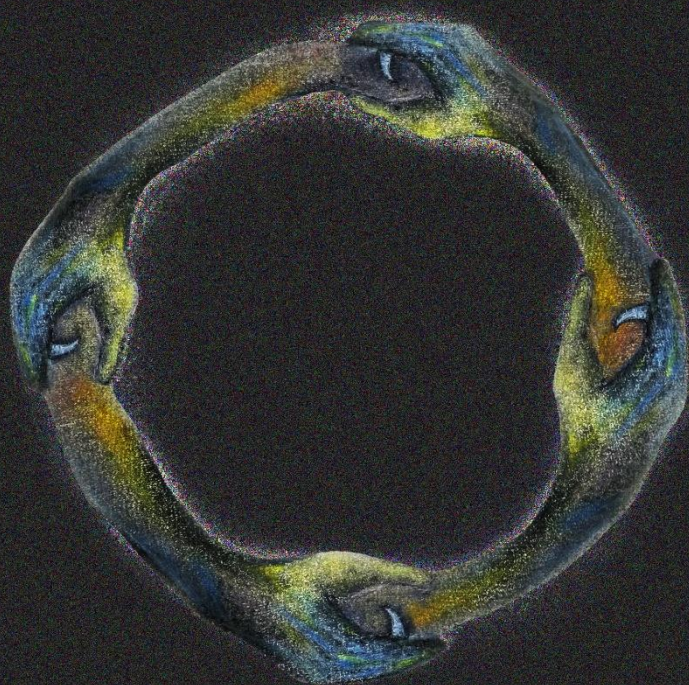


ائتلاف مقدس



حبیب مسگرزاده

پیش‌طرحی از نیروهای مؤثر در شرایط کنونی

بخش نخست:

اتتلاف مقدس

حبیب مسگرزاده

نشر اینترنتی

تیر ۱۳۹۸

پیشگفتار	۴
شورای ائتلافی گذار	۷
پرده اول	۱۹
مدیریت تغییر: وساطت میان کار و سرمایه	۱۹
پرده دوم	۴۸
در جستجوی رهایی: تناقض وضعیتی	۴۸
پرده سوم	۵۶
بازنشستگی: معامله‌ای برای بقا	۵۶
ایمان بیاورید به آغاز فصل سرد	۷۹
پرده چهارم	۸۳
مرغ آلاچیق: استراتژی گزیرناپذیرسازی ائتلاف	۸۳
پیشروی ایجابی	۹۳

ضرورت نوشتن این متن را در وهله اول وضعیت زندگی بخش بزرگی از جامعه در پی بحران‌های اخیر پیش کشید. فریاد برآمده از خستگی و استیصال این روزها را حتی می‌توان در گویاترین، و در عین حال گنگ‌ترین شعار اعتراضات و اغتشاشات دی ماه ۹۶، یعنی «بی‌شرف بی‌شرف» شنید. بی‌شرف صدای غم‌انگیز فریادی است که حتی دقیقاً نمی‌داند چگونه به این وضعیت رسیده است و مسبب این همه رنج چیست یا کیست. دقیقاً نمی‌داند با چه افراد و گروه‌هایی طرف است، سرنوشت‌اش چگونه رقم می‌خورد و چگونه باید جلوی تکرار شکست‌هایش را بگیرد. به اطراف خود که نگاه می‌کند می‌تواند برای «بی‌شرف» مصداق‌های روشنی در محل کار و محله و شهرش پیدا کند، هرچند که می‌داند موضوع به همین جا ختم نمی‌شود. می‌داند که مسأله همین چند اسم و منصب و قانون مشخصی که می‌شناسد نیست و قضیه فراگیرتر و ریشه‌ای‌تر است؛ هرچند که دامنه فراگیری و عمق ریشه‌های آن در نگاه نخست ضرورتاً مشخص نباشد. اما این فریاد استیصال و سردرگمی، برای همه دردآور نیست. این فریاد همانقدر که می‌تواند برای گروه‌های تاکنون کم‌وبیش منتفع از این وضعیت، یا حداقل بخشی از آن‌ها دهشتناک باشد، می‌تواند بر صورت جریان‌های دیگری لبخندهای مودیان‌های بنشاند.^۱ فریاد استیصال و سردرگمی برای این دسته از جریان‌ها فرصتی است طلایی و آبی است گل‌آلود که (به‌خصوص) بعد از دی‌ماه احیا شده و می‌تواند دیگر به این سادگی‌ها دست ندهد. پس باید بجنبند و این فریاد را آن‌گونه که می‌خواهند رسا و گنگ کنند. باید بهترین و سیاه‌ترین مصداق‌ها را برای بی‌شرف پیدا کنند و موج خستگی و ناتوانی و خشم شکل گرفته را، همگام با لحظه‌های برآمدن امید و خودآگاهی، آنگونه که می‌خواهند هدایت کنند و در این موج‌سواری بهره خود را هرطور شده ببرند. این مصادره واپسین دقایق استیصال و آغازین لحظات امید‌رهای، یعنی مصادره فریادها است.

هدف این نوشته تلاش برای ترسیم سریع و درحال‌شکل‌گیری یکی از جریان‌های اصلی خطوطی است که در این شرایط در جدال نیروهای مؤثر و حاکم به میدان آمده‌اند. از این رو و به این امید که با

^۱ بغیر از جریان‌هایی که در این متن و در متن بعدی در این خصوص بدان‌ها خواهیم پرداخت، شاهد شکل‌های عیان‌تر و وقیحانه‌تری از این لبخندها هستیم. برای مثال نگاه کنید به سریال هیولا. «بی‌شرف»، سوژه هیولا می‌شود تا همه تاریخ را از مشروطه تاکنون اخلاقی کرده و به از دست رفتن شرافت، تقلیل دهد. در این سوژه‌سازی اخلاقی، سازندگان هیولا با لبخندهای دغا‌بازانه، در کنار سوژه‌های فیلم که لبخندهای فرصت‌طلبانه را به نیش می‌کشند، در زمان مناسبی، فضایی گل‌آلود را بیشتر بهم زده و بهره خود را از این فریادها می‌برند.

آگاهی از کلیت و ماهیت نیروهای فعال در این عرصه، از مصادره شدن فریادهای خشم و استیصال جلوگیری کند و بتواند حداقل زمینه‌های لازم برای اتخاذ موضعی درست در نسبتی روشن با همان وضعیت انضمامی زندگی را فراهم آورد.

سه خط کلی در شرایط کنونی فعال شده است^۲ که از سه منطق و گرایش مختلف تبعیت می‌کنند. **خط اول**، برپایه منطق سیاسی، در یک تقلیل ماهیتی در فهم و تغییر جهان موجودیت می‌یابد و تاجایی که بتواند همه جهان را بخصوص در شرایط بحران به درون خود می‌کشد. در این خط، همه آنچه که هست، باید در وهله نخست و در لحظه نهایی در میدان جناح‌های سیاسی درگیر، با قواعد خاص خودش (چه به خاستگاه اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی آن توجه شود یا نشود) معنی‌دار شود. در این خط، سه نیروی برجسته، البته نه با قدرت و نفوذ سیاسی، نظامی و امنیتی یکسان، در شرایط فعلی حضور دارد: *مدافعان ج.ا.*، *براندازان ج.ا.* و *چپ‌های واقعی*. اسطوره‌ها، مرزبندی‌ها، دوگانه‌های دوست/دشمن و معادلات و قواعد سیاسی برای هر سه این جناح‌ها قالب از پیش موجودی است که تنها می‌تواند به فراخور زمان محتواهای متعدد بگیرد. **خط دوم**، به غیرجنگالی‌ترین شکل ممکن در جایگاه مدیریت جهان نشسته است. تمامیت‌خواه و جهانگیر است. این خط به معنای کامل آن جریان-ساز است. سیاست‌گذاری‌های کلان، برنامه‌های راهبردی، استراتژی‌های کلی و جزئی، راهکارهای عملیاتی و شیوه زیست را در کلیت و اجزاء آن می‌نویسد، پیاده می‌کند و تغییر می‌دهد. گرایش عمومی به کشیدن نقشه‌های جامع دارد. عقل برنامه‌ریز و جهت‌دهنده به بازوهای اجرایی‌اند. وضع موجود را در کلیت می‌پذیرند و به فکر اصلاح اجزاء آن‌اند. در اصول و مبانی با جریان رقیبشان توافق تام دارند و در نحوه پیاده‌سازی و رسیدن به هدف مشترک مطلوب با یکدیگر چالش می‌کنند. دو جریان اصلی در خط دوم حاضر و فعال‌اند: *جریان نیابوران* و *جریان علامه*. این دو جریان، نیستند جز رونوشتی از دو جریان اصلی رقیب در بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، سازمان بین‌المللی کار، سازمان ملل متحد و سایر نهادهای بین‌المللی‌ای که از مشغله‌ها و دغدغه‌های اصلی‌شان، "توسعه‌دادن" کشورهای "توسعه‌نیافته" است. **خط سوم** برخلاف خط اول، تمایلش نه به کشیدن همه جهان به درون خودش، بلکه دست‌به‌کار تعمیم جابه‌جا و گاه‌به‌گاه خودش به همه جهان است. به این معنی که خودش را در هر کوی و بیابان و پستی‌وبالی می‌جوید تا اثبات شود. فهم جهان در عرصه تنگی میسر شده و

^۲ آنچه در توضیح این نیروها در این چند سطر به اختصار خواهد آمد، از سر ضرورت ساختاری و معنایی متن بوده، که به تفصیل در متن بعدی ترسیم خواهد شد.

تغییر آن نیز همان قدر در مضیقۀ است. این خط ماهیتاً سیال است. سیال از این جهت که بین عرصه‌ها و موضوعات و فضاها‌ی مختلف در حرکتند، بدون اینکه برآیند این حرکت، افق نظری یا عملی جدیدی را پیش‌رویشان بگشاید. به این معنی که در تمام این حرکت‌های سیال بین موضوعات و عرصه‌های مختلف، تنها توانسته‌اند خودشان را بیش‌تر به اثبات برسانند، بدون آنکه یک گام از آنچه بوده‌اند پیش‌رفته باشند. از این‌رو درخودمانده و فروسته‌اند. *چپ‌های فضایی، چپ‌های فمینیست (و فمینیست‌های چپ)، چپ‌های سبز، محیط‌زیستی‌ها، جامعه مدنی‌ها، چپ‌های خرده‌بورژوا، ان‌جی‌اویی‌ها، هنری‌ها، پسا‌ساختاری-پسا‌استعماری‌ها، فرانکفورتی‌ها، بیرمنگهامی‌ها و ترکیب‌های مختلفی از این‌دست در این زمره‌اند.* به‌طور کلی این نیروها گرده‌برداری‌های خوب یا بد (ناقص یا کاملی) از جنبش‌های چپ‌گرای اروپایی‌اند. شکل سازمان‌دهی و تشکلیابی این خط نیز بنا به ماهیتشان، سیال است. سیالیت تشکلیابی از یک سو به کمک اهمیت پایینی که دارند، امنیت نیم‌بندی را در شرایطی که سایر سازمان‌دهی‌های به شدت زیر ضرب می‌روند، برایشان فراهم می‌آورد و از سوی دیگر تحقق جنبش‌های بدون سر و "انقلاب"‌های سردرگم و رنگی را به نفع نیروهای خط اول و بخصوص براندازان ممکن می‌کند.

در این متن مشخصاً به جریان علامه در شرایط کنونی‌اش در خط دوم پرداخته و شرح مفصل خطوط و تحلیل سایر جریان‌ها را به متن بعدی موکول می‌کنم. نشان‌دادن رئوس کلی این جریان در یک بستر بزرگ‌تر، یعنی شرایط کنونی اهمیت می‌یابد. شرایط کنونی، شرایطی است که در آن همان‌قدر که نیروهای فعال خود را بیش از پیش و عریان‌تر از سابق بروز می‌دهند، همان‌قدر نیز فضای حضور و عمل نیز گنگ‌تر، سیال‌تر، پرخط‌تر و پرخطرتر است. این فضا، فضای ائتلاف، مصادره و تقلیل است. در همین شرایط است که نیروهای فعال در این عرصه، همه (داشته) خود را برای به‌دست‌آوردن (داشته‌های) سایرین قمار می‌کنند. انشعاب و ائتلاف انشعابات، چرخش‌ها و تن‌دادن به هر تقلیلی بر روی چنین میزی به اوج خود می‌رسد. بحران در شرایط زمینه‌ای به بحران در مناسبات میان نیروهای فعال سرایت می‌کند. در چنین شرایطی است که مرز میان خط‌ها و جریان‌های موجود نیز موقتاً بهم می‌ریزد.

تثبیت وضع موجود با حذف یا تغییر بخشی از کلیت حاکم

بحران اگرچه در وهله و ظهور نخست، موضع‌گیری‌ها، آرایش نیروها و مرزبندی‌های موجود را روشن‌تر می‌کند، اما در ادامه و در جهت تداوم بخشیدن به وضع موجود، این امکان را در خود فراهم می‌آورد که مرزهای سابق را سست کرده، تفاوت‌ها و اختلاف‌ها را بی‌معنی کند، تضادها را کنار بزند، و جریان‌ها را برای عبور از بحران بهم نزدیکتر کند. همهٔ مرزبندی‌های سابق در جهت گذار از این بحران بازتعریف می‌شوند. همهٔ گروه‌بندی‌ها باید به این توافق ضمنی که علت‌العلل چیست برسند و در جهت رفع آن برآیند. در مقابل علت‌العلل یا ام‌الفساد، یک «همه» شکل می‌گیرد. «همه» گرفتار و درخطرند و باید به‌کار شوند تا به حکم "ذات انسان" از یکدیگر دستگیری کرده و با کمترین خسارت از بحران عبور کنند. هر تحلیل و گروه‌بندی سابق از انسان و منطق حاکم بر مناسبات انسانی باید به این مرزبندی «همه درمقابل علت‌العلل/ام‌الفساد» رنگ ببازد. اما به محض اینکه تب‌وتاب بحران (و تنها تب و تابش) می‌خوابد، دوباره به حکم "قاعدهٔ جهان"، مرزبندی‌ها و روابط تضادآمیز نیروهای متحدِ دیروز، سهم‌بندی و گروه‌بندی‌های سابق، و مناسبات اجتماعی در بازتولید روابط خدایگان-بنده قدرتمندتر از قبل احیا می‌شوند. این رمزِ شکل‌گیری ائتلاف است. ائتلافی مقدس^۳.

^۳ لازم به تأکید است که ضرورت این متن نه از یک یا چند لحظهٔ بحرانی در تاریخ سیاسی یا اقتصادی برآمده است و نه در نفی و نادیده‌انگاشتن این لحظات. از یک سو بحران‌ها در بارزترین شکل خود، نشانه‌هایی از یک وضعیتی تاریخی‌اند که در دوره‌بندی‌ها و سیکل‌های کوتاه و بلند سیاسی، اقتصادی و اجتماعی برهم افتاده و برآیندی پدیداری را پیش چشم می‌آورند که بهترین بستر را برای دیدن/ندیدن و فروریختن/تثبیت وضع موجود فراهم می‌کنند. تعبیر و تفسیر هریک از این دوره‌بندی‌ها به انحاء مختلف، نه در خوانش "علمی" و "بی‌طرف" گذشته که در ساختن آینده جا دارد. در همین بزنگاه‌های تاریخی است که مرزبندی جریان‌های موجود آشکار می‌شود و تمام تاکتیک‌ها و استراتژی‌های مصادرهٔ بحران به نفع خود بکار بسته می‌شود. و درست در همین لحظات است که بحران این استعداد را می‌یابد که از همهٔ زمینه‌های خود جدا شده و به متافیزیکی مشخص برای پیشبرد اهداف نیروهای منتفع پس از خود تبدیل شود. این متافیزیکی شدن بحران از یک سو زمینه را برای شکل‌گیری ائتلافی مقدس حول آن فراهم می‌آورد و از سوی دیگر تمام توان اجتماعی موجود را برای به‌دوش کشیدن بار بحران، در معنایی غیرمتافیزیکی و غیرپدیداری، و برای تداوم مزمن ساختار مناسبات اجتماعی‌ای که نمی‌توانستند به بحران ختم نشوند، بکار می‌بندد. بحران، حتی در وضعیتی که متافیزیکی شده و زمینه‌های مبسوط را به چند عامل و لحظهٔ کوتاه تقلیل داده است، توسط نیروهای ائتلافی حاکم از همان توان اجتماعی برای گذار امن به وضعیت پس‌ابحران مایه می‌گذارد.

در سال‌های اخیر با انواع فراخوان‌های ائتلافی روبرو بوده‌ایم. در واقع می‌توان ویژگی مهم این دوره سیاسی ایران را، گرایش به ائتلاف دانست. این گرایش ویژگی‌های مشترکی به انواع مختلف ائتلاف و فرم نهایی آن‌ها می‌دهد. در ساده‌شده‌ترین تحلیل می‌توان گفت، هرچا بوی ائتلاف بلند می‌شود، زنگ خدعه و خطر باید به صدا درآید. خطر نه لزوماً برای دشمنان ائتلاف و یا سران ائتلاف، بلکه برای همه افراد و گروه‌های اجتماعی که مستقیم و غیرمستقیم، خواسته و ناخواسته درگیر بازی آن شدند. چرا که ائتلاف برخلاف هر نوع اتحادی که برپایه منافع مشترکی در مناسبات موجود اجتماعی برای به‌هم‌زدن آن مناسبات شکل می‌گیرد، به شکل زیرکانه‌ای سعی در "اتحادهای موقتی" بین گروه‌های مختلف جامعه با منافع مختلف و متضاد برای عبور از بحران دارد. سعی بر این است که بین گروه‌های مختلف طبقه متوسطی، روشنفکر، بازاری، خرده‌بورژواهای ناراضی، کارگر، معلم، متخصص و دانشگاهی و بخش بزرگی از بورژوازی، اتحادی موقتی برای رسیدن به هدفی کوتاه‌مدت صورت گیرد. در گرایش عمومی تمام این ائتلافات آرمان‌های تاحدامکان مبهمی چون آزادی، دموکراسی، منافع ملی، عدالت، مردم و شفافیت، بر پیشانی و سردرشان خورده و گروه‌های هدف (نا)مشخصی را نیز به فراخور اینکه خودشان در چه شرایط امنیتی‌ای هستند جلوی توپ می‌گیرند: آخوند، آقازاده، مستبد، مفسد اقتصادی، سپاهی، خصولتی، مافیا، مدیران ناکارآمد، بروکراسی دولتی، و قس علی‌هذا. در نهایت در تمام این ائتلاف‌ها تنها چیزی که قرار نیست حتی به پرسش گرفته شود مناسبات انسانی حاکم و مناسبات اجتماعی کار و تولید است که موجب این همه مصیبت و بانی‌پاگرفتن تمام چهره‌هایی است که پشت هر کدام از گروه‌های هدف قرار گرفته است. علت‌های انتزاعی بحران و راهکارهای انتزاعی‌تر آن به همراه چهره‌های برجسته سیاه و سفید، ازپیش، آماده شده و در منطق بازی سیاسی بالا برده و پایین آورده می‌شوند. نتیجه اینکه خون‌هایی از عاصی‌شده‌ترین و ذله‌شده‌ترین زحمت‌کشان به قیمت برانداختن بخش کوچک ازپیش تعیین‌شده «نظام» و به قیمت حفظ کل آن ریخته و پاشیده می‌شود تا ریخت‌وپاش سران ائتلاف^۴ برقرار و عیش موقتشان گرم شود. عقد موقت مؤتلفین از آنجا

^۴ منظور از سران ائتلاف در اینجا جریان‌های حاضر (در وهله اول) و مسلط (در وهله نهایی) هستند که شرایط را به سمت ائتلاف و تحقق و حاکمیت آن پیش می‌برند. هر چند که از جریان نیز می‌توان معنایی تقلیل‌گرایانه استنباط کرد، اما در یک نسبت دیالکتیکی جریان‌ها نمی‌توانند بدون اسم و عناوین اشخاص و گروه‌های مشخص باشند و در همین نسبت کلیت آنچه که شرایط تاریخی را رقم می‌زند نیز نمی‌تواند بدون فهمی از جریان‌هایی که عامل و حامل آن هستند، شناخته شوند. بنابراین هرچا اسمی از شخص یا گروهی برده می‌شود، باید درکی از یک نیرو و جریان متبادر شده و در همین‌راستا نیروها و جریان‌ها مورد بررسی نیز کلیت انضمامی مناسبات اجتماعی موجود را با اسامی و عناوین مشخص فراخوانی می‌کند.

که تنها بر پایه حفظ منافع مشترک و جایگاه نیروهای اجتماعی مسلط و نه بر پایه تعارضات و تضادهای طبقات مختلف اجتماعی و همین‌طور نه بر پایه فهم روشنی از کلیت انضمامی و ساختارهای زمینه‌ای پیش‌برنده وضع موجود، بلکه بر پایه ایده‌های انتزاعی آزادی و عدالت و دموکراسی جاری شده است، عقدی است آسمانی که بر فراز هر امر زمینی و مادی و در ساحت ایده ناب به نفع نیروهای محدود و مشخصی و به نام «همه» بسته شده است. ائتلافی که از دردهای مشترک عینی همین‌قدر بهره می‌برد که آن‌را به دردهای مشترک آسمانی حواله کند. از این‌رو ائتلافی است قدسی.

انقلاب ۵۷:

انقلاب ۵۷ از نقطه نظر ائتلاف برگی روشنی از تاریخ است که ضرورت بررسی آن همچنان برقرار است. گروه‌های متعدد با مواضع و منافع متضاد و مختلف از بازاریانی که خود را روبه‌زوال می‌دیدند تا روحانیون تازه‌نفس گرفته در آتش اختلافات نورس بین فرهنگ‌ها و مذاهب و برخی چریک‌های گرفتار جنگ سرد و مجاهدین و توده‌ای‌های روسپی‌شده در تعاملات سیاسی و سرمایه‌داری ملی‌گرا و هر ترکیب ممکن و موجودی از اینها و موارد دیگر، یکپارچه به یک توافق آسمانی برای براندازی ام‌الفساد و علت‌العلل همه بدی‌ها و زشتی‌ها یعنی شاه و اهل‌بیتش رسیدند. شاه در این عقد موقت هم‌زمان تجسم و نماد سرمایه‌داری و وطن‌فروشی و ضدین‌گرایی شد. راه‌هایی به تغییر قدرت سیاسی در نظر و سرنگونی در عمل، تقلیل داده شد و با اسقاطش مستی و پایکوبی شب عروسی ائتلاف تا صبح روز تعیین تکلیف ادامه یافت. از همه زحمتکشانش در همان ساعات اولیه صبحدم نور و آزادی خواسته شد به سرکارهایشان بازگردند تا «سرائتلاف‌ها» به حساب یکدیگر برسند که رسیدند. البته که اول از همه با آن گروه‌هایی که پیشتر از این در یک سطح انتزاعی و بدون هیچ هم‌دستی متعینی با کلیت جریان ائتلاف هم‌داستان شده و بخصوص با گروه‌هایی که در سطوح انضمامی مواضع نسبتاً روشن متعارضی با ائتلاف گرفته بودند، حدودمرزها مشخص شد و "مصادره‌شده‌ها" و "بازنده‌ها" از مجلس ترقص ائتلاف بیرون رانده شدند. شاه رفت ولی مناسبات باقی ماند. مناسبات باقی‌مانده هم نمی‌توانست فرزندی غیر از آن که پیش از این زاییده بود بار بیاورد، چه بسا فرزندی قدرتمندتر. اما مناسبات حاکم چه بود و اکنون چگونه است؟ این پرسشی است که همه جریاناتی که در ائتلاف، میل به نزدیکی به یکدیگر را دارند، طوری صورت‌بندی می‌کنند که به یک جمع‌بندی واحد، در واقع به یک دشمن و راهکار واحد ختم شود. دیگر مهم نیست چه کسی بر پایه چه داده‌هایی و با چه رویکرد و روشی چه چیزی را تحلیل

می‌کند. مهم این است که علت‌العلل و ام‌الفساد برای همه گروه‌ها، حتی آنجا که موجودیت و منافع متضادی دارند، یکی بشود که شد و اکنون نیز در حال شدن است.

نیروهای مسلط در منطق خط اول در سال ۵۷ در همان لحظه که خود را انقلابی و رافع بحران‌ها معرفی می‌کردند، در واقع هیچ نبودند جز بحرانی برای یک انقلاب. به این شکل که با پنهان کردن تعارضات انضمامی جامعه ذیل تشکیل شوراهای ائتلافی گذار تحت عناوینی همچون شورای انقلاب و دولت موقت و از این دست، زمینه را برای سرنگونی یک بخش و استمرار وضعیت فراهم کردند و خود (یا همتای خود) را بر تخت سروری دوران پساگذار نشانند.^۵

اما گذشته از فریبکاری قدسی مآبانه ائتلاف، اهمیت بررسی مضمون این ائتلافات همچنان می‌تواند منجر به آگاهی بیشتر و رفتار پخته‌تر در مقابل این وضعیت و جریان‌های مصادره‌گر بشود. انعطاف‌پذیری و هفت‌رنگی ساختاری ائتلاف قدرت ویژه و برتری را در خود دارد که می‌تواند هر گروه و جریانی را به نفع خود مصادره کند، و این در حالی است که این تصویر را برای اعضای ائتلاف می‌سازد که صدای رسا و فراگیری به آنها در کنار سایر جریان‌ها و گروه‌ها داده است. در واقع ائتلاف به دلیل ائتلاف‌بودنشان، نیروهای مختلف با رنگ و روی متفاوتی را در خود دارند تا در هر لحظه بتوانند از هر کدام از نیروها برای جذب مخاطبانشان مایه بگیرند و در عوض به هر کدامشان از جریان کلی ائتلاف تصویری از پیش‌روی و پیروزی بدهند. به این معنی که در یک بازنمایی رسانه‌ای در پیوستن به ائتلاف، هر جریانی که صدایی هرچند کوتاه پیدا کرده، اعم از دانشجویان، معلمان، کارگران، پرستاران^۶، و غیره، این تصور ایجاد می‌شود که هر کدام خودش را پیروز میدان و قهرمان جنگ علیه ظلم و فساد می‌داند؛ بدون اینکه دقیقاً مشخص شود چه چیزی را چگونه می‌خواسته و می‌خواهند و

^۵ کادریایی که در متن می‌آید، تنها در حد تکمله و اشاراتی و در نسبت با کلیت متن موضوعیت یافته‌اند. این کادرها نه توان و نه قصد این را دارند که موضوع مطرح‌شده را تمام کنند. بلکه هدف این است که در نسبت با کلیت، عرصه‌ها و میدان‌های مرتبط، به نحوی دیگر گشوده شوند.

^۶ در منطق رسانه، هریک از این نیروها به نحوی منتزع می‌شوند که نه گروه‌بندی‌های درونی و خواسته‌ها و وضعیت انضمامی آنها مشخص شود و نه تفاوت‌هایی که هریک با دیگری دارند. نخست همه معلمان باهم یک‌کاسه شده و با یک برچسب و در یک دسته درخودمانده تکلیفشان تعیین می‌شود (همانطور که مثلاً کانون صنفی معلمان، تبدیل به نماینده‌ای می‌شود برای همه معلمان کشور) و سپس در کنار سایر بسته‌های درخودمانده دیگر، که به همین نحو ساخته و پرداخته شده‌اند، همچون کارگران و دانشجویان، در یک نسبت موقتی و ائتلافی بعنوان نیروی "مردمی" و "معترض"، در قالب یک "همه" گنگ و انتزاعی نشان داده می‌شوند. این شیوه انتزاع و در واقع شیوه گنگ‌سازی نیروهای اجتماعی را در اکثر رسانه بخصوص رسانه‌های برانداز می‌توان دید.

اینکه دارای چه جایگاهی در ساختار کلی مناسبات موجود دارند. اینگونه تصویر می‌شود که کارگران برای دانشجویان و دانشجویان برای معلمان دلگرمی می‌شوند. و البته همه این تصاویر برق چشمی می‌شود برای "ماهگیران" داخلی و خارجی؛ از میراث‌خواران قبلی و فعلی تا خرده‌جریان‌های رنگی. در واقع پیروزی، معنایی جز شکست یک بخش از کلیت ساختاری که چنین نتایج و فساد را به بار آورده نیست. ائتلاف، تنها هزینه عقب‌نشینی همان یک بخش را به بهای حفظ کلیت ساختار مناسبات حاکم می‌پردازد. این اصل پنهان دوران گذار و شوراهای ائتلافی شکل‌گرفته برای گذار از بحران است.

شورای ائتلافی گذار، همزمان سرنگون‌طلب و استمرار‌طلب است. گذار از بحران، صورت سرنگونی، بخصوص در معنای سیاسی آن را دارد، درحالی که محتوای استمرار را در ساختار مناسبات حاکم و ساختار اجتماعی تولید در خود حفظ کرده است. این نقطه مشترک همه ائتلاف‌هایی است که در حال شکل‌گیری‌اند. اگر سران خرد و کلان مدافعان و براندازان ج. ا. در خط اول در درون و بیرون از خود یکدیگر را نشانه می‌روند و تقصیر و سنگ‌اندازی را متوجه یکدیگر می‌کنند در همین منطق معنادار است، چرا که هر یک حفظ ساختار مناسبات موجود را منوط به حذف دیگری و یا یک بخش مشخص از کلیت مناسبات، بخصوص یک بخش از نیروهای سیاسی فعال در آن، می‌دانند. فهم ایشان از "نظام"، معنای تقلیل‌یافته و سیاسی‌ای است که علت وجودیشان بوده است. برای هر دو مراد از نظام، نظام سیاسی حاکم است که باید حفظ یا حذف شود. در این فهم از نظام است که حتی معنای کلان‌تر آن را که بر کلیت مناسبات اجتماعی دلالت دارد، با شعارهای مردمی و عدالت‌خواهانه و دموکراسی - خواهانه مصادره می‌کنند. از این‌رو مدافعان و براندازان در درون خود و در هر دو یا چندطرف متنازع خود همزمان سرنگون‌طلب و استمرار‌طلب‌اند.^۷ سرنگونی یک بخش به انتفاع استمرار مناسبات

^۷ ضرورت بکارگیری مفاهیم و دوگانه‌های جاافتاده‌ای در ادبیات سیاسی جاری این دوران، در پدیداری‌ترین سطح، تصریح مواضع تاکتونی موجود است. اما در سطوح دیگر، منطق حاکم بر این جریان‌هاست که می‌تواند آنها را نه همچون نیروهای متنازع، بلکه همچون نیروهایی همگام در پیشبرد یک کلیت، بازشناسایی کند. این بازشناخت، ضرورت تاریخی گذار از جدالی است که در عمل در رفع بحران‌هایی که خود موجب شده و خود بدنبال رفع آن برآمده، درمانده و الکن و پس‌رو است. استمرار‌طلبی - سرنگون‌طلبی، لیبرالیسم - نهادگرایی، و از این‌دست علاوه بر اینکه نمی‌توانند در رفع آنچه که رقم زده‌اند، وامانده و نابسنده و بدون‌راهکار نباشند، از آن کلیت ساختاری‌ای که علت وجودی و ضامن بقای آنهاست، نیز نمی‌توانند تبعیت نکنند و از این روست که نمی‌توانند پس‌رو نباشند.

ارگانیک سایر بخش‌ها (کلیت). در واقع تلاش هر یک از نیروها این است تا از دیگری فدیّه و قربانی‌ای بسازد برای شفاعتِ کلیت این مناسبات.

شوراهای ائتلافی گذار، درحالی خود را گذار/از بحران می‌نامند، که نیستند جز طفیلی و سربارِ هر انقلاب و بحرانی برای گذار. این شوراهای محلی است برای استقرار مهره‌بازان و ماهیگیرانِ بحران، که پس از خود، بحرانِ مهره‌بازی و ماهیگیری را که همان پنهان کردن تعارضات عینی و انضمامی است، در پی خواهند داشت. شوراهای ائتلافی دو شکلِ مستقر و سیال دارد. شکلِ مستقر آن در خط اول و دوم در داخلِ توسطِ نیروهایِ حاکمِ سیاسی و یا در خارج با پشتیبانیِ مالی و سیاسی سایر دولت‌ها موجودیت می‌یابد و شکلِ سیال آن در خط سوم بدلیل محدودیت‌های امنیتی و ماهیت درخودمانده-اش^۸ عموماً در داخل و توسط خرده‌جریان‌هایِ فعال و نیمه‌فعال جنبش‌های مختلف "منتقد" شکل گرفته و منتظر فرصتی برای استقرار و خودابرازی می‌نشینند. شکلِ اخیر که صورتِ کم‌رنگ‌تر و بی‌مایه‌ترِ شورای ائتلافی گذار را در خود می‌پروراند، اپوزیسیون‌هایِ رنگی سیالِ داخل را (سبزها و سرخ‌ها) تشکیل می‌دهند که منتظر بحران نشسته‌اند تا بیانیه‌های خود را صادر کنند و پشتیبانی خود را (نه لزوماً) از هر نوع اعتراضات و آشفتگی‌های خیابانی اعلام کنند و رهایی و آزادی بیان را به هم‌رنگ‌های خود نوید بدهند. برخی از این گروه‌ها اگرچه سرنگون طلب‌اند ولی حتی هنوز دقیقاً نمی‌دانند کدام بخش را قرار است سرنگون کنند. این بخش از براندازان از این‌رو استمرار طلب‌اند که یا کلیت نظام مناسبات اجتماعی موجود را در شکل "معقول‌تر" آن پذیرفته‌اند و یا از قبل به امکان تغییر آن باخته‌اند. بررسی این مورد اخیر که بیش‌تر با محوریتِ سایت‌ها و کانال‌های سبز و سرخ موجودیت یافته‌اند و همین‌طور شورای ائتلافِ داخلی ج. ا. و جریان‌های پیشروی آن همچون عدالت‌خواهان را به متن بعدی خواهیم سپرد. وقیح‌ترین شکلِ شورای ائتلافی گذار، که در ادبیات سیاسی تحت عنوان *برانداز* بدرستی جاافتاده است، معطوف به نیروهایی مثل سلطنت‌طلبان و مجاهدین و امثالهم است که عمدتاً در بیرون از مرزها و با پشتیبانی بدنام‌ترین دولت‌های کنونی جهان یعنی آمریکا و اسرائیل و عربستان، "کلیت نظام جمهوری اسلامی" را زیر سؤال می‌برند. کلیت نظام برای اینها نیز همان

^۸ برای ایضاح این ماهیت ن. ک. به مقالهٔ *سکهٔ ضرب‌شدهٔ فمینیسم*، نوشتهٔ رعنا رسولی، نشر اینترنتی: سایت رفاقت کارگری، مهر ۱۳۹۷.

معنای تقلیل یافته را دارد و اینها نیز همانقدر که در نشانه رفتن سران جمهوری اسلامی سرنگون طلب- اند، در تداوم استثمار و چپاول موجود در نظام مناسبات سیاسی جهان و نظام مناسبات اجتماعی کار و تولید نه تنها استمرار طلب، که دریده تر و گرسنه ترند.

در میان خطوط یادشده، مواضع و حدود خط اول نسبتاً روشن است. سیالها در خط سوم شامل پوزیسیونهای رنگی و قومی و جنسیتی و از این دست اند که به فراخور ماهیت در خودمانده و تشکل- یابی جنبشی و سیالشان، موضع نهایی را دیر یا زود اعلام می کنند و به یکی از شوراهای ائتلاف خواهند پیوست. خط دوم که در عرصه سیاسی و برای نیافتادن در دام دوگانه های اسطوره ای منطق سیاسی تا حد ممکن دونش عمل می کنند، از درون خود نظام سیاسی مشغول بازآرایی و پیش روی هستند، که در اینجا به صورت متمرکز به جریان پنهان تر آن یعنی جریان علامه خواهم پرداخت. آنچه این خطوط را اینچنین در کنار یکدیگر معنادار می کند، این است که در بن خود وامانده، نابسند و پس رو هستند. نابسند در فهم و وامانده در تغییر جهانی اند که موضوع خود قرار داده اند و از آن حیث که ماهیت ساختار و علت وجودی خودشان و ماهیت بحران هایی که می خواهند از سر بگذرانند، یکی است، نمی توانند آنرا به چالش بکشند و از این رو پس رو و تابع آنند.

«گذار» برای انواع این ائتلافات کلیدواژه ای است برای بهم رسیدن و کنار هم نشستن و سپس تعیین- تکلیف و نهایتاً تداوم و تثبیت همان مناسبات سابق در شکل پیش/پس رفته تر آن. اوروبوروس (Ouroboros) نمادی مناسب برای فهم ماهیت شوراهای ائتلافی گذار است. ماری که دم خود را که نماینده مرگ است، می خورد تا حیاتی ابدی را برای خودش به ارمغان بیاورد. همانطور که عضو بیماری از بدن برای حفظ کل آن قطع و یا تراحم جنین با بقای مادر دلیل کافی برای سقط آن می شود. از این رو آنجا که توافق عمومی بر سر اینکه کدام بخش برای سرنگونی باید سر بهای استمرار بخش های دیگر شود، عقد این شوراها در آسمان گذار از بحران به «دموکراسی» و «آزادی» و «عدالت» جاری می شود. گذار از بحرانی ها، تنها آنجا می تواند با یکدیگر زاویه بگیرند که معلوم کنند تا چه حد از دم "نظام" باید خورده شود تا حیات ابدی جاری شود. آن جمیع دریده زرخید، حداکثر حاکم در رده های ارشد را دم مار می دانند و آن قبیله همچنان مشغول در "نظام" حداقل آن را. دهشتناک تر اینکه شوراهای ائتلافی گذار در طرح های توسعه ای نهادهای بین المللی و در سطوح منطقه ای همچون خاورمیانه بزرگ، راه ابریشم و از این دست در حال تبدیل شدن به یک الگوی عمومی اند.

محمد مالجو ۲۰ دی ۱۳۹۶ در متنی با عنوان «صف‌آرایی ناگزیر طبقاتی» در مصاحبه با روزنامه «اعتماد» در میانهٔ ضدونقیض‌هایش، پس از آنکه به تأکید و در چند جای متن پیشینهٔ مشکلات منجر به اعتراضات دی ماه را به سازوکارها و سیاست‌های اقتصادی سال‌های پس از جنگ ربط می‌دهد، می‌گوید: «... تردید ندارم، طبقاتی‌ترین پدیده تمام سال‌های پس از انقلاب، به گمان من، ناآرامی‌های دی ماه ۹۶ است. خصلت طبقاتی ناآرامی‌ها عیان است و ما به عریان‌ترین شکل‌ها شاهد نوعی صف‌آرایی طبقاتی بوده‌ایم که البته درهم‌تنیده با سایر عوامل غیرطبقاتی نیز بوده است». نویسنده مدعی است که با توجه به تحلیل‌های طبقاتی‌ای که کرده است برای او معلوم بوده که این اتفاق می‌افتد. در جایگاه "صدای محرومین و طبقه پایین" می‌گوید: «**من و امثال من مدت‌های مدیدی است که نه فقط این صدا را می‌شنویم بلکه حامل آن نیز هستیم.**»^۹ اما سیاست‌گذاران و کلیت نظام سیاسی ما این صدا را نشنیدند.»

اما برگردیم به گفته‌های اقتصاددان چپ‌ازانگلیس‌برگشتهٔ ایران پس از اعتراضات و اغتشاشات سال ۱۳۸۸. او در متنی با عنوان **طبقه‌ی کارگر بعد از انتخابات دهم: انزوا یا ائتلاف؟**^{۱۰}، این بار **صدای طبقه متوسط** شده تا با دعوت به ائتلاف مانع انزواي طبقه کارگر شود. او در نقد فعالان کارگری که با جنبش سبز زاویه دارند، یادآور می‌شود که «تحلیل طبقاتی» گمراه کننده است و باعث می‌شود «کثرت تضادها» را نادیده بگیریم. لذا «کثرت تضادها یک واقعیت تجربی است، برکشاندن یک تضاد از میان انبوه تضادها [منظور تضاد طبقاتی است] و بر رتبه‌ی اول قراردادنش اما یک انتزاع تئوریک که متأثر از نوع ایدئولوژی و موقعیت تاریخی و سایر عوامل تعیین‌کننده‌اش است». ادامه می‌دهد که این بدفهمی از کثرت تضادها باعث می‌شود «مبارزات طبقه‌ی متوسط برای کسب آزادی‌های سیاسی و فرهنگی، از این منظر، به خودی خود واجد ارزش شناخته نشود». بار دیگر، جای دیگر به عنوان **صدای ائتلاف** در آستانهٔ انتخابات در مقالهٔ «نیاموختید هنوز»، می‌گوید:

نزدیک به چهار سال پس از رویدادهای اعتراضی که در پی دهمین دورهٔ انتخابات ریاست جمهوری به وقوع پیوست، سال ۱۳۹۱ مجموعه‌ی هماهنگی از تحركات رسانه‌ای میان سبزه‌ها به قصد برقراری پیوند با جنبش کارگری را شاهد بود. این مجموعه از تحركات رسانه‌ای در

^۹ همهٔ تأکیده‌های متن از نگارنده است.

^{۱۰} محمد مالجو، گفتگو فروردین ۱۳۸۹ شماره ۵۵.

آبان ۱۳۹۱ با "کلمه‌ی کارگری" در تارنمای "کلمه" آغاز شد و در بهمن‌ماه همان سال با تأسیس تارنمای "آوای کار" گسترش یافت. سرلوحهٔ چنین تحرکاتی مشخصاً تلاش برای شکل‌دهی به ائتلاف میان جنبش سبز و جنبش کارگری بوده است. می‌توان انتظار داشت که اگر نتایج یازدهمین انتخابات ریاست جمهوری هیچ چشم‌اندازی برای سهم‌بری از قدرت در نظام سیاسی ایران میان اصلاح‌طلبان و سبزها باقی نگذارد چنین تحرکاتی در دوره پس از انتخابات در جمع‌هایی از سبزها رو به افزایش نیز بگذارد.^{۱۱}

در شرح انگیزه ائتلاف بخشی از طبقه حاکم و طبقه کارگر نیز می‌نویسد:

سبزها نیز مادامی که تا سال ۱۳۸۸ به هر کیفیت به بدنه‌ی سیاسی هیئت حاکمه راه داشتند و مادامی که به یمن سیطرهٔ گفتمانی و تشکیلاتی بر جنبش اعتراضی پسانتخاباتی به خطا گمان می‌کردند با جنبشی مدنی و بنا بر ادعا غیرطبقاتی می‌توانند خواست خویش را جلو ببرند، اراده‌ای معطوف به یارگیری از طبقه‌ی کارگر را فعال نکرده بودند و عنایت‌شان به کارگران فقط منحصر به تبلور حس مستضعف پناهی چهره‌هایی نظیر میرحسین موسوی بود نه ارائه‌ی برنامه‌ای برای حفاظت از منافع اجتماعی و اقتصادی و سیاسی طبقه‌ی کارگر. امروز اما شکست سیاسی جنبش سبز و مخاطره‌ی حذف تمام‌عیار سبزها از صحنه‌ی اقتصاد و سیاست ایران علی‌القاعده مهم‌ترین انگیزه عنایت، گرچه دیرهنگام اما نه نابه‌هنگام، این بخش از طبقه‌ی سیاسی حاکم به نیروهای کارگری است. بسته به شروط چنین ائتلافی چه بسا نیروهای کارگری نیز برای چنین پیوندی چندان بی‌انگیزه نباشند. خصلت نامتشکل نیروهای کارگری و از این رو دستیابی به امکانات لازم برای تمهید تشکلیابی کارگران در سایه‌ی چنین پیوندی شاید مهم‌ترین انگیزه‌ی نیروهای کارگری باشد.^{۱۲}

این ماهیت قدرتمند ائتلاف است که چنین بالانس‌هایی را حتی در یک فرد هم ممکن ساخته است. ائتلافی مقدس برای سرنگونی و استمرار. در این بین فضا و زمینه برای همهٔ ائتلاف‌ها و ائتلاف‌گران یکسان نیست. برای بسیاری مثل مجاهدین، بی‌بی‌سی و یا سلطنت‌طلبان و بسیاری دیگر که بیرون ایران هستند، شرایط آنقدرها هم فرق نکرده است. برای آن‌ها دنیا ساده‌تر از چیزی است که نشان می‌دهد: ج.ا. چقدر ضعیف شده و چقدر توان ایستادگی دارد؟ و چه تحرکاتی می‌تواند این براندازی را سرعت دهد؟ این گروه‌ها نیاز به تحلیل وضعیت ندارند. وضعیت مشخص است: یکی شر و دیگری خیر است. حال برای به قدرت رسیدن خیر می‌توان از عربستان و عراق و فرانسه و هر جایی حتی بواسطهٔ خود هاشمی رفسنجانی، که پول یا قدرت داشته باشد هم کمک

^{۱۱} محمد مالجو. نیاموختید هنوز. سایت نقد اقتصاد سیاسی. ۴ اردیبهشت ۱۳۹۲.

^{۱۲} همان.

گرفت. این گروه نیاز به تحلیل ندارد، پس تنها بیانیه صادر می‌کنند. اما برای امثال مالجو ماجرا اینگونه نیست. او مجبور است، برای تشکیلی ائتلافی برای براندازی و گذار از بحران، و برای همراه کردن بخشی از روشنفکران دانشگاهی و کارگری، دست به تحلیل بزند؛ تحلیل از آن نوع که همه باید برای آشوب و براندازی آماده باشیم و در هر بزنگاهی، از همه نیروهای اجتماعی مؤثر بخواهیم که هیچگاه در چنین شرایط تعصب به خرج ندهند و کوچکترین فکری نکنند و به نیروهای پیشروی هر دوره‌ای بپیوندند. تکرار و ارجاعی از این دست، هرچند ضدونقیض و هرچه تنها به شکلی ابزاری، در میدان امن‌تر، پیچیده‌تر و آکادمی‌پسندتری، ائتلاف را به پیش خواهد برد.

اینگونه است که ائتلاف ماهیت شورای گذار از بحران را پیدا می‌کند و این شورا جز از رهگذر ائتلاف ممکن نمی‌شود. گرچه باید ریشه‌های چنین ائتلافاتی را دقیق‌تر و جدی‌تر جستجو کرد، اما اگر بخواهیم رد این ائتلاف‌ها را در نزدیکی‌های خود بگیریم، بهترین زمان دی ماه ۹۶ است. پس از اعتراضات و اغتشاشات دی‌ماه، آن‌هم چندی پس از انتخابات پرشور همان سال، آب سردی بر سر سران ریخته شد. روی کار آمدن ترامپ، بی‌نتیجه‌بودن دوباره تلاش جریان پروغرب برای به‌نتیجه‌رساندن برجام، جنگ‌های پرهزینه آمریکا و هم‌پیمانانش در عراق، سوریه، لیبی، افغانستان و یمن در همسایگی ایران و شدت‌یابی تحریم‌ها، مشکلات زیست‌محیطی و خشکسالی و مهاجرت‌های پیامدش، مسائل مالی و فساد روزافزون در کنار رشد بیکاری و ناامنی گسترده شغلی، همه و همه وضعیت کشوری که به تازگی انتخابات ریاست جمهوری را پشت سر گذاشته بود را تبدیل به حرکت دیوانه‌وار و مایوسانه‌ای برای فروپاشی می‌کند. این مسائل برای فعالان سیاسی ایران چون رعد در آسمان صاف بود. چیزی که در پیشگاه همه جریان‌های حاضر در صحنه سیاسی ایران و جهان رخ داده بود و نمی‌شد ندیده گرفته شود، لاجرم همه را به فکر و بازنگری واداشت. دی ماه با توجه به فاصله‌ای که در تمام ابعاد با سال ۱۳۸۸ داشت باید شروع عصر تازه‌ای را نوید می‌داد. این فصل تازه با شعار اعلام پایان بازی اصلاح‌طلب-اصول‌گرا شروع شد، و سپس پاره‌شدن برجام و از سرگیری شدیدتر تحریم‌ها و سقوط نرخ ارز را در پی داشت. دم‌دستی‌ترین راهکار برای نیروهای خرد و پراکنده، دوره‌جمع‌شدن برای براندازی یا مدیریت تغییر بود و است. این همگرایی ضرورت منطقی نگاه ائتلاف‌گراست که در چیدمان نظری و عملی خود بهترین فرصت را برای کنارگذاشتن موقت اختلافات و در آغوش کشیدن هر هم‌جنس و ناهم‌جنسی می‌یابد، تا آن را به روز عزای دیگری و شب عروسی خودش تبدیل کند.

اهمیت شناخت این ائتلاف مقدس نخست در افشای آن و جلوگیری از فضاسازی‌ای است که می‌تواند جنبه‌های عینی و انضمامی جریانات اخیر را به بیراهه و انحراف بکشد. ائتلافی که می‌تواند سناتورها

و بسیاری سرمایه‌داران آمریکایی را همراه با مدافعین حقوق بشری و شیوخ و رجال سعودی، خلیجی و اسرائیلی در کنار گروه‌هایی چون مجاهدین خلق و بسیاری دیگر با گرایشات دموکراتیک چپ و راست قرار دهد، تا به همراهی مردم مظلوم کرد و عرب و ایران بشتابد، همانقدر ائتلاف روشن و البته قدرتمند و خطرناکی است که ائتلاف نیروهای حاکم در ایران برای حفظ و تثبیت قدرتشان. این ائتلافات نمی‌تواند در عمل به مصادرهٔ یکدیگر در نیایند.

مکانیزم مصادرهٔ یک ائتلاف و صورت نهایی آن در پایان کار سرنگونی-استمرار شکل کامل خود را می‌یابد، هرچند که به‌رحال از منطق ائتلاف عدول نمی‌کند. از این‌رو شناخت اشکال مختلف ائتلاف، می‌تواند گرایش عمومی ائتلاف و صورت نهایی آن را قابل ردگیری و فهم‌پذیر کند.

نمونهٔ دیگری از این گرایش عمومی به ائتلاف را می‌توان برای مثال در سال‌های گذشته دید که *کانون صنفی معلمان* به هزار ترفند و شعبده، منافع معلمان را با اصلاح‌طلبان گره می‌زد یا آنجا که به واسطهٔ برخی سندیکاها و اتحادیه‌ها، منافع کارگران با مدیران و سرمایه‌داران بزرگ شستا و هولدینگ-های تأمین اجتماعی پیوند می‌خورد. در همین بستر جریان‌های دانشجویی مختلفی به جنب و جوش افتاده‌اند و در حال نیروگیری و تبلیغ و اشاعهٔ ادبیات ویژهٔ خود هستند. خوراک دیگر این گرایش، فشارهای اقتصادی و تحریم‌هاست، که صدای کامیون‌داران و کارگران را درآورده و اعتراضات و اعتصابات گسترده و پرتکراری را در پی داشته است. «معلمان»^{۱۳} نیز که سال‌های زیادی است تنها توانسته‌اند با فعالیت گستردهٔ کانون‌های صنفی فعال باشند، اکنون با ادبیاتی به نسبت جدیدتر و با رسوبات همان غرغره‌های دموکراتیک و جامعه‌مدنی‌وار کانون در کنار «دانشجویان» و «کارگران»، شبکه‌های اعتراضی خود را در یک ائتلاف تشکیل و آمادهٔ مصادره کرده‌اند. نیروهای بسیاری نیز در داخل و خارج تبدیل به ارگان‌ها و متولیان آن‌ها شده‌اند.

اما ائتلاف مقدسی که در اینجا بدان خواهیم پرداخت شاید در یک نگاه بلندمدت بااهمیت‌ترین و پنهان‌ترین گرایشی است که هر روز در تلاش برای قدرت‌یابی بیشتری است و از آنجا که توان بالایی در موجه، منتقد و معقول‌نشان‌دادن خود دارد، افشای آن نیز ضرورت ویژه‌ای دارد. این ائتلاف برخلاف ۸۸ بیش از آنکه در پی تحقق دموکراسی و آزادی باشد این‌بار همان سیاست‌ها را با «مشکلات معیشتی مردم» پیوند موقت زده است. «توانمندسازی حاکمیت و جامعه»، «حکمرانی شبکه‌ای»،

^{۱۳} از این رو این اسامی را در گیومه گذاشتم که همان معنایی را که در منطق رسانه مراد می‌کنند، به ذهن بیاورد.

«شفاف‌سازی»، و «پایداری» مفاهیم و عناوین خام و ناپخته‌ای است که نوائتلافِ ضامنِ حفظ و تداوم وضعیتی که بحران‌هایش بیش از پیش عیان شده است، به خود الصاق کرده است. این ائتلاف که از سال گذشته زنگِ خطرها را شنیده و اعلام وجود کرده، دست‌به‌کار است تا تمام توان و نیروی خود را جمع کند تا دوباره بتواند مناسبات اجتماعی حاکم را از خطرِ به‌چالش کشیده‌شدن نجات دهد. از این بابت است که این‌طور پرشتاب و پرکار سعی در میدان‌داری دارد. شکل نهاییِ این ائتلاف، نیروها و نیات و ویژگی‌های ساختاری و عملی آنها، گرچه هنوز کاملاً روشن و صورت‌یافته نیست، اما پرداختن به سرخط‌های کلی‌اش می‌تواند آن‌را رصدپذیر کند.

پرده اول

مدیریت تغییر: وساطت میان کار و سرمایه

در ششم آبانماه ۱۳۹۷ در ضمیمه روزنامه شرق، پرونده‌ای باز شد با عنوان «توانمندسازی جامعه و حاکمیت»، هدف از این پرونده «تلاش و بررسی امکانات و ظرفیت‌ها برای مدیریت تغییر» عنوان شد و به صورت رسمی از ائتلافی پرده‌برداری شد که هسته اصلی آن سال‌ها ادبیات رفاه و توسعه را ملک طلق خود می‌دانست. ائتلافی که در یک سمت آن بازیگران پوسیده و آشنای اصلاح‌طلب^{۱۴} و اصول‌گراها^{۱۵} قرار دارند و سمت دیگر آن‌را محافظه‌کاران نهادگرا راهبری می‌کنند.

کمال رضوی در یادداشت آغازین ضمیمه با عنوان «جست‌وجوی راه توانمندسازی جامعه ایران» می‌گوید:

نزدیک به سه دهه گذشته، توسعه اقتصادی و سیاسی در دولت‌های سازندگی و اصلاحات در صدر اولویت‌ها قرار گرفت، اما با وجود توفیق‌های نسبی، ظرفیت‌های اجرائی دولت (state) همچنان ضعیف ماند و اقتدار دولت به نفع توسعه نهادهای شبه‌دولتی محدود شد. امروز تردیدی نیست که مجموعه تحولات به گونه‌ای رقم خورده که هم دولت به لحاظ ظرفیت اجرائی و با شاخص‌هایی مانند طراحی و اجرای موفق خط مشی، پاسخ‌گویی، کارآمدی و شفافیت وضعیت مطلوبی ندارد و هم جامعه فاقد امکان و ابزار مؤثر برای مشارکت اجتماعی و تحرک بخشیدن و برای عبور از وضعیت پیچیده جاری است. «توانمندسازی جامعه و حاکمیت» به عنوان

^{۱۴} بر روی ضمیمه، تصویر خصیصه‌نمای سعید حجاریان با پوشش دوران بازنشستگی و فرسودگی، نمادی است از ناتوانی اصلاح‌طلبی و ضرورتی است برای انتخاب عنوان توانمندسازی. سمت دیگر این ائتلاف بارقه‌های واهی امید می‌نشسته است که شاید بتواند روحی تازه به «شرق» دهد و از کهنگی پایگاهش بهره ببرد. روحی که طرف مقابل شرق، یعنی کیهان و جریان اصولگرایی نه در خود و نه در بیرون از خود، نمی‌یابد.

^{۱۵} برای اذن دخول برخی از چهره‌ها به ائتلاف تنها یک وجهه و سابقه مثبت می‌تواند کفایت کند. اصلاح‌طلبی برای یک دوره توانسته -حداقل در سیمای رسانه‌ای خود- قهرمانان میان‌مانده‌ای را در میان طبقه متوسط بسازد. قهرمانانی که زمانی حرفشان «همه‌پسند»، «منطقی»، «پیشرفته»، «بهترین گزینه انتخاب در حال حاضر»، و «صلح‌جویانه» می‌نمود. اصولگرایی نیز با یافتن شعارهایی برای «مستضعفین» و «فقرا»، که معنای خود را تنها در افشای «اشراف» و «متمولین» جبهه مقابلش می‌یافت، وجهه‌ای «مردمی» به خود داده بود. این هر دو جریان صوری، ماهیتی غیر از این سابقه و وجهه داشتند و دارند و تنها برآیند انضمامی و عینی زندگی و ساختار مناسبات موجود می‌توانست و می‌تواند از آن پرده بردارد. و اساساً همین برآیند انضمامی است که ایشان را بر آن می‌دارد تا به هر قیمتی شده برای حفظ خود و حفظ مناسباتی که در آن غلت می‌زنند، حتی با انداختن قبای ژنده خود، به زیر علم دیگری بروند و برای مرده دیگری سینه بزنند.

یک فرایند دو وجهی که در آن هم افزایش ظرفیت‌های اجرائی حاکمیت در کانون توجه قرار می‌گیرد و هم توانمند کردن جامعه در قالب تقویت نهادهای واسط برای ایفای نقش مؤثر، پاسخی به وضعیت فعلی است.^{۱۶}

تکلیف معلوم است. دولت ضعیف و نهادهای شبه‌دولتی قوی شده‌اند. باید شبه‌دولتی‌ها با فشار نهادهای واسط جامعه به عقب رانده شوند تا دولت دوباره توانمند شود. مفاهیم و کلماتی همچون قوی/ضعیف، دولت، و نهادهای واسط اگرچه گنگ و غیرانضمامی به نظر می‌آیند اما برای ائتلاف مضمونی کاملاً مشخص دارد که بدان خواهیم پرداخت. هدف نیز مشخصاً «گذار از بحران است» با شعارِ نخ‌نمای «توسعه ایران».

رضوی سعی می‌کند تا در این یادداشت ابتدایی اندک آبرویی برای سازندگی و اصلاحات بسازد تا در خیال خود تاریخ امروز را بر پایه‌های سست و پوسیده گذشته بچیند، تا تأکید کند که این طیف همواره در پر و غر ب بودن خود ثابت قدم است و با اصرار بر اصلاحات و تغییر نرم همیشه قابلیت براندازی درون خود را تقویت و تحسین کرده است. اما نکته کلیدی اینجاست که ائتلافی که او آن را دنباله سازندگی و اصلاحات می‌داند، در خط مقدم خود نیرویی را قرار داده که مهمترین نیروی رسمی مقابل سازندگی و اصلاحات و دشمنان بنایی^{۱۷} برنامه‌هایشان یعنی «تعدیل ساختاری» و «خصوصی‌سازی» بوده و همچنان با اندکی تغییر در عنوان، خود را روبروی «نتولیبرالیسم» معنادار می‌کند. این از جمله معجزات ائتلاف مقدس است که دشمنان صوری^{۱۸} را به عقد موقت یکدیگر درمی‌آورد. به هر حال «اصلاح‌طلب» اسم رمز گروهی است که نه تنها عرصه‌های قدرت خود را از دست داده، بلکه هیچ حرف جدید و حتی یک تیتیر جنجالی نیز نمی‌تواند داشته باشد، و حتی خبر مرگ آن‌ها نیز دیگر خواننده زیادی پیدا نخواهد کرد. اصلاح‌طلب در چنین وضعیتی است که به هر خریداری که میوه پلاسیده‌اش را بخرد خود را می‌فروشد^{۱۹}. ائتلاف در هر شکل آن از آنجا که بسیج حداکثری را در

^{۱۶} توانمندسازی جامعه و حاکمیت، ضمیمه روزنامه شرق، ۱۳۹۷/۸/۶.

^{۱۷} بنایی، در مقابل مبنایی، آنجا موضوعیت می‌یابد که دوطرف مجادله بر سر مبانی به اتفاق نظر رسیده و مباحث پسینی را پی می‌گیرند.

^{۱۸} به اینکه چرا تقابل دو جریان نهادگرا و لیبرال را صوری می‌خوانم در ادامه خواهیم پرداخت.

^{۱۹} در اظهاراتی از محمد خاتمی آمده است: «فکر می‌کنید در انتخابات آینده مردم به حرف ما پای صندوق می‌آیند؟ بعید می‌دانم، مگر اینکه در یک سال آینده تحولی رخ دهد. ... ریزش از اصلاح‌طلبان به سید جریان‌های رقیب اصلاحات نمی‌رود، بلکه به سید براندازان روانه می‌شود.» این خبر را تقریباً تمام خبرگزاری‌های برانداز کار کردند. یعنی خاتمی،

برنامه دارد، خریدار است. قرار بر این شده است تا اصلاحات از این پس زیر علم عدالت برود و آنجا آه و ناله کند. به همین دلیل است که اصلاح‌طلبان این توانایی را یافته‌اند که هر سال و هر دوره روی دست یکی بروند؛ ۸۸ سبز، ۹۲ بنفش، هر از گاهی با بی‌بی‌سی و بانک جهانی و امسال با نهادگرایان عدالت‌محور.

احمد میدری به عنوان اولین سخنگوی ائتلاف باید رئیس مطالب و سرفصل‌های ائتلاف را مشخص کند. او در مقاله «در اهمیت نظریه توانمندسازی حاکمیت و جامعه» می‌گوید:

موضوع توانمندسازی حاکمیت و جامعه از دو منظر مورد علاقه من است؛ نخست به عنوان یک پژوهشگر اقتصادی و دوم به عنوان سیاست‌گذار رفاه اجتماعی. از منظر نخست نظریه توانمندسازی حاکمیت و جامعه بخش کاربردی **نظریه اقتصاد نهادگراست**. اقتصاددانان نهادگرا کیفیت نهادها از جمله کیفیت حکومت، کیفیت جامعه و کیفیت بازار را عامل تعیین‌کننده وضعیت کوتاه مدت و بلندمدت اقتصادی می‌دانند.^{۲۰}

اگرچه که ائتلاف روی یک نظریه یا یک گرایش خاص خطرات خود را دارد و می‌تواند زاویه‌هایی را ایجاد کند، اما به هر حال بهترین حالت برای ائتلاف آنجاست که بر یک توافق آسمانی-عدالت و آزادی-سوار شود و با یک رویکرد اولیه به عنوان نقشه راه آغاز کند. در این زمان چه جایی بهتر از «نهادگرایی» با ادبیات و تاریخی مشخص که منتقد تمام دولت‌های قبلی بوده و تاکنون در عرصه سیاسی ایران و در میان نیروهای مشروع و مشغول وضع موجود، کمتر از سایرین دست‌مالی شده است.

ائتلاف در افق آتی‌اش تا صبح پیروزی یا شکست دوام دارد و نمی‌تواند در شکل ائتلافیش باقی بماند. از این‌رو از خود خارج شده و اسم و رسمی جدید برای خود خواهد ساخت. روز اسم‌گذاری و نشست بر صفت رهبری غیرائتلافی برای ائتلاف هنوز نرسیده است.

همزمان حرفی را می‌زند که کلمه به کلمه، در همان فرآیند شنیده‌شدن در حال اجرا شدن، یعنی در حال روانه‌شدن به سید براندازان است.
^{۲۰}همان.

احمد میدری؛

در معرفی احمد میدری نوشته‌اند که «یکی از اقتصاددانان خوشفکر است که به رغم داشتن سابقه فعالیت در جبهه اصلاح‌طلبان و اقتصاددانانی که تمایل به نهادگرایی دارند در میان علاقمندان به اقتصادسیاسی ایران و حتی در میان هواداران اقتصاد آزاد نیز به اقتصاددان مداراجو اشتهار دارد»^{۲۱}. از این رو می‌توان او را از منظر رویکرد اقتصادی بهترین گزینه برای ائتلاف دانست. میدری را می‌توان مدیر اجرائی ائتلاف دانست که سعی دارد از تمام ظرفیت‌ها و نیروهای موجود برای پیش‌بردن ائتلاف حداکثر استفاده را بکند. برای مثال در نشست شبانه در کافه‌ای و در حضور روشنفکران کافه‌ای سعی می‌کند خط مشخصی را برایشان ترسیم کند:

آنها دنبال تغییرات ساختاری در نظام تصمیم‌گیری هستند و به امور اجرایی چندان اهمیت نمی‌دهند. تغییرات ساختاری در ارکان یک نظام سیاسی به بردباری، سازمندی و نیروی قابل اعتنا نیاز دارد که در اختیار روشنفکران نیست. تلاش روشنفکران ایرانی در این مسیر عموماً به جایی نمی‌رسد و آنها شروع می‌کنند به بدگویی و اینکه در این کشور چیزی درست نمی‌شود و در نهایت به تولید ناامیدی می‌رسند. این داستان در دوره رژیم قبلی رایج بود و ما به عنوان نوجوان وقتی با برخی از مقام‌های حتی میان پایه مواجه می‌شدیم که می‌گفتند در این دوره یعنی دوره محمدرضا پهلوی کارهای مفید هم انجام شده است آن را درک نمی‌کردیم. روشنفکر ایرانی ... می‌گوید چون به پیشرفت در امور اجرایی باور ندارد و اگر فقط ساختارها دگرگون شوند راضی می‌شود. نظام سیاسی درباره برخی مسایل با شهروندان باید گفت‌وگو کند تا به تفاهم برسیم. به طور مثال درباره همه امور باید گفت‌وگوی ملی انجام شود. درباره فقر باید گفت‌مان ملی داشته باشیم. نباید روشنفکران احساس طردشدگی پیدا کنند و به جای اینکه به برخی مسایل اجرایی ورود کنند همواره به ساختارها بپردازند. باید راه را باز کرد تا برخی فعالیت‌های تکنیکی در امور اقتصادی و سیاسی از سوی نهادهای مدنی و جامعه روشنفکری باز شود. به طور مثال در قانون اساسی ایران تاکید شده است باید همه درآمدهای کشور از هر جایی و از هر فعالیتی و توسط هر نهادی به خزانه کل کشور که در اختیار نهاد دولت است ریخته شود و از آنجا برای خرج آن تصمیم‌گیری شود. اما این کار از سوی نهادهای مدنی کار کوچکی به حساب می‌آید و آن‌ها باورشان این است که این یک کار در حوزه اصلاح ساختارها نیست. ...

^{۲۱} احمد میدری. چرا روشنفکران ایرانی تولید ناامیدی می‌کنند؟ سه شنبه، ۲۸ فروردین ۱۳۹۷. وبسایت داریان (داشته‌های اقتصاد ایران).

رسانه‌های ایرانی نیز در این روزگار دنبال طرح چنین مسائلی نیستند چون نمی‌خواهند به امور جزئی بپردازند. ... **روشنفکر ایرانی باید روی این مقولات کار کند** و به نظر من این یک راه مناسب برای کارهای مرتبط به نهادهای مدنی است. روشنفکران و نهادهای مدنی باید درباره برخی فعالیت‌ها متمرکز شوند. **به طور مثال** باید درباره اینکه مناقصه‌ها در شهرداری‌ها چگونه برگزار می‌شود متمرکز شد و یا روی این موضوع کار کرد که باید برای توسعه درمان در گروه‌های کم‌درآمد سرمایه‌گذاری شود.^{۲۲}

از یک سو به زبان بی‌زبانی وعده درگیر کردن روشنفکران، از هر جنسی را در پروژه‌های اجرایی می‌دهد و حتی موضوعات و مباحث مورد نیاز ائتلاف را دقیقاً برایشان مشخص می‌کند و از سوی دیگر مبنای، روند و رویکردی را که کلیت ائتلاف در حال پیگیری است، از گزند نقد رادیکال مصون می‌دارد. این مهمترین آموزه اقتصادسیاسی برای پیشروی است.

مسئله این نیست که نباید به مسائل مختلف کوچک و بزرگ پرداخت، بلکه اهمیت اساسی آنجاست که نسبت بین جزء و کل، در هر موضوع مشخصی نباید منفصل شود. یعنی نمی‌توان مناقصه‌های شهرداری را خارج از مکانیزم‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی حاکم و نیروهای متعدد پیش‌برنده و حتی منتقدش فهمید و برای آن راهکار داد. امثال میدری از آنجا که فکر می‌کنند کلیت روند اجتماعی-اقتصادی رو به سعادت بشری را، با خواندن و بلغور کردن کتاب‌ها و برنامه‌های اقتصاددانان بانک جهانی و سازمان ملل می‌دانند، از بقیه انتظار مشارکت در بخش‌هایی که ایشان تشخیص داده‌اند را دارند. این موضع میدری است که او را در مقام مدیر اجرایی و جزو گزینه‌های سرائتلاف پیش انداخته است. تأیید این حرف در این مدیحه آبرونیک آمده است: "کمتر کسی در میان سیاستمداران ایرانی، به اندازه احمد میدری میدان سیاست‌گذاری را می‌شناسد و از آن مهمتر اینکه هرگز این شناخت از قواعد بازی را به نفع خود به کار نمی‌گیرد. به همین دلیل نمی‌توان احمد میدری را دوست نداشت و او را ستایش نکرد."^{۲۳}

میدری در ادامه، شیوه ممکن برای پیش‌برد ائتلاف را که مشخصه اصلی هر ائتلافی است طرح می‌کند:

^{۲۲} همان. همچنین در: احمد میدری. چرا روشنفکران ایرانی تولید ناامیدی می‌کنند. سایت خبری عصرتشکل. ۱۳۹۷/۱/۲۷.

^{۲۳} کانال سیاست‌گذاری اجتماعی. تلگرام. @SocialPolicy

ایجاد شبکه‌های اصلاحی، توصیه اصلی نظریه توانمندسازی حاکمیت و جامعه برای بهبود وضعیت اقتصادی و اجتماعی است. شبکه‌هایی که بخشی از آنها در حکومت و بخش‌های دیگر در جامعه مدنی باید شکل یابد. مبنای نظری این توصیه حکمرانی شبکه‌ای Network Governance است. حکمرانی شبکه‌ای بر این پایه شکل گرفته که قدرت حکومت‌ها در کشورهای پیشرفته برای تغییر وضعیت موجود و اصلاح امور بسیار کاهش یافته است و برای تغییر مجبور به همکاری با بخش‌هایی از جامعه مدنی و بخش خصوصی هستند.^{۲۴}

احساس خطر از آنجا ناشی می‌شود که قدرت "دولت‌ها" برای اصلاح امور مرتباً کاهش یافته تا "بازار" به اصلاح امور پردازد و بتواند فضای بیشتری برای جبران بحران نرخ نزولی سود بیابد. لذا بخش بزرگی از عرصه‌های عمومی که در اختیار دولت بود، وارد بازار شد تا در معرض انکشاف سرمایه در تمام ابعاد قرار گیرد. اما این نمی‌توانست بحرانی بزرگتر را پدید نیاورد. دولت‌ها از یک سو در رفع و رجوع پیامدهای اجتماعی پیش‌روی بازار درماندند و از سوی دیگر در ایفای نقش محوری خود، به عنوان پاسدار مناسبات سرمایه نیز قاصر ماندند. راهکار چه می‌توانست باشد؟ آیا باید قدرت گرفته شده به دولت پس داده می‌شد؟ چگونه می‌توانستند در این بازپس‌گیری قدرت، فضا را برای سرمایه تنگ نکنند؟ این‌ها مهمترین پرسش‌ها و سرفصل‌هایی بود که اقتصاددانان سیاست جهانی در چند دهه به آن مشغول بوده و همچنان هستند و گرده‌برداران و نمایندگان داخلی خود را نیز در اینجا راست کرده‌اند. پاسخ به این پرسش‌ها نیز در همان چارچوب مجادلات اقتصاددانان سیاست جهانی و منطبق با همان آموزه‌ها در اینجا دنبال می‌شود. به این ترتیب که می‌توان به شکل محدود و با شرایط ویژه‌ای (مشخصاً یعنی کنترل "نهاده‌ها و بنگاه‌های عمومی غیردولتی حکومتی" با هدف جان دوباره بخشیدن به "بخش خصوصی واقعی") این عقب‌نشینی بازار و همزمان تغییر ماهیت دولت به شبکه‌های حکمرانی را پذیرفت تا در نهایت مناسبات اجتماعی موجود پایدار و تاب‌آور شود. با این فرمول چه کسی توانایی بسیج نیروهای مختلف کاری، دانشجویی، پرستاری، بخش خصوصی "واقعی"، بخش ناراضی دولتی، بخش فرصت‌طلب نیروهای مشغول در مقام‌های مختلف و باقی نیروهای اجتماعی متشکل را برای این عقب‌پیش‌رانی دارد؟ کسی که توانایی چنین معجزه‌ای را دارد، لیاقت نشستن بر تخت رهبری ائتلاف را خواهد داشت. نهادگرایی با ماهیت وساطت میان کار و سرمایه و در پوسته فریبده وساطت میان دولت و جامعه چنین افقی را در شرایط فعلی برای خود ترسیم کرده است.

^{۲۴} توانمندسازی جامعه و حاکمیت، ضمیمه روزنامه شرق، ۱۳۹۷/۸/۶.

اقتصاددانان سیاست جهانی؛

منظورم از اقتصاددانان سیاست جهانی، آن دسته از اقتصاددانانی است که در مقام نظریه پرداز و مدیر و مشاور بانک جهانی، سازمان ملل، سازمان بین‌المللی کار، صندوق بین‌المللی پول و امثالهم، دست‌اندرکار طراحی، سیاست‌گذاری و اجرای برنامه‌هایی در سطح جهانی و بخصوص در کشورهای "غیرپیشرفته" و "درحال پیشرفت" با شعار توسعه و عدالت و آزادی هستند. از آنجاکه تبعات و آثار منفی این جریان اقتصادی در کشورهای درحال توسعه بیش از سایر کشورها است و همینطور به این دلیل که در جدال نظریه‌پردازان و طراحان و مجریان اقتصادی و سیاسی و سیاستی داخلی نیز همان مجادلات و مباحثات، بخصوص در دعوی میان نهادگراها و لیبرال‌ها، تقریباً بی‌کم‌وکاست بازتاب می‌یابد، شناخت سرخطهایی از ادبیات ایشان ضروری می‌نمود. کلاوس اوفه در بررسی دولت رفاه، توصیف دقیقی از این جریان ارائه می‌دهد. اوفه می‌گوید که دولت‌های رفاه از یافتن راه‌حل برای مشکلات سیاسی-اجتماعی‌ای که جوامع سرمایه‌داری ایجاد کرده‌اند، وامانده‌اند. اکسیر مداخله و تنظیم دولت خودش متناقض شده است. نظام‌های دولت رفاه بیش از آنکه بتوانند راه برون‌رفتی بیابند، سیاست‌های شکست‌خورده، تعارضات سیاسی و مقاومت اجتماعی بوجود آورده‌اند؛ استراتژی‌های مدیریت بحران دولت رفاه، خودشان مسأله‌ای شدند برای شکل‌های جدید گرایش بحران:

دولت رفاه در واقع راه‌حلی سیاسی برای تعارضات اجتماعی پس از جنگ بود. راه‌حلی که از یک سو با ارائه کمک به شهروندان نیازمند که محصول جامعه مبتنی بر بازار بودند و ایجاد ادعای قانونی برای درخواست کمک و از سوی دیگر با ایجاد ادعاهای قانونی برای اتحادیه‌های کارگری، باعث شد تا تضاد طبقاتی محدود شده و تسکین یابد، تا بدین ترتیب بین نیروهای نامتوازن کار و سرمایه تعادل برقرار کند و بر کشاکش نیروهایی که مشخصه اصلی پیشادولت رفاهی، یعنی لیبرالی و سرمایه‌داری بود، فائق آید. جریان جدید بازار آزاد در دهه ۷۰ و دگرترین-های اقتصاد پولی بنیادی‌ترین نقدها را به دولت رفاه وارد کردند. این انتقادات از یک سو بارکردن مالیات و تنظیمات سیاسی به سرمایه است که منجر به بی‌انگیزگی در سرمایه‌گذاری می‌شود و از سوی دیگر افزایش توقعات و کاهش رشد اقتصادی است که منجر به تقاضای اقتصادی مازاد (تورم) و همزمان تقاضای سیاسی مازاد (حکومت‌ناپذیری) می‌شود. این دسته

منتقدان بیشتر از آن چیزی که روشن می‌کنند، آن چیزی است که پنهان می‌کنند، یعنی نقش خودشان در چنین وضعیتی.^{۲۵}

نقطه اشتراک دو شاخه لیبرالی (نئولیبرالی) و نهادگرایی (دولت رفاهی)، حفظ و توسعه مناسبات اجتماعی حاکم است و تعارض اصلی آنها بر سر نحوه انجام آن. از این روست که تعارضات موجودشان در سطح تحلیل مناسبات اجتماعی بنایی است و نه مبنایی. جفری ساکس و ویلیام ایستری دو اقتصاددان متعلق به دو شاخه از این جریانند که جدال خود را بر سر مسأله کمک مالی به کشورهای توسعه نیافته گرم کرده‌اند. ساکس از مشاورین سازمان ملل و پیروان کینز است. او در صفحات آغازین مهم‌ترین اثرش، *پایان فقر*، این اصل را بدیهی می‌گیرد که اختلاف طبقاتی در واحدهای دولت-ملت معنادارند. یعنی ما کشور فقیر و کشورهای ثروتمند داریم و علت آن نیز این است که کشورهای مختلف به یک اندازه از رشد اقتصادی بهره نبرده‌اند.^{۲۶} راهکارش را نیز به صورت استعاری در این می‌بیند که برای اینکه کشورهای مفلوک بهره‌نبرده-از-رشد اقتصادی از نردبان توسعه بالا بروند باید در گام اول بتوانند پایشان را بر پلکان اول توسعه بگذارند و این یعنی اینکه باید به آنها کمک بشود. چه کسی کمک کند؟ کشورهای ثروتمند.^{۲۷} به همین سادگی و روشنی:

اینکه بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول بگویند که غنا باید تجارتش را آزاد کرده، بودجه را به تعادل برساند و سرمایه‌گذاران خارجی را جذب کند ممکن است خوب و مناسب باشد ولی در صورتی که با اصلاحات در نظام تجاری در کشورهای ثروتمند، بخشیدن بدهی‌ها، افزایش کمک‌های مالی خارجی برای سرمایه‌گذاری در زیرساخت-های پایه و حمایت از مناطقی از آفریقای غربی به عنوان یک کل برای حفظ صلح، ترکیب نشود ناکارآمد خواهد بود.^{۲۸}

بعد از استعاره نردبان، ساکس به سراغ استعاره‌های پزشکی می‌رود و اقتصاد بالینی را طرح می‌کند.^{۲۹} در واقع ایده اصلی این است که اقتصاد بالینی باید جایگزین تعدیل ساختاری شود چرا که در برنامه‌های تعدیل ساختاری اگرچه یکسری مسائل مثل مدیریت نادرست اقتصادی را متوجه

^{۲۵} Contradictions of the Welfare State, Claus Offe. Edited by John Keane. Hutchinson & Co. (Publishers) Ltd. London 1984. Pp. 147, 149.

^{۲۶} THE END OF POVERTY: *Economic Possibilities for Our Time*, JEFFREY D. SACHS. THE PENGUIN PRESS, NEW YORK 2005. Pp 28-30.

^{۲۷} Ibid, p 73.

^{۲۸} Ibid, p 80.

^{۲۹} Ibid, p 78.

شده بودند ولی به مسأله بصورت چندلایه نگاه نمی‌کردند و از آن صورتی ایدئولوژیک ارائه دادند. آنچه که در این برنامه‌ها مدنظر نبود وجود مالاریا، ایدز، جغرافیای کوهستانی و بارش‌ها ناکافی در آفریقا بود. ساکس و حتی ایستریلی بر این عقیده‌اند که مسائل اقتصادی نباید به دعوی ایدئولوژیک تبدیل شود چرا که برگ برنده آن‌ها پراگمات بودن آن‌ها در عین پنهان کردن و بدیهی جلوه‌دادن اصول اولیه‌شان است. از این رو *رنال/کونومی*^{۳۰} باید با در نظر گرفتن ابعاد مختلف، اهداف و اصول کلی خود را دنبال کند. در این شیوه استدلالی علاوه بر اینکه خود را از شر نیروهای مقابلشان، خلاص می‌کند، و فضایی را ایجاد می‌کند که خودشان تنها منتقد خودشان باشند، آنهم برای بهتر پیاده کردن برنامه‌ها و سیاست‌ها و اهداف کلی‌اشان. به این ترتیب که جریانی را برای انکشاف خود بوجود می‌آورند که کاملاً خودی است با این تفاوت که در بزنگاه‌های تاریخی و بحران‌های سیاسی می‌تواند رخت اپوزیسیون را به تن کند و بحران را در جهت انکشاف بیشتر خود به تعویق بیندازد. بدین ترتیب هم دوست و هم دشمن و اساساً در هر بحرانی که شکل سیاسی پیدا کند هر دو طرف جدال را در راستای تکامل خود به کار می‌اندازند. به طور مشخص‌تر یعنی اول *تعدیل ساختاری* را گروه پیش‌روی (نتولیبرال‌ها) پیاده می‌کند و بحران‌های شدید اجتماعی و اقتصادی را دنبال می‌آورد. بعد گروه پشتیبانی (نهادگراها) طرح /اهداف توسعه هزاره را به جهانیان تقدیم می‌کنند که فقر و بحران‌های تعدیل را رفع و رجوع کند. این نیز منجر به شکل‌گیری دولت‌های فاسد و بحران‌های پیرو آن می‌شود و حالا قرار است طرح توسعه موبیگی (آرام و تدریجی) به کمک نهادهای مردمی توسط گروه پیش‌روی، با الهام از چین همه بیچارگان جهان را رهایی ببخشد. این طرح‌ها هر کدام به نوبت از طرف یکی از جبهه‌ها اجرا شده است. از دیگر مشخصه‌های اصلی این دو جریان این است که در هر بحران یکی تهاجمی و دیگری درمانی است. به این معنا که در جدال‌های آغازین اینگونه نشان دادند که نتولیبرال‌ها رویکرد پیشروی و دخالت و برنامه‌ریزی‌های تهاجمی دارند در حالی که نهادگراها کار اصلی‌شان درمان و بهبود و خدمات ترمیمی پس از تهاجم است. به همین دلیل است که ساکس عنوان اقتصاد بالینی را برای خود می‌پسندد. اما در واقع و در دو دهه اخیر هر دو جریان برای یکدیگر هم حالت تهاجمی و هم حالت درمانی را داشته‌اند. این دو جریان در آنچه می‌خواهند به پیش ببرند، مکمل و پشتیبان یکدیگرند و نه روبروی یکدیگر و به یک معنا در هر دوره و طرح و بحرانی دائماً در حال انکشاف یکدیگر و به‌طور

^{۳۰} این عنوان اقتباسی است از *رنال پلتیک*، و منظور رایج از آن در اقتصاد ملی که به کالاها و خدمات می‌پردازد و مقابل اقتصاد مالی قرار می‌گیرد، مراد نیست. در معنای مورد استفاده در اینجا، پراگماتیسم حاکم بر عقل اقتصادی مدنظر است که این ظرفیت را در خود ایجاد کرده است که بسته به ضرورت هر شکل نظری و ایدئولوژیکی از اقتصاد و سیاست را فعالانه در خود حل کند.

کلی در کار انکشاف سرمایه‌اند. برای مثال ساکس در چند روز و در ۱۵ صفحه اولین برنامه تبدیل یک "اقتصاد سوسیالیستی" به "اقتصاد بازار" را برای لهستان نوشته است که بعدتر این برنامه‌ها را برای گورباچف و یلتسین هم تجویز کرد. کلیت برنامه هم این بوده است: ۱. تثبیت ارز و تورم. ۲. آزادسازی بازار با قانونی کردن فعالیت اقتصاد خصوصی، جلوگیری از کنترل قیمت‌ها، وضع قوانین ضروری تجاری. ۳. خصوصی‌سازی، واگذاری تدریجی یا کلی اموال دولتی ۴. تور ایمنی اجتماعی، بازنشستگی و سلامت و ... ۵. هماهنگ‌سازی نهادی، پذیرش و سازگاری مرحله به مرحله قوانین اقتصادی، فرایندها و نهادهای اروپای غربی تا آنجا که کاندید موفق برای اتحادیه بشود.^{۳۱} اجرای برنامه‌ها البته با نیروهای ائتلافی داخلی لهستان بوده است. ساکس در یادآوری خاطراتش می‌نویسد: "برنامه را به میکینیک تحویل دادم. او پرسید آیا این کار می‌کند؟ من گفتم بله که کار می‌کند. او خیالش راحت شد و گفت از اینجا به بعدش را من می‌دانم به لحاظ سیاسی چه کار کنم." ^{۳۲} نسبت میکینیک با ساکس همیتقدر روشن است که نسبت میدری و هم‌ائتلاف-هایش با بانک جهانی و سازمان ملل.

کلیت برنامه اجرایی ساکس در دو صفحه و با سه شکل خلاصه شده است. چند نوع سرمایه داریم که گیرکردن در تله فقر، ناشی از داشتن یا نداشتن این سرمایه‌هاست. راهکار خروج از تله هم به صورت عمومی سرمایه‌گذاری بر روی همین سرمایه‌هاست: سرمایه انسانی، سرمایه کسب و کار، زیرساخت، سرمایه طبیعی، سرمایه نهادهای عمومی و سرمایه دانشی. برنامه‌ریزی و سرمایه‌گذاری باید در همه ابعاد و سطوح باشد. یعنی سرمایه سرانه اصل اول است که رهایی از فقر، بالابردن این سرانه برای بوجودآوردن امکانی برای انباشت است.^{۳۳} در توضیح تله فقر و شرایط آن و سرمایه‌هایی که نیست یا کم است، هیچ ردی از هیچ مناسبات انسانی و طبیعی وجود ندارد. تنها کاری که در بهترین حالت توانسته انجام بدهد این است که وضع موجود این افراد را با شمردن جیب و توان جسمی و توان طبیعی و امکانات در دست‌رسان نشان دهد تا بعد از این بتواند به این فکر کند که چه برنامه‌ای با چه پولی و چگونه باید به اینها داده شود تا از "سرمایه‌نداری" خود رها شوند و "سرمایه‌دار" شوند. گویی هیچ چیزی از منطق مناسبات سرمایه نمی‌داند و فکر می‌کند رشد و توسعه در شکل انباشتی آن می‌تواند در یک همدلی و مهربانی جهانی توزیع یکسان داشته باشد. اقتصاددان دانشمند ما در یک بخش از کتابش این سؤال را طرح می‌کند که آیا ثروتمندان استطاعت کمک به فقرا را دارند و چندین دلیل می‌آورد که دارند. بعنوان مثال یک دلیل این است

^{۳۱} Ibid, pp 114-115.

^{۳۲} Ibid, p 117.

^{۳۳} Ibid, pp 244-246.

که وضع ثروتمندان بخصوص در آمریکا و در رده‌های بالای آن بحمدالله آنقدر خوب است که کمک‌های مدنظر ساکس تقریباً هیچ چیزی برایشان حساب نمی‌شود.^{۳۴} گویی پیش از این هیچ نسبتی میان ثروتمندان و فقرا نبوده و تازه امروز این دو بهم برخوردند، که از یکی توقع می‌رود به دیگری خیری برساند بدون اینکه مشکل جدی‌ای هم برایش پیش بیاید. یعنی رابطه این دو از اینجا تازه شروع می‌شود و این تنها تصویر مطلوب از این رابطه است. دست آخر هم به این نتیجه حیرت‌آور می‌رسد: «من معتقدم که پولدارترین پولدارها می‌توانند براحتی چنین کمکی را بکنند و آنها این موضوع را خواهند فهمید که این کمک یک نمایش معنادار و عمیق از لحظه یگانه نسل ما برای حفظ رفاه و خیر است.»^{۳۵} این پارودی اقتصاد سیاسی است.

پارودی آن موقع به اوج می‌رسد که ویلیام ایسترلی، از شاگردان فریدمن و مویو از مشاوران بانک جهانی روبروی ساکس قرار می‌گیرند. ایسترلی توسعه اقتدارگرا (مناسب برای دهه پنجاه و همرستا با توهم تکنوکرات‌ها) را در مقابل توسعه آزاد تعریف می‌کند. این دوگانه را نویسنده روبروی دوگانه اقتصاد بازار/دولت قرار می‌دهد با این توجیه که از حقوق فردی در دوگانه اخیر نمی‌توان سخن گفت در حالی که اقتدارگرا/آزاد بهترین محمل برای این داستان است.^{۳۶} حقوق فردی، آزادی فرد در انتخاب سرنوشت خودش است. به این معنی که خود فرد تصمیم بگیرد با پولی که قرار است به او داده شود چکار کند. آنچه همچنان پنهان می‌کند این است که چه کاری در چه سطحی می‌تواند بکند و اینکه چرا خود فرد در چنین شرایطی قرار گرفته است و اینکه تبعات آنچه که انجام می‌دهد غیر از نفعی که به خودش یا خانواده‌اش یا رتبه فقر کشورش می‌رساند چه چیزهایی می‌تواند باشد.

این از مهمترین تناقضات در رویکردهای متعدد اقتصادسیاسی است که نمی‌تواند مرزبندی ملی را مرتفع کند. از یک سو با ایجاد آن به شکل تاریخی برای برهه‌ای پیشروی خود را با شتابی بی‌سابقه رقم زده است و به نهادهای مرتبط با آن و ادبیات و معیارها و شاخص‌ها و محاسبات مرتبط با آن تن داده است و به آن تا آخر حد امکانش دامن زده است و از سوی دیگر دائماً موانعی که همین شکل از مرزبندی پیش رویش گذاشته است را به چیزی دیگر غیر از آنچه خودش را بوجود آورده است محول می‌کند. در اینجا اذعان می‌کند که اگرچه ملی‌گرایی دستاوردهایی داشته است ولی از آنجا که فضایی برای شکل‌گیری دولت‌های اقتدارگرا بوجود آورده است، مشکلات اخیر را در پی

^{۳۳} Ibid, p 289.

^{۳۴} Ibid, p 346.

^{۳۵} The Tyranny of Experts Economists, Dictators, and the forgotten rights of the Poor. William Easterly. Basic books, New York: 2013. P 8.

داشته است. برای حل این معضل بنیادین تنها می‌تواند با ابداع مفهوم وسواس ملی‌گرایی، از همه بخواهد که تنها تا آنجایی بر ملت‌ها اصرار کنید و از آن بهره ببرید و نانش را بخورید که مانع برنامه‌های مورد نظر ما نباشد. از برنامه‌ریزان و اقتصاددانان هم می‌خواهد که واحد تحلیل را از ملت برداشته و بروی نهادها که از نظر نویسنده، نمایندگی و محل حضور افراد یا همان فقرا هستند، بگذارند.^{۳۷}

این از مهمترین تاکتیک‌های ائتلاف است که تضادها و نابرابری‌ها را دائماً در انتزاعات گمراه‌کننده‌ای پنهان می‌کند که می‌تواند گروه‌های مختلف را در خود حل و جذب کند: مقایسه شاخص‌های مختلف کشور عزیز ما با سایر کشورهای عزیزتر از جان، نسبت جامعه با دولت، نسبت دولت با حاکمیت، حقوق فردی فقرا برای رشد و توسعه یا صدای فقرا در بوق رسانه‌های دلسوز در مقابل اقتدار سرکوب‌گر، عدالت ملی در مقابل عدالت منطقه‌ای، و از این دست.

نسخه کمیک و همزمان تراژیک مجادله اقتصاددانان سیاست جهانی را نمایندگان و مترجمان این دو جریان در ایران دنبال می‌کنند. فرشاد مؤمنی در یک طرف و مسعود نیلی در طرف دیگر توپ می‌زنند. مجموعه‌ای از نامه‌نگاری‌های موجود این دو اقتصاددان برجسته بخوبی فضای مجادله، سطح و عمق تحلیلشان را نشان می‌دهد.

میدری تمایز خود با پیشینیانش را در جایگاه ویژه‌ای که از قبل برای خودش پیش‌فرض گرفته است، می‌گذارد. جایگاهی که نمی‌تواند در یک نهاد و سازمان خلاصه شود:

به هیچ سازمان حکمرانی نیز به عنوان یک سازمان تحول‌خواه و اصلاحگر نباید

امید داشت. برای مثال زمانی ابتهاج تصور می‌کرد که با ایجاد سازمان برنامه می‌تواند موتوری برای اصلاح وضعیت اقتصاد ایران آن زمان ایجاد کند، اما به سرعت سازمان برنامه نیز به همان مشکلات سایر سازمان‌ها مبتلا شد. عموم اصلاحگران به دنبال آن بوده‌اند که با ایجاد یک سازمان یا نهاد کشور را در مسیر تحول قرار دهند. **به جای سازمان‌های تحولگر باید به دنبال شبکه‌های تحولی بود.** آیا باید از سازمان‌های حکومتی ناامید بود؟ خیر. هر سازمان حکومتی برای حل یک مسئله می‌تواند مانع تحول باشد و برای مسئله‌ای دیگر عنصری تحول‌خواه و مترقی. به طور مثال وزارت امور اقتصادی در امر اصلاح خزانه‌داری نهادی تحول‌خواه و مترقی است اما در عرصه اصلاح نظام مالیاتی شاید نهادی بازدارنده باشد. اما متأسفانه نمی‌توان سازمانی را یافت

^{۳۷} Ibid, p 200.

که رهبر همه اصلاحات باشد. به تعبیر نظریه‌پردازان این حوزه‌ها متأسفانه نهادها در شرایط حک (Embedded Institutions) شده‌اند.^{۳۸}

تز ایجاد یک شبکه تحولی در برابر رویکردهای تقلیل‌گرا که با ساده‌سازی وضعیت سعی در تبیین و تحلیل همه‌چیز بر اساس روایت‌های جذابی از نهادها، شخصیت‌ها، دوره‌ها و دولت‌ها دارند، پیشروتر و دلچسب‌تر به نظر می‌آید. چراکه برای تقلیل‌گراها، بازیگرانی مشخص که انتزاعاتی اغراق شده از قدرت و ثروت و توانایی‌اند، همه‌چیز را به پیش می‌برند. احمدی نژاد، دولت سازندگی، سپاه، انقلاب ۵۷، ایران‌زمین، عربستان، آمریکا و حتی بورژوازی، طاغوت، آخوند و نقش‌های اصلی تاریخ‌اند که می‌توان با محور قراردادن یک یا چند بازیگر همه آنچه رخ داده است را تفسیر و تعبیر کرد. این نوعی خانه‌بازی نظری است که فهم انتزاعی و تقلیل‌یافته‌اش از جهانی که تفسیر کرده را به جهانی که مخاطبش قرار گرفته، تسری می‌دهد. از این‌رو صرفاً نمی‌توان پرونده این رویکردها را با حماقت و بلاهت وجودیشان بست. بلکه باید به آنچه که شکل می‌دهند، نظر داشت.^{۳۹} حتی میدری هم این موضوع را، البته تنها در شکل نهادی‌اش، فهمیده است که جدال و مواجهه این رویکردها و نهادهای بسته و تقلیل‌گرا در عمل هیچ ایده بهتر یا بیشتری نسبت به آنچه هست نخواهد داشت و تنها می‌تواند یک شخص، یک اسم یا نهاد دیگری را جایگزین همینی که هست بکنند. عمده همین سازمان‌های خوش‌بدن فعلی دارای تاریخی‌اند که به پیش از انقلاب ۵۷ برمی‌گردد و به تناسب شرایط زمانی سیر تحولی خود را با چهره‌های جدید و با همان منطق سابقش به پیش برده است. و از آنجا که تحولی بنیادین رخ نداده است، گروه‌هایی ذیل همین نهادها و سازمان‌ها پاگرفته‌اند که برای حفظ خود و سازمانی که در آن معنا پیدا کرده‌اند و از آن ارتزاق می‌کنند، در همه بازی‌های سیاسی بسته به منافع مشخصی که بر سر سفره خود می‌آورند، از مصادره‌شدن حمایت و یا در برابر آن مقاومت می‌کنند و در این بازی یا پیروز شده یا به ضد خود تبدیل می‌شوند. این نکته‌ای است که میدری متوجه آن شده است و از این‌رو تز شبکه تحولی را طرح می‌کند. تز شبکه‌ای برای همراه کردن حداکثر این نیروها با این وعده است که در ساختارهای کلان و زیربنایی آن‌ها تغییر و تحولی نخواهد داد و تنها شبکه‌ای را ایجاد می‌کند که سیستم بتواند کارآمدتر و با فساد کمتر پیش برود. با این وعده تقریباً همه نیروهای میانی و پایینی شبکه را در یک مشروعیت اتخاذشده از مبارزه با فساد بی‌حساب‌و‌کتاب

^{۳۸} توانمندسازی جامعه و حاکمیت، ضمیمه روزنامه شرق، ۱۳۹۷/۸/۶.

^{۳۹} به دو رویکرد غالب از این شکل از تقلیل‌گرایی، در نقد محمدرضا سوداگر و سیدجواد طباطبایی، در اینجا پرداخته شده است: تردستی و تاریخ، حمیدرضا شکیبا، شهریور ۱۳۹۷، بی‌جا.

در برابر خود خلع سلاح می‌کند. چراکه برای آن‌ها چاره‌ای جز پذیرش این وضعیت در شرایط بحرانی نمی‌گذارد. بخشی از نیروهای ارشد سازمانی و غیرسازمانی نیز در این شبکه می‌توانند برای حفظ جایگاه خود، از لابی با رؤسای "مفسدی" که تاکنون در رکابشان می‌لنبانند^{۴۰}، خارج شوند و به ائتلاف بپیوندند:

کسانی که دغدغه تحول دارند، باید برای هر مسئله شرکای خود را بیابند و با ایجاد شبکه‌های ائتلافی به سوی حل مسئله‌ها پیش روند. این شبکه نمی‌تواند یک جانبه باشد؛ یعنی هم باید از حکومت و هم از جامعه یارگیری کند. حضور بخش‌هایی از جامعه مانند تشکل‌های صنفی، رسانه‌ها، سلبریتی‌ها و دانشگاهیان هم از نظر داشتن دانش و هم قدرت ضروری است. انجام هر اصلاحی نیازمند دانش و قدرت است و نیروهای بیرون از حکومت برای پس‌زدن مقاومت گروه‌های ذی‌نفع در هر امر اصلاحی ضروری هستند.^{۴۱}

اینجاست که میدری سعی در نیروگیری از درون بخش‌های مختلف بورژوازی دارد و ولع سیری‌ناپذیر ائتلاف خود را نشان می‌دهد. اینبار «مردم» در شکلی تخصصی‌تر تبدیل به «جامعه» شده است. در این تبدیل، نیروهای تشکل یافته‌تر و برجسته‌تری که رثال‌پلتیک و زبان معامله را می‌شناسند، گزینه‌های اصلی برای عقد یا مصادره در ائتلاف می‌شوند. تشکل‌های صنفی معلمان، دانشجویان، کارگران، پرستاران و ... در کنار رسانه‌ها، از سینما (مثل فیلم بمب ساعتی)، تلویزیون و رادیو تا فصلنامه قلمرو رفاه^{۴۲} و روزنامه شرق و انواع کانال‌های سیاست‌گذاری رفاه و جلسه‌های دفاع پایان‌نامه‌ها، سمینارها، نشست‌ها، با نمک سلبریتی‌های مختلف هنری، ادبی و سیاسی و حتی سلبریتی‌های سیاسی، کارگری، دانشجویی، و البته دانشگاهیانی مثل اباذری^{۴۳}، می‌توانند همان شبکه دانش قدرت بیرون از

^{۴۰} بلعیدن لقمه نرم و بزرگ. لغتنامه دهخدا.

^{۴۱} توانمندسازی جامعه و حاکمیت، ضمیمه روزنامه شرق، ۱۳۹۷/۸/۶.

^{۴۲} شکل‌گیری فصلنامه قلمرو رفاه به بهمن‌ماه ۱۳۹۳ بازمی‌گردد. قلمرو رفاه که از مهمترین پایگاه‌های ائتلاف به حساب می‌آید، بوجود آمده بود تا ادبیات لازم برای شکل‌گیری «نظام جامع رفاه و تامین اجتماعی» که سنگ‌بنای آن را سال‌ها قبل، ستاری فر زده بود و تنها پاسخ نهادی به وضعیت بحران‌زده/بحران‌ساز سازمان تامین اجتماعی است را بوجود آورد. وضعیت فعلی آن، هم به لحاظ محتوایی و هم در نیم‌نگاهی به قلم‌رانش، سرخط‌های ائتلاف را نشان می‌دهد.

^{۴۳} یوسفعلی اباذری البته در این بین پدیده‌ای بزرگ‌تر از یک سلبریتی آکادمیک است. در واقع اباذری را می‌توان نماینده شکل پیچیده‌ای از جریان‌های بلاگردان و پیش‌برنده «انتقادی» منافع نیروهای مسلط دانست. چنانچه خود او در اعتراف‌اتش آورده است، در بحبوحه پیاده‌سازی سیاست‌های تعدیل ساختاری (یا به تعبیری فاز اجرایی نئولیبرالیسم) حواسش جای دیگری بوده است. بازار مباحث عمده فکری و روشنفکری این دوران حواس‌پرتی استاد، در گذار از «روشنفکری

دینی" به "مدرنیته" و "پست‌مدرنیسم"، حول موضوعاتی همچون *نااستواری عقل غربی، بحران آگاهی و عقل‌گرایی* (یادداشت‌هایی دربارهٔ پل ریکور، یوسف ابادری، ارغنون، ۱۳۷۳ شماره ۳، صص ۱۱-۱۲)، *زبان، دال، اسطوره، نماد و معنا، زندگی روزمره و سیاست فرهنگ و مصرف* و ... (ن.ک. به سایر مقالات پراکنده‌ای که ابادری در دههٔ ۸۰ به تنهایی یا به همراه شاگردانش چاپ کرده است)، گرم شده است. همهٔ این موضوعات به مدد حضرت والا و همراهانش بیش از یک دهه، یعنی دقیقاً در اوج دوران تاخت و تاز سیاست‌های بازار آزاد، لقه‌لقه و دغدغهٔ فضاهای مختلف روشنفکری شده و تبدیل به متافیزیک‌های قابل‌کاربست در هر حوزه‌ای و جاذبه‌هایی توریستی برای نظر دادن و مجادلات بی‌انتهای هر فضایی شدند. این هم‌زمانی نه تصادفی و نه لزوماً از قبل برنامه‌ریزی شده بوده است، بلکه نشان‌دهندهٔ وضعیتی است که در آن کلیت یک جریان، در پیش‌روی و پیاده‌سازی‌اش، بهترین شکل انتقاد روشنفکری زمانه‌اش را نیز منکشف می‌کند؛ یعنی بهترین نوع انتقاداتی که نه بنیان‌هایش بلکه ظواهرش و نه کلیتش بلکه اجزایش و نه گرایش انضمامی و مشخص بلکه تصویر انتزاعی از بحران‌ها و مسائلش را زیر سؤال می‌برد. این شکل از نقد در واقع بلاگردان جریان حاکم است، چرا که از یک سو تبعات فاجعه‌بار آن را برای تعدیل و تثبیتش به‌گونه‌ای نشان می‌دهد که هم از خود تصویر یک منتقد قهرمان و آگاهی‌بخش و نخبهٔ مردمی را می‌سازد و هم کوتاه‌آمدن گریزناپذیر جریان حاکم در برخی از موارد را همچون یک پیروزی بزرگ و انقلابی می‌نماید. اینکه بلاگردانی این جریان آگاهانه بوده است یا خیر، تنها می‌تواند خاطر برخی را از این حیث که خود در این جریان بوده یا نبوده‌اند، آسوده و یا آشفته کند، و در فهم کلی آن تأثیری نخواهد داشت.

در ادبیات سیاسی عموماً به تاکتیک‌ها و جریان‌هایی که آگاهانه در نقش منتقد به بلاگردانی و پیش‌برد پنهان اهداف و منافع نیروهای مسلط کمک می‌کنند، پرداخته شده است (برای نمونه ن.ک. به مفاهیمی همچون *Astrourfing, Skill, Front Organizations, ...*)، اما فهم آن‌را در یک کلیت مغفول گذاشته است. این جریان بلاگردان، حسب ماهیتش موضوعات مورد نقدش را به فراخور نیاز دوران، یعنی نیاز جریان مسلط و نیروهای حاکم دوران به گونه‌ای تغییر می‌دهد که همچنان غیرآگاهانه حواسش پرت بماند و یا آگاهانه حواس‌ها را پرت کند. ابادری از این‌رو نمایندهٔ شاخص این جریان است که خودش نامهٔ اعتراضش را در مذمت نقشی که پیش از این برعهده‌اش بوده است نوشته و پس از آن نیز موضوعاتش را با باب طبع روزگار کنونی تنظیم کرده است. "بازار آزاد"، "نابرابری" و "سوژه نولیبرال" اینبار نیز برایش همانقدر جذاب، ملعبه، انتزاعی، مجلس‌گرم‌کن و بلاگردان است که "فرهنگ مصرف" و "اسطوره" و "سوژه مدرن". تنها چنین جریانی است که می‌تواند این دو نتیجه‌گیری را قبل و بعد از یک اعتراف نوشته (ن.ک. به بنیادگرایی *بازار: تأملی در مبانی فلسفی مکاتب بازار آزاد*، یوسف ابادری، سال چهارم، شماره ۳۱، مهر ۱۳۹۲، ص ۱۶۰) یا نانوشته، و پیرو یک صلهٔ گرفته یا نگرفته، پیش‌کش مشتاقان کند:

- در یک کلام، مردم در مکان‌هایی چون مراکز خرید تشکیل شبکه و جبهه‌ای از حاشیه‌ای‌ها می‌دهند، شبکه‌ای که به‌واسطهٔ خلق فضاهای بی‌شمار ناهمگن، همگنی مراکز خرید را زیر سؤال می‌برد، و از طریق کردار پرسه‌زنی و حضور غیرمترعارف معناسازی می‌کند و به‌واسطهٔ مصرف فرهنگی خاص و دستکاری موقعیت مکان، تولید لذت می‌کند و **مقاومت، معنا و لذت سه محصول مهمی‌اند که به‌واسطهٔ همین نیروهای به ظاهر غیرمولد، تولید می‌شوند.** (عباس کاظمی و یوسف ابادری، *زندگی روزمره و مراکز خرید در شهر تهران*، نامه انسان‌شناسی، ۱۳۸۳، شماره ۶، ص ۱۱۵)
- در طول این چهل سال گروه‌های صاحب منزلت مدام برای مردم ایران سخنرانی کرده‌اند و برای آنها الگو تراشیده‌اند. مردم ایران فرصت نیافته‌اند که خود سخن بگویند. وضعیت حاضر نبرد این الگوها با یکدیگر است. دموکراسی یگانه راهی است که به مردم فرصت می‌دهد خود سخن بگویند و مضلات خویش را بیان کنند. می‌بایست به مردم اعم از معلمان، زنان، کارگران، کودکان، اقلیت‌های قومی و مذهبی، پرستاران، روزنامه‌نگاران و دانشجویان فرصت داد که خود آزادانه شکل‌های خود را ایجاد کنند و در محیطی آزاد دربارهٔ مشکلات خود سخن بگویند و خواسته‌هایشان را مطرح کنند تا بتوانند به کمک خرد راه‌حلهایی را

حکومت" باشند که قرار است در مصادره شورای ائتلافی گذار نقش مبارزان با "مفسدان"، "نهادهای حکومتی خارج از کنترل دولت"، و "سرمایه‌داری لجام‌گسیخته" را به عهده بگیرند و اصلاح امور را به انجام برسانند. این فراخوان روشنی از ائتلاف است.

بیگارورزی؛

قضیه بیگارورزی از مهمترین محمل‌های فراخوان برای ائتلاف و شبکه‌سازی به شیوه یادشده بود. طرح کارورزی و اشتغال بیکاران کشور در سال ۱۳۸۳، یعنی در دوره ریاست جمهوری خاتمی و ریاست ستاری فر در سازمان برنامه و بودجه به مجلس فرستاده شد. در بهمن ماه همان سال هم، طرح تفصیلی «کارورزی فارغ‌التحصیلان دانشگاهی» توسط معاونت امور اقتصادی و هماهنگی برنامه و بودجه دفتر امور شورای اقتصاد نیز ارائه شد. در ادامه، در ۲۷ فروردین ۱۳۸۶ طرح کارورزی با عنوان دستورالعمل طرح کارورزی به تصویب شورای عالی اشتغال^{۴۴} رسید و با ابلاغ آن، وزارتخانه‌های کار و امور اجتماعی، صنایع و معادن (با نام طرح فاجد/ طرح کارورزی فارغ‌التحصیلان جوان دانشگاهی)، وزارت تعاون، وزارت نیرو، وزارت راه و ترابری، وزارت نفت، وزارت ارتباطات و فناوری اطلاعات، وزارت بازرگانی و وزارت مسکن و شهرسازی موظف به همکاری شدند که در این راستا، تفاهم‌نامه‌های بین‌دستگاهی منعقد و دستورالعمل اجرای طرح کارورزی دانش‌آموختگان دانشگاهی و آمادگی شغلی (۱۲۰ ساعته) تدوین گردید و در نهایت، با همکاری وزارتخانه‌های مجری استان‌های مختلف، طرح عملیاتی شد. پس از دو سال اجرا، به دلایل مشکلات متعددی طرح متوقف شد تا پس از آسیب شناسی و برطرف کردن مشکلات، طرح بازنگری و اجرا شود. بر همین اساس یک طرح آسیب شناسی در سال ۱۳۹۰ تدوین شد. در این مطالعه، عواملی چون عدم توجه به نیاز بازار کار جذب، عدم ایجاد سامانه بانک اطلاعاتی کارورزان، نگاه یکسان به تمام رشته‌های تحصیلی، فراهم نکردن بسترهای حضور کارورزان در بازارهای کار خارج از کشور، عدم توجه به حضور موثر بخش خصوصی در سیاستگذاری و برنامه ریزی، فقدان بانک اطلاعاتی جامع از صنایع و بنگاههای اقتصادی و دانش‌آموختگان دانشگاهی، عدم

پیدا کنند که وضعیت فعلی ایران را بهبود بخشند. فقط در این صورت است که همگان خواهند آموخت که به ایمازها و الگوهایی که برایشان ساخته شده دل نبندند و همچون افرادی بالغ به سرنوشتشان و هموطنانشان و وطنشان بنگرند و در فضایی بری از کین‌توزی راه‌های برون‌رفت از این وضعیت دشوار را بیاموزند. به این سبب است که **دموکراسی و آزادی ابراز عقیده بدون ترس و وا همه برای همگان از نان شب واجب‌تر است.** (یوسف ابازی، آرمان داکری. سه دهه همنشینی دین و نولیبرالیسم در ایران. نقد اقتصاد سیاسی. ۱۳۹۷. ص. ۵۰)

^{۴۴} پیرو بند ۸ تصویب نامه شورای عالی اشتغال شماره ۱۳۸۷۶۶ مورخ ۱۳۸۷/۱۱/۸۵.

الزام دستگاه‌ها جهت مشارکت موثر، فقدان ابزارهای نظارتی و پایشی کارآمد بر اجرای طرح، عدم توجه به تجارب سایر کشورها، عدم توجه به پتانسیل و قابلیت‌های ملی و منطقه‌ای، فقدان شفافیت در منابع تخصیص داده شده و عدم وجود یک طرح مطالعاتی جامع، به عنوان مهمترین موانع اجرای موفق شناسایی شدند.

پس از روی کارآمدن دولت یازدهم و برگزاری نشست‌های متعدد مقرر شد با توجه به تجارب حاصل از اجرای کارآموزی و کارورزی و همچنین بهره‌برداری از تجارب ملی (طرح‌های کاد، استاد شاگردی نوین، کاج، سرباز صنعت، طرح ضربتی اشتغال سال ۱۳۸۱ که سازوکارهای آن در مواد ۴۹ و ۵۶ قانون برنامه سوم پیش بینی شده بود، ایجاد سازمان همیاری اشتغال) و بین‌المللی (نظام آموزشی دوآل آلمان، پلیس منت استیودنت انگلستان)، و استخراج ظرفیت سایر دستگاهها از جمله وزارت صنعت معدن و تجارت، وزارت تعاون کار و رفاه اجتماعی، معاونت علمی و فناوری، دانشگاهها و پژوهشگاهها، ظرفیت‌های بین‌المللی از جمله عضویت ایران در نهادهای بین‌المللی، شورای عالی ایرانیان خارج از کشور، اتاق تعاون، صنایع و معادن و بازرگانی، اصناف، انجمن‌های علمی و ... طرحی جامع برای اشتغال دانش آموختگان طراحی و به شورای عالی اشتغال ارائه شود.^{۴۵} این طرح با تولید وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی و با راه‌اندازی سامانه‌ای اجرایی شده است. آیرونی تاریخ و وضعیت متناقض ائتلاف در اینجا نیز خود را نشان می‌دهد. ستاری فر که نماینده دوره اوج حضور نهادگرایی در قدرت است، همزمان در همان دوران از طرح خصوصی-سازي مدارس و طرح کارورزی، حمایت و پشتیبانی کرده است. امروز نیز میدری و هم‌ائتلاف‌ها در حالی به نقد کلیت آن طرح و وضعیت آموزشی و شبکه‌سازی حول آن اقدام می‌کند، که در زمان اجرایی‌شدن و پیش‌رفتن طرح خودش معاون رفاه وزارتخانه متولی طرح و نماینده نهادگرایان در آنجا است.

پس از تصویب در مجلس و اقدام برای اجرایی‌شدن، طرح در ابتدای سال ۱۳۹۶، جریانی از اعتراضات با حضور نیروهای مختلف به راه افتاد. از دل نیروهای منتقد این طرح، در امضای بیانیه علیه کارورزی^{۴۶}، نام برخی فعالان دانشجویی، پژوهشگران و اساتید دانشگاه حوزه علوم انسانی (جامعه‌شناسی، اقتصاد)، مترجمان، فعالان کارگری (سندیکای اتوبوس‌رانی)، حقوق‌دانان (وکلائی فعال حقوق بشر)، فعالین ملی-مذهبی، فعالین صنفی معلمان، برخی روزنامه‌نگاران، فعالین زنان، فعالین حقوق کودک کار، برخی فعالین بازنشستگان، برخی هنرمندان و فعالین محیط‌زیستی

^{۴۵} تاریخ طرح کارورزی در ایران؛ گذشته، حال و آینده، خبرگزاری مهر، ۱۳۹۶/۲/۲۶

^{۴۶} بیانیه کنشگران حوزه‌های مختلف اجتماعی علیه «طرح کارورزی». نسخه اینترنتی در فرم‌های گوگل.

دیده می‌شود. آماج انتقادات این نیروها معطوف به دولت به عنوان حامی کارفرمایان، سرمایه‌گذاران خارجی و از همه مهمتر دولت به عنوان مجری سیاست‌های نئولیبرالی بود. در این جریان کلیدواژه‌ها و موضع‌گیری‌های مشخصی از جمله پولی‌شدن دانشگاه‌ها، تجاری‌سازی دانشگاه‌ها، موانع کسب و کار، جابه‌جایی نیروی کار با اهداف معین، قانونی‌کردن بیگاری و بلوکه‌کردن موادی از قانون کار، تبدیل قانون کار از مسأله حقوق عمومی به حقوق خصوصی، نبود مرجع بی‌طرف جهت حل اختلاف بین کارگر و کارفرما، نادیده‌گرفتن نظر تشکل‌های رسمی در تصویب طرح، تضعیف تشکل‌ها، رانته‌شدن، نبود سندیکای مستقل، سرکوب اعتراضات صنفی، آزادسازی، موقتی‌سازی نیروی کار، مقررات‌زدایی، ارزان‌سازی نیروی کار، کالایی‌شدن، سوءاستفاده از زنان به عنوان نیروی کار ارزان، حمایتی نبودن، تضعیف بیمه‌ها، سیاست‌زدایی از دانشگاه، ناکارآمدی نظام آموزشی، سیاست‌های نئولیبرالیستی/لیبرالی/نئوکلاسیک و نبود نظارت شفاف بر روی این طرح، از دهان‌های مختلف شنیده می‌شد. این موضع‌گیری‌ها با سلسله نشست‌ها، سخنرانی‌ها، یادداشت‌ها و کانال‌های محمد مالجو، یوسفعلی ابادری، کاظم فرج‌الهی، مراد فرهاد پور، پرویز صداقت، فرشاد اسماعیلی، یاشار دارالشفاء، فریبرز رئیس‌دانا، حسین راغفر، رضا امیدی، وطن‌خواه، لیلا حسین‌زاده و ... افق‌های بازتری برای ائتلاف فراهم کرد. بررسی این ترکیب جهت بررسی زمینه‌های ائتلافات دیگر نیز اهمیت دارد. علاوه بر اینکه در «کارزار علیه بیگارورزی» این اصناف و اتحادیه‌ها بودند که جهت‌دهی و کنترل فرصت موجود برای اتحاد طبقات فرودست درگیر را بدست گرفتند. از این‌رو لزوم اتخاذ رویکردی انتقادی به نقش و رفتار اتحادیه‌ها و سندیکاها و کانون‌های صنفی ضروری است. از سوی دیگر به نظر می‌رسد دانشگاه با ویژگی‌های خاص خود، بیشترین فضا را برای بازی فرصت‌طلبان فراهم کرده است. برای نمونه نیم‌نگاهی به دانشگاه در سال‌های ۸۶، ۸۷، ۸۸ نشان می‌دهد که دانشگاه با تغییر رنگ‌های متعدد در این سه سال توانسته است ظرفیتی را برای رسانه‌ها و نیروهای مختلف فراهم کند که همواره مدنظر همه بازیگران سیاسی بوده است. بی‌دلیل نیست که همواره گروه‌ها و رویکردهای مختلف سیاسی سعی در حفظ پایگاهی در دانشگاه دارند. از سوی دیگر اینکه چرا دانشگاه قابلیت بسیاری برای تقلیل مسائل اجتماعی به تنها یک بعد آن یعنی بعد سیاسی دارد نیز از اهمیت بالایی برخوردار است که در فرصتی دیگر به آن خواهیم پرداخت. اهمیت کارزار بیگارورزی همین‌طور در شکل‌دهی به الگوواره‌ای بود که به شکل گسترده و پویایی مورد استقبال قرار گرفته و توسط تمام گروه‌های ائتلافی گذار به راه‌حل فعالیت سیاسی غالب تبدیل شده است.

اما ببینیم میدری که سال‌ها است در مناصب متعدد نهادهای رفاهی مشغول بوده، چگونه حوزه نظری را نیز به نفع مواضعش و البته ائتلاف می‌چیند:

اما از منظر سیاست‌گذار بخش رفاه اجتماعی نیز نظریه توانمندسازی حائز اهمیت است. وظیفه سیاست‌گذار بخش رفاه اجتماعی مقابله با بسترهای فقرساز و حمایت از فقراست. **تقریباً اجماعی روشن شکل گرفته که فقر محصول کیفیت نهادهاست. نهادهای ویژه سازمان-های حکومتی مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده فقر و رفاه هستند.** بنابراین هر نظریه‌ای که بتواند کیفیت نهادهای را اصلاح کند، عسای دست سیاست‌گذار بخش رفاه اجتماعی است. توانمندسازی جامعه امری است که نظریه‌پردازان رفاه اجتماعی از ابتدا آن را شاه‌کلید فقرزدایی معرفی کرده‌اند و **آمارتیا سن مبدع اصلی** این نظریه بوده است اما توانمندسازی مردم به ویژه فقرا زمانی امکان‌پذیر است که حکومت وظایف خود را انجام دهد. اگر می‌خواهیم فقرا بتوانند بر سرنوشت خود حاکم شوند و اجازه ندهند محیط پیرامون آنها را نابود کند، ابتدا باید حکومت به عنوان مهم‌ترین نهاد رسمی یاور فقرا باشد. به عبارت دیگر توانمندسازی مردم به میزانی موفقیت-آمیز خواهد بود که سازمان‌های حکومتی اصلاح شوند.

شعبده اینجا صورت می‌گیرد؛ در پرش‌های به ظاهر کوچک اما به اندازه کافی بزرگ، علمی و تخصصی. منظور از اجماع روشنی که میدری می‌گوید دقیقاً چیست و منظورش چه کسانی هستند؟ مسلماً برای او که می‌خواهد در این لحظه بر طبل نهادگرایی بکوبد، همه چیز باید به اصلاح نهادهای منجر شود. برای نهادگراها و دیگر اعضای ائتلاف آنچه بیش از همه روشن است، این است که "فقرا" باید از تهدید به فرصت تبدیل شوند. کنترل فقرا یعنی کنترل قدرت. آنها می‌دانند که فقرا می‌توانند ثروت زیادی تولید کنند و به هیچ وجه نباید آنها را ندیده گرفت یا دست کم دید. آنها پایه‌های توسعه و انباشت ثروت‌اند و باید آنها را حفظ کرد. این فهم از مسأله است که تزه‌های سرائتلاف دوست‌داشتنی را می‌سازد و همین‌جاست که سازمان‌های حکومتی عامل تعیین‌کننده فقر می‌شوند و فقرا برای دردست‌گرفتن سرنوشت خودشان نخست باید به اصلاح حکومت، که مهم‌ترین یاورشان است، بپردازند.

آمارتیا سن؛

آمارتیا سن در سال ۱۹۹۸، بدلیل تلاش بی‌دریغش برای «تیین روشن و برخورد عالمانه و نقادانه به فقر، نابرابری و قحطی» [که در سالهای ۱۹۷۱، ۱۹۷۶، ۱۹۷۹ ارائه کرده بود]، برنده جایزه نوبل اقتصاد شد. این جایزه برای کسی است که توانست قشر بزرگی از نیروهای بیرون بازار - یعنی فقرا، زاغه‌نشینان و گرسنگان - را آن هم در غنی‌ترین محیط آن - یعنی هند - به بازار تولید انباشت

برگرداند. این ظرفیت آنهم بعد از تکاپوی جریان‌های نوسازی و سیاست‌های پولی و مالی، توانست چرخ‌های سرمایه را که در "هند"ها گُند شده بود، دوباره به حرکت وادارد.

«توسعه مستلزم حذف منابع اصلی موارد فقدان آزادی‌هاست؛ فقر و ظلم، فرصت‌های ناچیز اقتصادی و محرومیت نظام‌مند اجتماعی، غفلت از تسهیلات عمومی و عدم مدارا و افراط حکومت‌های سرکوبگر.»^{۴۷} این موارد شاخص‌هایی است که باید در برنامه‌های توسعه بانک جهانی، به پیش‌شرط‌های وام‌ها و تسهیلات اضافه می‌شد و در برنامه‌های سازمان ملل اقتصاددانانی که صدای محرومان و فقرای جامعه خود بودند، را از یک‌طرف در نقش نگه‌دارنده و سوپاپ اطمینانی برای شورش‌های کارگران و فقرا و از طرف دیگر در نقش راپورت‌چی و تعدیل‌کننده رفتارهای غیرعقلانی دولت‌ها بگمارد. در این برنامه‌ها و بیانیه‌هاست که می‌توان ردِ خاورمیانه بزرگ و جنگ‌ها و رنج‌ها و ائتلاف‌های گذار را در سطوح مختلف زد:

دنیای فقیر و محروم در میان اقتصاددانان، زبانی رساتر، دوراندیش‌تر و بصیرتر از آمارتیا سن ندارد. نوشته‌های انقلابی او، با نشان دادن این مساله که کیفیت زندگی ما نباید صرفاً بر اساس درآمد و ثروت، بلکه باید بر اساس میزان برخورداری ما از آزادی اندازه‌گیری شود، انقلابی نظری و نیز عملی در نگاه عمومی به مقوله توسعه به وجود آورده است. سازمان ملل متحد در برنامه‌های توسعه‌ای خود، از خرد، اندیشه و نظرات مفید پروفیسور آمارتیا سن به طور گسترده بهره برده است.^{۴۸}

این اظهارنظری از کوفی عنان، دبیر کل سابق سازمان ملل متحد است. آمارتیا سن با تاکید بر جنبه‌های دیده نشده یا ظرفیت‌های مغفول انسان برای بهره‌ورتر کردن نیروی کار، توانست به «افزایش بهره‌وری» کمک کند. از این جهت است که «عدالت»، «آزادی»، «اخلاق»، «سنت»، «دین» و البته توسعه در کنار «اقتصاد»، ترکیبی بهره‌ورتر را برای انباشت سرمایه ارائه می‌دهد.

یکی از پدیده‌های جدید در حوزه عقاید اقتصادی و سیر تحولات آن به‌ویژه در دهه ۱۹۹۰ و اوایل دهه اول قرن ۲۱، ظهور حوزه‌هایی آکادمیک مانند گرایش‌های «اخلاق و اقتصاد»، «دین و اقتصاد» و مانند آن است. در همین راستا آمارتیا سن عمیقاً معتقد است که فاصله ایجاد شده میان اقتصاد سنتی و اخلاق، باعث نارسایی در اقتصاد سنتی شده است. به عقیده او رفتارهای واقعی بسیاری از انسان‌ها تحت تأثیر ملاحظات اخلاقی است. بنابراین، اقتصاد و مدل‌سازی‌های اقتصادی می‌تواند از پیوند با اخلاق سود ببرد. او یکی از موانع بر سر راه پیوند

^{۴۷} توسعه به مثابه آزادی. آمارتیا سن کمار. ترجمه: حسین راغفر، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۱، ص ۱۸.

^{۴۸} آمارتیا سن، اقتصاددانی با تمام ایده‌های انسانی. سمیه کریمی. دنیای اقتصاد. ۲۳ فروردین ۱۳۹۱.

اقتصاد و اخلاق را قبول پیش فرض «عقلانیت ابزاری» می‌داند که براساس آن، رفتار انسان‌ها صرفاً ناشی از جست‌وجوی «نفع شخصی» است. به اعتقاد او، اقتصاد، دارای دو منشأ است که هر دو نیز با سیاست هر چند به طرق نسبتاً متفاوت ارتباط داشته‌اند. یکی از دو منشأ، به اخلاق نظر داشته و دیگری را می‌توان اقتصاد مهندسی نامید.^{۴۹}

اینکه هند امروز با توسعه بسیار بالایی اقتصادی و نرخ رشد توسعه قابل قبول یکی از کشورهای پیشرو توسعه در جهان است، اما همچنان فقر و اختلاف طبقاتی یکی از شاخصه‌های پر رنگ آن است، نتیجه بدخواهی و سیاست‌گذاری آمارتیا سن‌ها نیست. بلکه نتیجه منطقی وضعیتی است که قرار است با بهره‌ورتر کردن فقر، یعنی به بازار آوردن بخش مطرود، آنچه پیش از خود منجر به این انباشت ثروت و فقر همزمان شده بود را تشدید کند. آمارتیا سن بهترین کسی است که می‌توانست با زبان فقرا، محرومین و گرسنگان آنها را پیش کش کند. تا بجای مرگ از گرسنگی، کار کنند یا بیشتر از پیش کار کنند و بیشتر از پیش فقر و ثروت تولید کنند. این معنی واقعی توسعه، اخلاق، آزادی، دموکراسی و ... در اینجاست. آمارتیا سن در مثالی در مهمترین کتابش توسعه به مثابه آزادی می‌آورد که در کودکی‌اش در محله‌ای ضعیف در هند شاهد این بوده که فردی مسلمان بنا به ضرورت زندگی‌اش مجبور شده برای کار به محله غیرمسلمان‌ها برود که منجر به درگیری و مرگش شده است. او در دوران بلوغ فکری‌اش در هاروارد، از این تجربه اینچنین نتیجه می‌گیرد که آن فرد اگر آزادی و امکان این را داشت که به محلی امن برای کار کردن برود، به این عاقبت تراژیک دچار نمی‌شد.^{۵۰} اینگونه است که آزادی و امنیت، چراغ راه هند و توسعه سرمایه‌داری می‌شود.

میدری اینگونه راهکارهایش را برای گذار از بحران جمع‌بندی و ردیف می‌کند:

شبکه‌های ائتلافی تحول‌خواه که در بالا به آن اشاره شد نیروهای مردمی را توانمند می‌کنند. ارتباط نهادها و شخصیت‌ها درون این شبکه‌ها به هم‌افزایی نیروهای مردمی منجر می‌شود و اگر بتوانند سازمان‌های حکومتی را اصلاح کنند، زمینه توانمندسازی مردم را فراهم کرده‌اند. بنابراین

^{۴۹} همان.

^{۵۰} توسعه به مثابه آزادی، آمارتیا سن؛ ترجمه احمد موثقی؛ [به‌سفارش] سازمان ملل متحد، برنامه عمران ملل متحد. تهران: دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ۱۳۸۱.

ایجاد شبکه‌های ائتلافی از مردم و برای مردم است زیرا می‌خواهد به کمک نیروهای مردمی حاکمیت را توانمند کند.^{۵۱}

شبکه در مقابل سازمان: همانطور که گفته شد برای اصلاح حکومت و جامعه به دنبال سازمان مدرن نباشیم. سازمان مدرن توهمی بیش نیست. تاریخ اداری و اقتصادی ایران آکنده از سازمان-هایی است که با نیت مدرن‌سازی ایجاد اما توسط سیستم موجود بلعیده و هم رنگ بقیه شدند.^{۵۲}

وقتی به تشکل‌یابی موجود که با سرعتی عجیب در حال گسترش است نگاه می‌کنیم، متوجه می‌شویم که آنچه سازماندهی‌های دانشجویی یا صنفی، کارگری و غیره را برجسته می‌کند، اگرچه ظاهری فریبنده دارد، اما قرار است از درون پوک باشند. سازماندهی‌های یکبارمصرفی که بناست با حزب یا سازمان و شکل‌های تعریف‌شده‌ای از تشکیلات مقایسه شوند که تنها به درد ائتلاف‌ها می‌خورند، و در همین راستا نیز به شدت مؤثر و سریع و توانایی هماهنگ‌سازی گسترده‌ای را دارند و می‌توانند به سادگی و سرعت دانشجویان و معلمان و هر گروهی را که در ائتلاف تعریف می‌شود، به هماهنگی برسانند. این موضوع بخصوص در شرایط فقدان احزاب و سازمان‌های ریشه‌داری که در بین کارگران یا زحمت‌کشان پایگاه ویژه‌ای داشته باشد نیز سریع‌تر رخ می‌دهد. سازماندهی‌ای که پس از انجام مأموریت توان بازبازی خود را از دست خواهد داد و به سرعت خنثی می‌شود. این بهترین نوع سازماندهی برای براندازی است و در واقع فراخوانی است برای یک گذار. امکان حیات طولانی از پیش در جسم آنها تعبیه نشده است. تمام سازماندهی‌های انتخاباتی نیز -گرچه شکلی متفاوت دارند- سازماندهی‌های یکبارمصرفی را نشان می‌دهند که در کوتاه‌ترین مدت لازم با دغا و دغل‌ترین شعارهای اجتماعی و انسانی همچون رؤیایی برآمده و فروکش می‌کنند. در این شبکه ائتلافی، پیش-مرگان اصلی، گروه‌های اجتماعی‌ای هستند که به صورت خودجوش و تاریخی فریادشان برآمده و بهترین نیرو برای کسب این مقامند. فضاهای اعتراضات کارگری همچون هفت‌تپه و فضای اعتراضات معلمان حق‌التدریس و در سطحی دیگر دانشگاه‌ها از این جمله‌اند. از این‌رو کار اصلی سرائتلاف‌ها شناسایی به‌موقع و درست این گروه‌ها برای پیش‌انداختن و مصادره‌کردن است.

مسئله در مقابل راه‌حل: به جای تقلید از راهکارها و سیاست‌های کشورهای پیشرفته باید مسئله‌های جامعه را پیش رو قرار داد و برای حل آن **ذی نفعان** را دور یکدیگر جمع کرد. بخشی

^{۵۱} توانمندسازی جامعه و حاکمیت، ضمیمه روزنامه شرق، ۱۳۹۷/۸/۶.

^{۵۲} همان.

از مشکلات کشور محصول سیاست‌هایی است که مقلدانه به ایران آورده شد. سیاست‌هایی که با بستر واقعی ایران بیگانه بودند. اگر بتوان برای حل مسئله‌ای ائتلاف به وجود آورد به معنای آن است که این مسئله متعلق به جامعه و گروهی از ذی نفعان بوده و احتمال تقلیدی بودن آن کاهش خواهد یافت.^{۵۳}

میدری حتی آنجا که صحبت از این بدبودن تقلید از راهکارهای کشورهای پیشرفته می‌کند هم در حال تقلید از تزه‌های جدید اقتصاددانان سیاست جهانی است و خود را جای بومیان دلسوز ملی جا زده است. تزهایی که در آن مشارکت ذی‌نفعان (stakeholders) برای پیشبرد اهداف نظام اقتصادی حاکم محور اصلی در بحث‌های توسعه است. یعنی حتی اینقدر نمی‌داند^{۵۴} که وقتی مشخصاً از ذی-نفعان و مشارکتشان حرف می‌زند، باید اشاره کند که طبق نظریات جدید بانک جهانی این شیوهٔ بهتری برای ما تشخیص داده شده است. بجز مسأله تقلیدی بودن، حدیث‌های میدری، از توان ائتلاف در پروبلماتیک کردن موضوعاتی پرده برمی‌دارد که بسته به ضرورت پیشروی‌اش در شرایط تاریخی نمی‌تواند حول مسائل مشخص تاریخی نباشد. اما مشکل این بحث نه صرفاً در ژست غیرتقلیدی میدری و نه موضوعیت-عمومی-بخشیدن به موضوعات جریانش، بلکه در ماهیت اصلی این تز است. ذی‌نفعان در این رویکرد در واقع همهٔ گروه‌هایی هستند که در وهلهٔ اول به نحو مستقیم به یک موضوع ارتباط دارند. یعنی ذی‌مدخلانی که از موضوع منتفع یا متضرر شده یا خواهند شد. این گروه‌ها می‌توانند گروه‌هایی باشند که منافع غیرمتعارضی نداشته باشند. یک مثال ساده از طرف طراحان این تز این است که مثلاً ممکن است در مداخلهٔ گروه‌های مختلف بر سر یک سیب معلوم شود که یکی پوست آن‌را، دیگری هستهٔ آن و گروه سوم بقیهٔ سیب را بخواهد. آنگاه تعارض بین این ذی‌نفعان براحتی منتفی می‌شود. اما در حالتی که تعارض به شکل روشنی بر سر این است که چه گروهی باید

^{۵۳} همان.

^{۵۴} یک موضع مهم در اینجا، طبیعی، و فراتاریخی شدن مباحثی است که در یک بستر تاریخی و بنا به ضرورتی تاریخی بوجود آمده‌اند. برای بسیاری از متخصصان و دانشگاه‌رفته‌ها، مفاهیم و راهکارها و نظریاتی همچون پایداری، بومی‌گرایی، درون‌بودگرایی و از این دست، اگرچه تأکید مؤکدی بر تحلیل و بررسی انضمامی و تاریخی دارند، اما به مثابهٔ یک راهکار و استراتژی و نظریه، سرخط‌های اساساً فراتاریخی و طبیعی‌اند. به این معنی که جز اینها چیز دیگری نمی‌تواند درست و معقول باشد. آنچه فراموش شده این است که همهٔ این حرکت‌ها نیز از یک بستر تاریخی برآمده و همانجا باید معنی‌دار بشود. به بیان دقیق‌تر، اگر چنین فهم طبیعی و فراتاریخی از جهان، غالب شد، به این معنا خواهد بود که آن کلیتی از مناسبات اجتماعی و رویکردهای متناسب با آن که در یک روند تاریخی برآمده است، توانسته نیروهای متخصص نادانی که آن کلیت را غیرتاریخی فهم کرده‌اند، ساخته و به کار انکشاف و تکامل خود گمارد.

کار کند تا سرمایه در حوالی گروه دیگر انباشت شود، این تز جایگاه ویژه خود را پیدا می‌کند؛ نه تنها مشخصاً و ساطتِ میان کار و سرمایه، که میان‌جیگری هر شکل از تضاد اجتماعی که نفع یکی را به ضرر دیگری وابسته ساخته است. از این‌روست که این تز متکامل‌ترین شکل برای حفظ مناسبات موجود را با مداخله همه گروه‌ها پیش‌کش می‌کند. پیش‌کشی که تناقض آن، چنانچه پیشتر اوفه اشاره کرده بود، حتی از سوی طرفداران بازار آزاد و نیروهای جبهه سرمایه نیز طرح شده بود. آنجا که نیروهای متضاد و منافع متعارض روبروی یکدیگر صف‌آرایی می‌کنند، مرتفع‌کردن و فرارفتن از آن نمی‌تواند در همان مناسباتی که این تضادها و تعارضات را موجب شده است، ممکن شود. این موضوعی است که جریان نهادگرایی و دولت رفاه و مدیران تغییر و شورای ائتلافی‌ها و امثالهم در یک نگاه خوشبینانه از درک آن ناتوان و یا اساساً از بیان آن بدلیل اینکه در جهت تکامل مناسبات موجود پیش می‌روند، قاصرند.

درجایی که تضادها به سرحدات جدال نیروهای متضاد رسیده است، ائتلاف برای گذار از بحران، چیزی جز اجماع «ذی نفعان» با منافع متضاد نیست. قرار است که نیروهای متنازع و بخصوص آن گروه‌هایی که در وضع موجود مناسبات مورد بهره‌کشی و جور بوده‌اند، نخست با قول و قرارهای سرائتلاف‌ها فریادشان را پایین آورده و سپس پای میز مذاکره ذی نفعان بنشینند. قرار است توافق به این صورت باشد که طرف سرمایه، یا به زبان روز، شبکه قدرت و ثروت و دانش و خوشبختی، بخشی از آنچه را که تاکنون از گرده طرف مقابلش، یعنی جبهه کار، بیرون می‌کشیده، بیرون نکشد و آن‌را به دولت و به شبکه ائتلاف بدهد تا شبکه رنج و زحمت و نداری و بدبختی به جایی نرسد که فریاد از نهادش برآید و دست به **خُشونت** بزند و بخواهد کل مناسبات را زیر سؤال ببرد.

داگلاس نورث؛

تر کلی داگلاس نورث بر این تعاریف از نهاد سوار است: «نهادها از طریق تأثیرگذاران بر هزینه‌های مبادله و تولید، عملکرد اقتصادها را تحت تأثیر قرار می‌دهند. نهادها و دانش فنی به کار گرفته شده، توأمأ هزینه‌های معاملاتی و هزینه‌های تبدیل (تولید)، یعنی هزینه‌های کل را تعیین می‌کنند.» و «نهادها ضرورتاً، یا حتی معمولاً، به این منظور ساخته نمی‌شوند که به لحاظ اجتماعی کارا باشند؛ بلکه نهادها، یا دست کم قوانین رسمی، به این منظور ایجاد می‌شوند تا در خدمت

منافع کسانی باشند که برای طرح قوانین جدید قدرت چانه زنی دارند.^{۵۵} از نظر بزرگ‌نوبلی نهادگراها مطالعهٔ چارچوب‌های نهادی می‌تواند وجه تمایز کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه را نشان دهد، چرا که همین چارچوب‌های نهادی موجب می‌شوند که سازمان‌ها به سمت تولید یا توزیع بروند، و یا نروند. به‌طور ساده در کشورهای جهان سوم چارچوب‌های نهادی اغلب فرصت‌هایی در اختیار «کارآفرینان» سیاسی و اقتصادی قرار می‌دهد که بر خلاف کشورهای توسعه‌یافته چون آمریکا، این شرایط مشوق فعالیت‌های توزیعی است تا تولید، و بیشتر انحصار به وجود می‌آورد تا رقابت و بیشتر محدودکننده فرصتها است تا خالق آنها.^{۵۶} اینگونه است که نورث راز و علت‌العلل بدبختی و سیه‌روزی کشورهایی مثل ایران را بی‌هیچ منتی در اختیار روشنفکران و اقتصاددانانش می‌گذارد.

نورث در پروژه‌هایی که برای **بانک جهانی** انجام داده است، با توجه به اینکه **مسأله خشونت** در این دوران به **نگرانی** بانک جهانی بدل شده و در پی رفع این نگرانی‌ها یک مجموعه کتاب و مقاله نوشته است. او اشاره می‌کند که اگرچه بانک جهانی به نقش **چانه‌زنی‌های نخبگان قدرت** در کاهش خطر خشونت به عنوان راه‌حلی موقتی می‌نگرد، اما تیم خودش چانه‌زنی‌های طبقهٔ حاکمه را **هستهٔ پایدار جوامع در حال توسعه** می‌داند و درصددند دریابند کدام یک به اقتصاد اثباتی و توسعه اجتماعی کمک می‌کند و کدام یک اثری ندارد.^{۵۷} در کتاب *در سایهٔ خشونت*، در توضیح نمونه‌های مورد بررسی (بنگلادش، کنگو، زامبیا، موزامبیک، فیلیپین، هند، مکزیک، شیلی و کره جنوبی) نتیجه می‌گیرد که «این نمونه‌ها نشان می‌دهند که چگونه کنترل سیاسی امتیازات اقتصادی جهت محدودساختن خشونت و همکاری ائتلاف‌هایی از سازمانهای قدرتمند مورد استفاده قرار می‌گیرد». کتاب خود را جایگزینی برای رویکرد متعارف به توسعه یعنی رویکرد نئوکلاسیک -فرصت‌های سودآور باعث رشد اقتصادی می‌شوند مگر آنکه دخالت موانع سیاسی یا اجتماعی مانع عملکرد بازار شوند- می‌داند.^{۵۸} ایده اصلی این است که باید برای رسیدن

^{۵۵} نورث، داگلاس؛ ۱۳۷۸؛ نهادها، تغییر نهادی و عملکرد اقتصادی. ترجمه محمدرضا معینی. تهران: سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور.

^{۵۶} همان.

^{۵۷} داگلاس سی نورث، جان جوزف والیس، استیون بی.وب، باری آر.وینگاست. *سیاست، اقتصاد و مسائل توسعه در سایه خشونت*. ترجمهٔ محسن میردامادی و محمدحسین نعیمی پور. تهران: انتشارات روزنه ۱۳۹۵. ص ۱۸.

^{۵۸} همان. ص ۱۶.

به توسعه، خشونت‌ی که افراد و سازمان‌ها برای دستیابی به ثروت و منابع به کار می‌گیرند کنترل کرد.^{۵۹} یعنی نه باید و نه می‌توان چنین وضعیتی را نفی و رفع که تنها و تنها باید آنرا کنترل کرد. نورث با توجه به زمینه‌هایی که می‌چیند چند نظام را به لحاظ دسترسی به رانت تعریف می‌کند. در نظام‌های دسترسی محدود صحبت از این است که رانت می‌تواند مانع استفاده سازمان‌ها و گروه‌ها از خشونت شود. در واقع رهبران این گروه‌ها و سازمان‌ها منابع و ثروت موجود را بین خود تقسیم می‌کنند که از خشونت علیه یکدیگر و اعضای گروه‌ها استفاده نکنند بنابراین همواره گروه‌ها و رهبران از ترس خشونت و در سایه آن اعتراضی به این تقسیم منابع/رانت نخواهند داشت. شیوه استدلال نورث در این باره شنیدنی است:

از آنجایی که بین اعضای یک گروه اعتماد وجود دارد اما نسبت به دیگر گروه‌ها بی‌اعتمادند، اعضای هیچ یک از گروه‌ها به دلیل ترس از نابودی توسط دیگری حاضر به کنار گذاشتن خشونت نیستند، بنابراین «رهبران گروه‌ها برای پرهیز از یک درگیری مسلحانه دائمی به توافق می‌رسند تا زمین، نیروی کار، سرمایه و فرصت‌های دنیایشان را میان هم تقسیم کنند و می‌پذیرند حق ویژهٔ هریک از رهبران را در دسترسی به منابع خود تضمین کنند. این امتیازات رانت به وجود می‌آورند، و چنانچه ارزش رانتی که رهبران به واسطه امتیاز ویژه خود تحت شرایط صلح کسب می‌کنند از مشابه آن در شرایط خشونت بیشتر باشد، آنگاه هر یک از رهبران می‌تواند با اطمینان باور کند که سایرین دست به خشونت نخواهند زد.^{۶۰}

از اینجا به بعد خشونت در جهت تضمین امتیازات رهبران به کار می‌آید. محدودیت در دسترسی به فرصت‌هایی برای سازمان‌یابی و ایجاد سازمان‌های جدید ویژگی مهم این نظام‌ها است:

بر اساس منطق دسترسی محدود، وجود رانت برای همکاری میان اعضای قدرتمند **ائتلاف مسلط** ضرورتی اساسی دارد؛ زیرا رفتار آنها را پیش‌بینی‌پذیر می‌سازد. اما هر گونه رانتی سبب پیش‌بینی‌پذیرتر شدن بیشتر رفتارها در زمینه خشونت نیست. رانت‌ها تنها در صورتی می‌توانند خشونت درون ائتلاف را محدود کنند که بروز خشونت از میزان آنها بکاهد؛ بنابراین منطق دسترسی محدود به نوعی از خلق رانت اهمیت می‌دهد که از خشونت تأثیر بپذیرد (در اثر خشونت از میزان آن کاسته شود) و بتواند در خدمت هماهنگ‌ساختن ائتلاف مسلط قرار گیرد.^{۶۱}

^{۵۹} همان.

^{۶۰} همان. ص ۱۹ - ۲۰.

^{۶۱} همان، ص ۲۴.

ترس از بروز خشونت نقطه آغاز توزیع رانت معامله ائتلاف بر سر رانت است، از این جهت است که با این جمله که «چارچوب مفهومی ما نشان می‌دهد آنچه در صورت ریشه‌کن کردن رانت جایگزین واقعیت موجود خواهد شد نه یک اقتصاد مبتنی بر بازار رقابتی، آنگونه که دیدگاه مستقیماً نامولد دانستن رانت مطرح می‌کند، بلکه جامعه‌ای گرفتار در بی‌نظمی و خشونت است.^{۶۲} نورث از برخی از همکارانش در بانک جهانی که معتقدند برای ایجاد بازار رقابتی آزاد باید رانت را از بین برد نیز عبور می‌کند و شبیحی از خشونت و بی‌نظمی می‌سازد که همواره بر سر ماست. در واقع اینجا خشونت دو نوع می‌شود، اولی همان بود که نورث و همکاران معتقدند مانع توسعه است، دومی شبیح و سایه‌ای است که این عالی‌قدران از خشونت و بی‌نظمی می‌سازند، به این صورت که من بعد باید مواظب باشیم رانت‌ها را درست میان اعضای قدرتمند ائتلاف مسلط توزیع کنیم و گرنه خاورمیانه خونین سربرمی‌آورد. درمقابل این تهدید این تحبیب هم به انتظارمان نشست است که اگر رانت ثروت، قدرت و منابع بین دوستان فرادست ائتلاف مسلط به درستی توزیع شود دیگر نه تنها از خشونت ایشان در امان خواهیم ماند که می‌توانیم به سمت یک جامعه رقابتی با دسترسی باز پیش برویم. یعنی خیر ائتلاف مسلط خیری همگانی است و شر آن نیز شری همیشه در کمین: «تلاشها در جهت حذف نهادها و سیاست‌هایی که به لحاظ اقتصادی از ایجاد رانت نامولد و فساد پشتیبانی می‌کنند باید از مسیرهایی انجام گیرد که مانع از وقوع مجدد بی‌ثباتی و خشونت شود؛ خشونتی که در یک نظام دسترسی محدود توسعه را از خط خارج می‌سازد»^{۶۳}. بنابراین هر گروهی ادعای قدرت کرد و در جهت آن دست به خشونت زد، در صورتی که امکان استفاده از خشونت داشته باشد، بهتر است خیلی ملایم بدون اینکه پای روی دمش گذاشته شود با رانتی راضی‌کننده روبه‌رو شود و از خشونت بالقوه و بالفعل دست بردارد. بهترین حالت هم برای چنین حرکتی شکل دادن به یک ائتلاف مسلط است که بهتر است نخبگان قدرت در بخش عمومی و خصوصی و دولتی را هم تماماً وارد کند، چرا که همانطور که استاد اعظم فرموده است به لحاظ تاریخی همه کشورهای دسترسی باز از این نقطه آغاز کرده‌اند. این راهی به سوی جامعه‌ای با دسترسی باز است. اینگونه است که استاد به هریک از جریان‌ها و گروه‌های حامی و حافظ و محمل سرمایه، که در شرایط بحرانی قرار می‌گیرند دستمایه نظری و عملی کم‌خطری برای بقا و استمرارشان می‌دهد.

^{۶۲} همان، ص ۲۵.

^{۶۳} همان.

میانداری برای جلوگیری از خشونت و آشوب، یعنی از دسترنج آنقدری به فرد داده شود که بتواند خود را برای روزها و سال‌های بعد و برای حفظ و پیش‌برد همین مناسبات زنده نگه دارد. به نمونه‌های پیشنهادی از فرم و محتوای این هم‌نشینی‌های نفعان از سوی ائتلاف اشاره خواهیم کرد.

ائتلاف در پایین به جای ائتلاف در سطح نخبگان: جامعه ایران مبتلا به نزاع نخبگان است شاید هیچ مشکلی به این اندازه به جامعه آسیب نرزد است. **همه دوست دارند ائتلاف جای نزاع را بگیرد.** به کمک این نظریه می‌توان ائتلاف‌هایی برای حل مسائل مهم ایران از آسیب‌های اجتماعی و احیای محله‌ها گرفته تا حل بحران بانکی و خزانه‌داری به وجود آورد. **این شبکه‌های ائتلافی بستر آشتی‌های بزرگ خواهد بود. به همین دلیل این نظریه نه تنها چارچوبی برای حل مسائل اداری و اقتصادی است، بلکه می‌تواند در فضای سیاسی نیز مؤثر باشد.**^{۶۴}

اگرچه راهکار میدری در ظاهر حذر از ائتلاف در سطح نخبگان است ولی به شکل متناقضی از آشتی بزرگی حرف می‌زند که نمی‌تواند شامل نخبگان عرصه‌ها و احزاب و رویکردهای مختلف با همراهی نمایندگان نخبه‌سندیکاها و شوراها و اصناف نباشد. آشتی بزرگ نیز اگرچه در فاز گذار از بحران شکل ائتلافی دارد، در اولین فرصت فاز جدید خود را رو خواهد کرد.

متن بعدی ضمیمه شرق پیشنهاد علی شکوری‌راد برای توانمندسازی جامعه و حکومت با عنوان «ائتلاف جناح‌ها برای پیشبرد اصلاحات اداری» است. او می‌نویسد «نهاد اجماع‌ساز در کشور باید با بازتعریف جایگاه خود و توجه به زمینه‌های تشریک‌مساعی گروه‌های سیاسی بستر پیشبرد اصلاحات اداری و ساختاری را فراهم کند و تا جای ممکن موانع سیاسی را از سر راه قطار توسعه بردارد»^{۶۵}. این اجماعی است که شکوری‌راد برای اصلاح‌طلبی خواب دیده است:

درحقیقت کمپلکس اصلاح‌طلبی و اصولگرایی مجموعاً در حال حرکت به سوی اهداف اصلاح‌طلبی است. این حرکت را من به قطاری تشبیه می‌کنم که در حال حرکت است و درون قطار هم رقابتی در میان اصلاح‌طلبان و اصولگرایان در جریان است اما قطار مسیر خودش را می‌رود. مسیر

^{۶۴} توانمندسازی جامعه و حاکمیت، ضمیمه روزنامه شرق، ۱۳۹۷/۸/۶.

^{۶۵} همان.

قطار به سمتی است که اصلاح‌طلبان می‌خواهند یا می‌پسندند. ... زمانی بحث تقدم و تأخر توسعه سیاسی و اقتصادی مطرح بود. اکنون بحث توسعه بوروکراتیک و اداری مطرح است.^{۶۶}

اگرچه که شکوری، احتمالاً به صورت اتفاقی فهمیده است که کمپلکس مذکور بر یک قطار سوار است، اما احتمالاً هنوز نفهمیده که خود آن قطار به خواسته و پسند اصلاح‌طلبی نیست که به پیش می‌رود، بلکه هر کمپلکسی که بر آن سوار است و از آن منتفع است، بخشی از چرخ‌های آن و نیروی پیش‌برنده سیاسی و اقتصادی و اجتماعی آن است و نه ماهیتی مجزا و مغزی متفکر که به همه چیز آن تسلط دارد. شکوری حتی هنوز آنجا که سوت خطر قطارش به صدا درآمده است، نخست به کمپلکسش نگاه می‌کند و از آنجا که کسی در آن اجماع آن‌را نکشیده است، مغز ساده‌شده و کوچکش را دوباره در همان کمپلکس اینگونه راضی نگه می‌دارد:

الان در اعتراضات صنفی مختلف، طرف‌گفت‌وگو با حاکمیت مشخص نیست تا بتوان از خلال آن به نوعی توافق و راه‌حل دست یافت؛ یعنی حاکمیت نمی‌داند که باید با چه کسانی به توافق برسد و ممکن است توافق با بخشی از معترضان مورد قبول بخش دیگر واقع نشود. به این خاطر که آن بخش، نمی‌تواند به عنوان نماینده همه اعضا ایفای نقش کند. در بحران‌های سیاسی هم ممکن است چنین چیزی رخ دهد. در اعتراضات دی ماه ۹۶ چیزی که آشکار بود و شما نیز در صحبت‌هایتان اشاره کردید، این بود که نه اصلاح‌طلبان خود را نماینده معترضان می‌دانستند و نه اصولگرایان و چون گروه دیگری رسماً آنها را نمایندگی نمی‌کرد، شاید خیلی راحت جریان‌های خارج از کشور هم می‌توانستند از آن بهره‌گیری کنند. یعنی برای حاکمیت مبهم بود که چه گروهی نماینده این افراد معترض است ... به همین دلیل است که ما می‌گوییم وقتی شما نهرهایی برای هدایت جریان آب نداشته باشید، ممکن است سیل جاری شود. سیل هم که جاری شود، از کنترل خارج است و معلوم نیست چه عواقبی به دنبال آن خواهد بود. برخی با هر نوع سازمان‌یابی مخالف‌اند و به ویژه هر تشکیلاتی را که بیش از حد بزرگ شود، یک نوع تهدید به حساب می‌آورند.^{۶۷}

شکل‌دهی و سازمان‌یابی معترضان در نهرهایی که به سیل نیانجامد و دعوت از اصلاح‌طلبان، همان جاهایی است که نظریه‌پرداز قطاری-کمپلکسی را با ائتلاف همراه می‌کند.

^{۶۶} همان.

^{۶۷} همان.

پرده دوم

در جستجوی رهایی: تناقض وضعیتی

در ششم آبان ماه ۱۳۹۷، یعنی همان روز که ضمیمه شرق در پرده اول درآمد، بخش مهمی از هسته پیش‌برنده ائتلاف حول عنوان *دام فقر* در جستجوی رهایی پشت‌تربون دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران گرد هم آمدند. در ویتربین بلورین نشست، سارا شریعتی و سعید مدنی، در بخش کارآموزی یاسر باقری، روی مبل مشروعیت علمی رضا امیدی و بر صفت راهبری احمد میدری جای گرفته‌اند. سعید مدنی بعد از اینکه ضرورت بحث در مورد فقر را از قرآن و آمارتیا سن استخراج می‌کند، تأکید دارد که "فقر مهمه چون ارتباط نزدیکی با مشکلات اجتماعی داره" و پشت‌بند آن به سه اصل مسلم اشاره می‌کند: ۱. "این سوی قضیه قطعی که اگر شاخص‌های اقتصادی بخصوص درآمد سرانه بهبود پیدا کنه امکان توسعه دموکراسی هم افزایش پیدا می‌کنه". ۲. "این موضوع که شورش‌های اجتماعی به دموکراسی ختم بشه مورد بحثه، و شواهد ضد و نقیض زیادی داره". ۳. "اون چیزی که مسلمه اینه که [در] جامعه‌ای که فقیره امکان تحقق دموکراسی و آزادی پایین‌تره". به زبان دیگر، اصل برای همه جوامع تحقق و دستیابی به دموکراسی و آزادی است، که تحقیقات نشان داده نه فقر (ساده‌شده در شاخص‌های اقتصادی) و نه شورش به این آرمان‌ها ختم نمی‌شوند. دموکراسی و آزادی کلمات و تصاویر خوش‌ساخت و خوش‌الحانی‌اند که مدنی با شیوه قدیمی به روی دیوار انداخته تا همه چیز را به آن محک بزند. آیا کم یا زیاد داشتن نان به دموکراسی و آزادی ختم می‌شود؟ آیا شورش برای نان به دموکراسی و آزادی ختم می‌شود؟ نان یکی را از سفره‌اش برداشتن یا در سفره‌اش گذاشتن چگونه؟ آیا نان یکی را بُریدن و برای دیگری نان پختن نسبتی با آزادی دارد و در جهت توسعه دموکراسی گام برمی‌دارد؟ آیا انجام پروژه‌های سفارشی سنگین و رنگین درباره نان، آزادی را به سفره‌ها بازمی‌گرداند؟ آیا پیاده‌کردن بی‌کم‌وکاست تازها و چشم‌اندازهای سازمان ملل و بانک جهانی در مورد نان‌تهی‌خوران، همچون سرودن نغمه آزادی است؟ علاوه بر اینکه پاسخ مدنی برای همه این پرسش‌ها از قبل موجود است، هرچا هم تناقضی دیده شد به عدم تطابق آنچه واقع شده با تصویر آرمانی روی دیوار حواله می‌شود.^{۶۸} اما اگر پرسش‌ها را وارونه بکنیم، یعنی بپرسیم آیا داشتن و نداشتن

^{۶۸} اینجاست که صورت مسأله در مورد مدنی اینگونه تغییر می‌کند که آیا خود او می‌داند که چنین شعبده‌بازی است یا نه و اینکه آیا شنیده است که لکان‌نامی هست که روزها و سال‌ها در مورد این شعبده (نسبت امر واقع و امر خیالی) علق

آزادی و دموکراسی به کم و زیاد شدن نان ختم می‌شود، مدنی مثل همه هم‌مسلك‌هایش پاسخی محکم خواهند داد که بلی، قطع یقین ختم خواهد شد. پاسخی به محکمی پاسخ هر خلیفه و امام و مرجع تقلیدی به هر مؤمن و کافری، با این مضمون که ایمان و رعایت احکام دین تنها راه رستگاری و دستیابی به بهشتی است که در آن نان برکت منتظر شما و نهر لذت جاری است. هر جا هم که بیانیه دموکراسی و آزادی صادر و اجرا شد ولی نانی از پی آن نیامد، مدنی و امثالهم به همان شعبده عدم تطابق کامل ماقوع و ماصور و عدم اجرای درست تصویر روی دیوار باز خواهند گشت. این وارونه دیدن و فهمیدن مسائل از همان جملات اولیه او که می‌خواست ضرورت نان را از دین و اخلاق بیرون بکشد خود را نشان می‌داد. اما از آنجا که ضرورت تاریخ و زندگی نمی‌تواند تصویر روی دیوار را بجای نان تا ابد قالب/غالب کند، و همینطور از آنجا که مترجم و نماینده به‌روز مباحث سازمان ملل و بانک جهانی است، مدنی نیز نمی‌تواند بیش از چند دقیقه کوتاه بر آیات و دیوارنگارهای دوران طلایی اصلاحات اصرار کند و همسو با خط کلی ائتلاف نشود:

بعد از انقلاب برنامه‌های زیادی تحت عنوان مبارزه با فقر بوده که نشون میدم که این برنامه‌ها اساساً موفق نبوده و علت آن [این است که] برنامه‌ها جامع نبودند و اساساً به ساختارها توجه نداشتند، می‌خواستند تو دل ساختارهای موجود وضع فقرا بهتر بشه، اغلب تکراری بودن مثل کمیته امداد ... هیچ نسبتی این برنامه‌ها با برنامه‌های توسعه نداشتند ... اصلاً تقریباً به مسأله اشتغال توجه نمی‌کردند ... در واقع دولت پولدار بوده درآمد نفت بیشتر بوده و به تبع اون تا یه حدی صرف هزینه‌های اجتماعی میشده [البته بخشی از این هزینه‌ها تحت عنوان پروژه به مدنی و سایر متخصصان فقر و فلاکت داده می‌شده] ... تمایل به پرداخت‌های مستقیم داشتن چون میخواستن نتایج کارشون رو توی همون دوره نشون بدن و برای نوبت بعدی رأی بیشتری بگیرن و به نوعی این رویکردهای پوپولیستی رو تقویت می‌کرده ... اما مهمترین اشکال در این برنامه‌ها بعد از انقلاب وجود داره اینکه برنامه‌ها عرضه‌نگر بودند و نه ساختارنگر در واقع به نوعی با مسأله فقرا می‌خواستند برخورد کنند و نه مسأله فقر ... مسأله فقر در واقع از طریق نظام‌های موجود دائم بازتولید میشده و به جمعیت فقرا پمپاژ میشده اما به طور موردی و موقت یه بخشی تحت پوشش قرار می‌گرفتند ... شواهد نشون میده که اصولاً فقر و نابرابری در ایران پایدار بوده ...

می‌خائید و تفسیر عالم و آدم می‌کرده است. هرچند که دانستن پاسخ این مسأله هم تفاوتی در کلیت موضوع ایجاد نمی‌کند ولی عذر و بهانه‌ای برای او و علاقه‌مندان در ادامهٔ بازیشان باقی نمی‌گذارد.

اما ساختارهایی که فقر در آنها بعد از انقلاب بازتولید و پایدار می‌شده است چه ساختارهایی هستند و چه راهکاری برای بهتر کردن وضع فقرا خارج از دل این ساختارها وجود دارد؟ پاسخ برای نماینده تام‌الاختیار سازمان ملل روشن است. نهادهای عمومی غیردولتی (همچون شهرداری‌ها، هلال احمر، بنیاد مسکن، کمیته امداد، بنیاد شهید، سازمان تأمین اجتماعی، آستان قدس، بنیاد تعاون ناجا، سپاه، بنیاد مستضعفان و سازمان تبلیغات اسلامی) که «آتش به اختیار بودند، تو حوزه اقتصاد هرکاری که می‌خواستند می‌کردند و هیچ نظارتی روشن وجود نداشت و ندارد و تقریباً خارج از دیوان محاسبات بودند و خارج از اختیارات دولت ... ضمن اینکه چون پشتوانه سیاسی هم داشتند هیچ‌وقت در معرض برخورد قرار نگرفتند تا امروز». مدنی با زیرکی ناشیانه‌ای از میان این نهادها تنها به دارایی برخی از اینها از جمله بنیاد مستضعفان، بنیاد شهید، کمیته امداد، سپاه، آستان قدس و تعاون ناجا اشاره می‌کند. در واقع این همان تلاش شکست‌خورده‌ای است که ستاری‌فر در دوران اوج نهادگراها با طرح نظام جامع رفاه، سعی در آن داشت تا با آوردن منابع مالی جبهه سیاسی مقابلش (یعنی همین بنیادهایی که مدنی به اهم آنها اشاره می‌کند) زیر نظر دولت، جای پای خود را بعنوان حامل و عامل دولت رفاه سفت کند. ستاری‌فر در حالی که هیچ دسترسی‌ای به منابع مالی شستا نداشت و می‌دانست که نمی‌تواند هیچ دسترسی‌ای داشته باشد، در واقع می‌خواست از این حربه همچون فشاری سیاسی برای بازکردن جایی بیشتر برای هم‌مسلكانش استفاده کند. نه ستاری‌فر و نه این ائتلافیون عامیون جدید مشکلی با مکانیزم‌ها، ساختارها و کلیت این بنیادها و صندوق‌ها، از شستا تا سپاه نداشته و ندارند. بلکه بحث بر سر این است که چپاول هم قاعده و قانون خود را دارد. آنچه در این بنیادها و صندوق‌ها رخ می‌دهد اساساً این است که مجموع دارایی بخش بزرگی از جامعه چه در قالب منابع طبیعی و چه در قالب حق بیمه در یکجا و در دسترس و نظارت عده محدودی انباشت شده و یکجا در شکل سهام بورس و سرمایه‌گذاری و خصوصی‌سازی غیب می‌شود. در این شعبده‌بازی، آنچه نیروهای ائتلاف تقاضا دارند این است که لاقط بخش‌هایی از حاکمیت بدانها سپرده شود و بودجه‌هایی محدود و مشخصی به آنها داده شود تا بتوانند در این پروژه غیب‌سازی، جامعه را تاب‌آور کنند. تاب‌آور کردن جامعه برای ائتلاف مشخصاً یعنی ایجاد تورهای ایمنی و نرده‌های نمادین برای اینکه فشارهای اقتصادی و اجتماعی هم مانع از تحمل ناپذیر شدن شرایط و به تبع آن شورش‌ها اجتماعی و هم مانع از چپاول بی حساب و کتاب مفسدین (به طور دقیق‌تر مجانین خارج از کنترل این نظام چپاول) شود. برای همین است که اگرچه نابرابری را ساختاری می‌داند ولی راهکار آن را در تعدیل همین ساختارها جستجو می‌کند. این تناقض وضعیتی است، یعنی وضعیتی است که در خود متناقض است. مدنی آنجا

که برای نجات یک ساختار از دست دشمنان آن، یعنی یک بخش فاسد و بی‌عقل آن، که اگرچه بر بهترین و مرفه‌ترین بخش عرشه جا خوش کرده‌اند ولی در حال سوراخ کردن کشتی‌ای هستند که برای خودشان است، پیشنهاد تعدیل ساختاری می‌دهد، و بدین ترتیب همزمان منتقد و حامی ساختار می‌شود. اینکه آیا مدنی اساساً فهمی از این تناقض وضعیت دارد یا خیر، مسأله دیگری است که می‌توان آنرا به روانشناسان و اساتید اخلاق و علامه‌های دین سپرد ولی آنچه روشن است و نمی‌تواند از این روشن‌تر باشد موضعی است که میدری از پشت همین تریبون و در تصریح خط کلی ائتلاف در شرایط کنونی می‌گیرد:

آیا من میتونم به یک ائتلافی با حاکمیت دست پیدا کنم که در ضمن اینکه بازتوزیع قدرت‌ها رو تغییر میدم و گروه‌های ذینفع رو تغییر میدن، حاکمیت هم منو نه بعنوان یک رقیب ... نه بعنوان یک دشمن بلکه بعنوان کسی که میتونه به تثبیت قدرتش کمک بکنه بپذیره؟ پروژه‌های مشترکی بین جامعه مدنی و حکومت بشه تعریف کرد ... ما در دو دهه گذشته هر چیزی که تعریف شد بعنوان اینکه برهم زنده نظم و نظام سیاسی اون رو نمی‌تونه بپذیره با مشکلات عدیده روبرو شدیم ... آیا میشه پروژه‌های دیگه‌ای تعریف کرد که حاکمیت سیاسی اینرو بپذیره و اجازه بده شبکه‌هایی از نیروهای اجتماعی ائتلاف بکنن همراه با بروکراسی‌ای که خواهان تحوله نه خودش ایجادکننده مشکله و کمک بکنه که نظام تثبیت بشه یا نه ... حکومت به جای اینکه به اونها بعنوان مختل کننده نظم عمومی و تشویب و امنیت نگاه بکنه به اونها بعنوان یاوران خودش نگاه بکنه شاید بعد از بحرانهایی که ما در یکسال گذشته روبرو بودیم مثل اعتراضات اجتماعی دی ماه سال گذشته که بیشتر هویت فقرا را یدک کشید ... حکومت به یک ائتلاف گسترده‌تر نیازمند شده باشه و اون موقع ما بتونیم به یک ائتلاف‌های اجتماعی و سیاسی دست بزنینم که بتونه کسانی که ابتدا خودشون رو به یاور حکومت نشون دادند و از شبکه‌های ارتباطی خودشون استفاده کردند اما امروز با ایجاد ناکارآمدی‌های گسترده‌ای که دوستان اشاره کردند، حکومت رو دچار بحران کردند رو به تجدیدنظر سوق بده و رفقای جدیدی برای این حکومت تعریف بشه و دوستانی که تا دیروز خودشون رو دوست تعریف میکردند اونها عقب‌نشینی بکنند و ما بتونیم به یک بازتوزیع جدید از قدرت دست پیدا بکنیم ... اینها شاید به تخیل سیاسی نزدیک باشه تا خلایقیت سیاسی و با هزار اما و اگر روبروه ... اگر با یکسری کارآفرینی‌های سیاسی اجتماعی بشه مدارهایی را که در کشور ایجاد شده و تشدیدکننده فقر هستند رو بشکنه و یک دور تازه‌ای رو ایجاد بکنه ...

شاید این مهمترین و صریح‌ترین بیانیه ائتلاف تا به امروز باشد که میدری نه به مخاطبینی که روبرویش در سالن نشست‌اند که به مخاطبینش در "حاکمیت" می‌گوید. نخست تهدید شورش نان و

سوریه‌ایزه شدن ایران و القاء بحران ورشکستگی صندوق‌ها و بمب‌های ساعتی‌ای که بزودی فعال خواهند شد را پیش می‌کشد و سپس قول این را می‌دهد که اگر حکومت تن به عقب‌نشاندن برخی دوستان سابقش بدهد و رفقای جدیدی را، که مشخصاً به خودشان اشاره دارد، بپذیرد، در عوض قدرتش را برایش تثبیت خواهند کرد. اما میدری چه نظامی را و چگونه می‌خواهد تثبیت کند؟ او نظامی را که در آن چپاول در چارچوب قوانین موجود و به شکل "معقول" در یک شکل چندلایه با بیشترین تاب‌آوری در بحران‌های سرمایه امکان ادامه حیات داشته باشد را عاجزانه و صمیمانه و دغل‌کارانه طلب می‌کند. راهکارش نخست همراه و یاور و آرام‌کردن گروه‌ها و اصنافی است که زیر فشار چپاول نظام موجود صدایشان درآمده و دادن تریبون‌های رسمی هم‌خط با ائتلاف به نمایندگان آنها و سپس توزیع فشار روی کل جمعیت و روی نسل‌های آتی با افزایش سن بازنشستگی است. میدری به روشنی و وقیحانه به نظامی که قول تثبیتش را می‌دهد، می‌گوید کمی به من مجال بدهید، مشخصاً منظورش پست بهتری است در سازمان تأمین اجتماعی یا سازمان ثروتمند دیگری، تا هم این شورشیان نان را آرام کنم که مبدا خانه‌هایتان را بسوزانند و برای جبران چپاول‌های پیشین و پیش‌رو هم همین شورشیان را با همین ابزار قانونی مجبور خواهیم کرد که پنج سال بیشتر برایتان جان بکنند. طنز تاریخ است اگر فکر کنیم که میدری و هم‌پایه‌هایش ندانند که سستا، سرمایه‌گذاری صندوق بازنشستگی، بنیادهای مستضعفان و شهید و سپاه و از این دست، عصاره منابع طبیعی و دسترنج سالیان همین شورشیان را چگونه یکجا جمع و غیب کردند. اما کلیت وجودی و سازوکار ماهوی آن‌را به سادگی کنار می‌گذارند و تنها رفتار درست و فعالیت شفاف آن‌ها را طلب می‌کنند. تناقض وضعیتی در همینجاست که خروج از این چپاول، یا به تعبیر خودش خروج از مدارهای ایجادکننده و تولیدکننده فقر را مشخصاً با بازتوزیع قدرت، یعنی بازی‌دادن هسته مرکزی ائتلاف در قدرت و بیرون‌بردن بخش خیلی خراب و وحشی نظام، ممکن و تهیه هزینه آن را هم از پنج سال بیشتر کارکردن همان فقرا و کانالیزه کردن اعتراضات و برنامه‌های مشابه سهل می‌داند.

رضا امیدوی در نقش تدارکات قرار است مشروعیت و بی‌طرفی علم را در پشتیبانی از ائتلاف تأمین کند. او سعی می‌کند توصیف دقیقی از نظام طبقاتی جامعه ایران بر مبنای آمار درآمدی بدهد و از دل آن راه‌حلی پیش پای ائتلاف بگذارد:

لایه‌های پایین طبقه متوسط از صدک ۳۵ درصد تا صدک ۷۵ درصد که درآمدها در آنها مسطح است در اثر تکانه‌های قیمتی [۸۵، ۹۰ و ۹۷] به زیر خط فقر افتادند که باعث شده جمعیت زیر خط

فقر بیشتر شده ولی ضریب جینی تغییر نکند ... به دو دهک بالای درآمدی که میرسیم صرفاً سه صدک اول درآمدی یک شکاف زیاد حتی با سه صدک بعدی خودشون دارند ...

معنای مشخص این تحلیل این است که مشکل اصلی نه در کلیت این نظام طبقه‌بندی و دهک-بندی شده/کننده که در سه صدک بالای جامعه است. یعنی اگر این سه صدک اول تا این حد چپاول نمی‌کردند و تا این حد فربه نمی‌شدند نه تنها نظام موجود دچار بحران نمی‌شد بلکه دهک‌های میانی هم در این شکل گسترده به دهک‌های پایینی سقوط نمی‌کردند. اگر بخواهیم بازهم این خوانش خدعه‌آمیز را بکشاییم، معنای آن این است که نه تنها طبقات فرودست، یعنی دهک‌های پایینی را با بسته‌های حمایتی و گرفتن و توزیع کردن پول مفسدین اقتصادی میانشان زنده نگاه خواهیم داشت، و نه تنها طبقات میانی را با ایجاد تور ایمنی و دادن فرصت‌های بیشتر برای تحرک طبقاتی حمایت خواهیم کرد و ترسشان را از فروغلتیدن به زیر خط فقر خواهیم ریخت، بلکه دوام و بقای دهک‌های بالایی را نیز با به عقب‌راندن فقط همان سه صدک اول و هم‌تراز کردن با صدک‌های بعدی نیز تأمین خواهیم کرد. این یعنی دعوتی گسترده از همه طبقات و گروه‌ها برای پیوستن به ائتلاف و در جهت حفظ معقول و مشروع وضع موجود. تناقض وضعیتی دقیقاً در همین جایگاه مشروعی است که در حمایت از محرومان نشسته و دعوت نامشروعی است که از همه و در جهت حفظ منافع همه می‌کند. علاوه بر این از آنجایی که او ذهن بودجه‌ریزی دارد، فهمش و راهکارش از مسائل اجتماعی در همین منطق برایش خاطری آسوده می‌آورد، چرا که با محاسبات ساده می‌تواند کم‌شدن از بودجه جایی و اضافه‌شدن به جای دیگر مشکل را قابل حل به نظرش بیاورد. این مصداق منجمی است که بنا به ضرورت بازار، رمال شده و تمام دارایی بیچاره‌ای را می‌گیرد تا آتیه‌اش را اینگونه برایش پیش‌گویی کند که اگر خورشید بخشی از نورش را به ستاره سهیل بدهد بخت او هم باز می‌شود.^{۶۹}

^{۶۹} باز هم صورت مسأله می‌تواند اینگونه تغییر کند که آیا هر نقشی در این ائتلاف به عنوان یک شخص، و نه به بیان غیرشخصی، به آنچه انجام می‌دهد آگاه است یا نه. این پرسش بیشتر از آنکه در کلیت جریان معنادر باشد، در گام نخست فرصتی است برای پیروان این جریان تا در جاده‌ای که در شرایط بحرانی فعلی برای نامیوم‌ترین ائتلاف می‌کوبند و صاف می‌کنند، بازنگری کنند. و این امکانی برای هر فرد در حوزه فعالیتش فراهم می‌کند که نه تنها بتواند از سطحی غیرشخصی، به شخصی تری سطوح زندگی‌اش (اگر چنین تفکیکی را در اولین مرحله تحلیل بپذیریم) بنگرد، بلکه در آن دخل و تصرف کند؛ و این شکلی از خودآگاهی است.

اما موضوع دیگری که تناقض وضعیتی امید را نشان می‌دهد، استنادی است که او به یک مقاله که برای داوری به او سپرده شده است، می‌کند. این کار او مصداق پیچیده‌ای از انتحال است. مقاله مورد استناد امید نویسنده نامشخصی دارد و هنوز در دست داوری او بوده ولی از آن در یک سخنرانی رسمی به گونه‌ای استفاده می‌کند که یافته‌های مقاله در دهان

در مورد سارا شریعتی پیشنهاد می‌کنم برای سرگرمی و یا پیدا کردن درکی از سطح تحلیل و فهم او از مسائل به سخنرانش گوش دهید. در مورد تناقض وضعیتی او همین بس که اشاره می‌کند که بعد از پدرش که در یک محفل خصوصی دربارهٔ رابطهٔ دین و طبقه «چیزی» گفته است، هنوز کسی «چیزی» به آن اضافه نکرده است. این درحالی است که در اول جلسه می‌گوید که "عنوان ما نسبت فقر و دین [سورپریزی ندارد چون ما همیشه یک طرفمون دینه یک طرف دیگمون مجهوله ... امروز چون بحث درباره فقره طبیعتاً میشه همین عنوان" و علاوه بر آن چند دهه است که استاد جامعه‌شناسی دین است و از همین راه نان می‌خورد. بماند که حتی به عنوان پیشنهاد درخواست می‌کند برایش یک کرسی فقر هم باز کنند. البته شاید قصد خیریه دارد و می‌خواهد نه برای خودش که برای حواریونش یا غیرحواریونش نانی بپزد. این نه یک نیت‌خوانی اخلاقی یا غیراخلاقی، بلکه واقعیت‌آشنای آکادمی-های علوم اجتماعی است، که توانسته به‌روزترین و پرتیرین‌ها را برای جریان‌های مختلف سیاسی اقتصادی تزئین کند.^{۷۰}

به این کرسی‌افزایی، می‌توان مجادلهٔ دختر شریعتی و سعید [جامعه] مدنی و امیدی دست‌ودل‌پاک را در مورد نهادهای مردمی و خیریه و اینکه آیا اینها کارآمد هستند یا نه را اضافه کرد. جدال بر سر این است که آیا این نهادها ماهیتاً ماله‌کش و مکمل و تقویتی نظام موجودند یا نه. نخست اینکه کل جمعیتی که پشت تربیون ائتلاف نشسته است، در حالی که خودش اصرار و التماس دارد که همین نقش ماله‌کشی را برای تثبیت کلیت نظام -البته نه صرفاً نظام سیاسی در معنای تقلیل‌یافتهٔ آن بلکه نظام مناسبات اجتماعی حاکم- به عهده بگیرد، محل نزاع را به جای دیگر منتقل می‌کند. این هم مصداقی از تناقض وضعیتی و هم مصداقی از پارودی وضعیتی است. دوم اینکه، سؤال اینجا طرح می‌شود که از کی و چگونه مدنی و شریعتی و امثالهم متولی سازمان‌های مردم‌نهاد و خیریه‌ها شدند. بیشتر این نهادها خودجوش و محله‌ای و بسته به ضرورت شکل گرفته و احتمالاً این اسامی حتی به گوششان

او به اندازه‌ای اهمیتی می‌یابد که نویسنده را از آنچه که هست محوتر کرده و امیدی را برجسته می‌کند. این شکل از انتحال (سرقت علمی) نه شکل شایع و ضایع آن و نه شکلی است که به سادگی قابل پیگیری باشد، اما این پرسش را به ذهن متبادر می‌کند که سایر یافته‌ها و آمارهایی که در سخنرانی‌ها و نشست‌ها و کلاس‌هایش مورد استفاده قرار داده است، نتیجه تحقیقات کدام نویسندگان گمنام دیگری است که بر اعتبار آکادمیک و محبوبیت او افزوده است.

^{۷۰} ن.ک. به برای نمونه: **مطالعات فرودستی**، مدرسه تابستانی مطالعات فرهنگی. انجمن علمی مطالعات فرهنگی: ۳۰ تیر الی ۷ مرداد ۱۳۹۸. با شانزده درسگفتار با حضور: ایمان واقفی، حامد کیا، لیلا ارشد، رضا صمیم، اصغر ایزدی جیران، علی قلی‌پور، ساقی کازرانی، حسام سلامت، نوید پورمحمد رضا، عباس کاظمی، افسانه کامران، آرش حیدری، ناصر تقویان، محمد غفوری، آتوسا افشین‌نوید، آیدین باقری.

هم نخورده است. این هم شکل آکادمیک و شسته‌رفته‌ای از مصادره است که روح مصادره‌شده هم لحظه‌ای از آن خبردار نمی‌شود. البته این موضوع در مورد خیریه‌های بزرگی که محلی برای استفاده از رانت‌های مختلف برای توسعه کسب‌وکار متولیان‌ش هستند، صادق نیست، چرا که بیشتر مصادره-چی‌های عرصه‌های آکادمی و سیاست با خیریه‌دارهای بزرگ سر یک سفره نشست و عکس یادگاری هم گرفته‌اند.

نهایتاً یاسر باقری، یا به بیان دقیق‌تر و غیرشخصی‌تر، کارآموزِ نوخطِ ائتلاف، نمی‌تواند علی‌القاعده خارج از این وضعیتِ در خود متناقض باشد. خیلی روشن و بازارپسند بیان می‌کند که "جدال بر سر گرفتن نهادهاست، جدال بر سر گرفتن امکاناته ... مفهوم فقر برای رأی آوردن و باج‌خواهی و ... اخاذی از فقر ... نون ازش درآوردن" است. این درحالی است که او در مؤسسه عالی پژوهش‌های تأمین اجتماعی و جاهای دیگری همچون مرکز پژوهش‌های مجلس از جیب کارگران، بدون آنکه خودشان خبر داشته باشند که پولشان صرف پرداخت حقوق به چه کسانی و در چه جاهایی می‌شود، ارتزاق می‌کند و برای لابی با دانشجویان و مجلسیان و سایر نیروها این‌دروآن در می‌زند تا بتواند کارگران را مجبور کند پنج سال بیشتر کار کنند. این است مراد او از "درگیر شدن با فقر": زحمتکشان ایران حقوق مرا بدهید تا پنج سال دیگر برایتان کار چاق کنم و اربابانم را به سروری شما بشناسم.

عنوان فرعی جلسه، در جستجوی رهایی، نیز آنجا متناقض است که این پرسش را پیش می‌کشد که سخنرانان ائتلاف از رهایی چه گروه‌هایی از چه چیزی و در جهت منافع چه کسانی می‌گویند. یک نمونه شاخص از این رهایی، مسأله بازنشستگی است که این ائتلاف بر روی آن سرمایه‌گذاری کرده بود و قصد داشت تا بر سر آن با "حاکمیت" معامله کند.

بحران یکی از جذاب‌ترین سناریوهای موجود قدیمی برای ساخت یک فیلم "موفق" است. اصغر فرهادی یک روال عادی را به نمایش می‌گذارد که از یک لحظه به بعد با بحران مواجه می‌شود و تمام چهره‌های آشنای فیلم، گنگ، مشکوک و مظنون می‌شوند. دیگر همه حواسها مشغول این می‌شود که مقصر کیست و یا مشکل در کجا بوده است. وضعیت می‌تواند در تعلیق بماند و یا به یکسری از شک‌ها و تردیدها با اشاره و تلمیح پاسخ نیم‌بندی داده شود. در همین حال مشغولی و سرگرمی، اتفاق اصلی در حال رخداد است. همینطور که همه در حال دیدن و بحث درباره موضوع سناریو هستند و فلسفه اخلاق را (به زبان ساده اینکه "زود قضاوت نکنیم") از آن بیرون می‌کشند، فیلم فرهادی موفق می‌شود. موفق می‌شود یعنی دیده می‌شود و دیده می‌شود یعنی فروشی میلیاردی پیدا می‌کند. فرهادی موفق می‌شود، یعنی بازاریش سکه می‌شود. از این پس هر سناریوی بحران و تعلیق و شک، کیسه‌اش را با مبالغ عجیب و غریبی پر می‌کند، بدون اینکه حتی نیاز داشته باشد به بخش بزرگی از عوامل فیلمش حتی یک ریال بپردازد، چرا که آن‌ها با یک رزومه کاری از یک فیلمساز موفق به امید رسیدن به جایگاه مشابهی به خانه خواهند رفت.^{۷۱} یعنی یک شخصیت موفق در شرایط بحران کسی می‌تواند باشد که بحران و تبعات و خطرات آن را بسته‌بندی کرده و به همه بحران‌زده‌ها بفروشد. البته «موفق» در اینجا معنایی پیچیده‌تر و سنگین‌تر از دغا دارد. این شکل از دون و دغا، علاوه بر براینکه ماهیت خودش را که همان ماهیت بحران است، نشان می‌دهد، بهترین زمینه را برای پیوستن به و یا رهبری ائتلاف برای گذار کم‌خطر و بدون ریسک از آن فراهم کرده است. چراکه این چهره‌ها از قبل و به موقع، هم فرشته‌گذار و هم کاسب بحران بوده‌اند و از این‌رو نه باید کل کاسبی‌اشان تعطیل شود و نه اینکه موضعی بگیرند که منافعشان برای بعد از بحران به خطر بیافتد. سناریوی بحران در سطوح مختلف و توسط گروه‌های مختلف درگیر به گونه‌ای طراحی می‌شود که با منطق ائتلاف و برای حذف یک بخش از کلیت موجود به نفع حفظ چارچوب آن هم‌خوان باشد. از این‌رو سناریوی بحران از سوی مدافعان و براندازان و سیال‌ها و دونبش‌ها یک شاکله عمومی دارد

^{۷۱} مهران مدیری نمونه دریده دیگری از این ماهیگیری از آب‌گل آلود است که هر موضوع اجتماعی را که با پوست و خون حس و درک شده و در حال تبدیل شدن به فریادی بلند است، پارودی کرده و به خنده و فحش رد می‌کند و در این فرایند تبدیل به یک چهره «موفق» می‌شود.

با رنگ‌بوهای متفاوت. سناریوی بحران در خط اول و سوم نسبتاً مشخص و در خط دوم تا حد زیادی درهم و معلق است. اما بخوانیم بخش‌هایی از سناریوی این جریان که همانند ماهی‌تشان، دورو و دغل است.

مسئله اینگونه طرح می‌شود که یکی از بحران‌های اصلی کشور ما بحران بازنشستگی است. این بحران، بحران همه است و کشور را می‌تواند به مرحله انفجار و انهدام اجتماعی برساند. این بحران در کنار بحران آب، حیات را در این نقطه از زمین به خطر انداخته و با چالش روبرو کرده است. میدری سناریو را اینگونه تدقیق می‌کند:

روز ۱۰ دی‌ماه از ساعت ۱۷ تا ۲۰ در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران نمایش و نقد فیلم «بمب ساعتی»^{۷۲} برگزار شد. در این جلسه، نگارنده یکی از اعضای میزگرد نقد فیلم بودم [البته نگارنده، سناریست، حامی مالی و تهیه‌کننده و بازاریاب فیلم هم بوده است]. این فیلم دربارهٔ مشکل صندوق‌های بازنشستگی و ضرورت اصلاح آن است. با اعداد و ارقام، ابعاد مشکلات صندوق‌ها را توضیح دادم؛ از جمله گفتم که ایرانی‌ها ۱۰ سال زودتر از مردم سایر کشورها بازنشسته می‌شوند. حدود پنج میلیون بازنشسته داریم که متوسط حقوق آنها دو میلیون تومان است. به این ترتیب (پنج میلیون ضرب‌در دو میلیون) هر ماه ۱۰ هزار میلیارد تومان یعنی یک‌چهارم بودجه سالانه آموزش و پرورش صرف این سیاست غلط می‌شود. ما مسئولان از حقوق کم‌بازنشستگان شرم‌نده‌ایم و دولت هر ماه باید این بودجه کلان را صرف این سیاست غلط کند. اگر ایرانی‌ها به طور متوسط به‌جای ۵۵ سال تا ۶۵ سال کار می‌کردند و البته کارهای دیگری مانند بهره‌برداری درست از سرمایه‌گذاری و جلوگیری از فساد در شرکت‌ها را انجام داده بودیم، اینجا نبودیم. بیایید صندوق‌ها را اصلاح کنیم.^{۷۳}

این فیلم توسط معاونت رفاه اجتماعی وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی با همکاری مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری ساخته شده و نام کمیل سوهانی و حسین خداپرست به عنوان کارگردان، نویسندگان و پژوهشگر نیز روی آن خورده است. کار سفارشی و بیشتر از آنکه نتیجه تحقیقات خاصی باشد، مانیفست نیروهایی است که پشت معاونت رفاه اجتماعی وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی و

^{۷۲} این نمایش در روز ۱۰ دی‌ماه ۱۳۹۷ در گروه علمی-تخصصی جامعه‌شناسی گردشگری انجمن جامعه‌شناسی ایران با حضور کمیل سوهانی، علی‌اصغر سعیدی، احمد میدری، اسماعیل گرجی‌پور، میکائیل عظیمی و رضا امیدی برگزار شده است.

^{۷۳} احمد میدری، مشکل قدم اول. سرمقالهٔ روزنامه شرق، ۱۲ دی ۱۳۹۷.

مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری مخفی شده‌اند. این موضوع در سایت تأمین‌پرس اینگونه انعکاس و تقلیل یافته است: «اقتصاددان کاربلد و صاحب‌نظری چون احمد میدری که معاون رفاه اجتماعی وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی است با در اختیار داشتن دفتر بیمه‌های اجتماعی قوی و پای کار توانست خوراک لازم را برای کمیل سوهانی فراهم نماید».^{۷۴} «موضوع بحران صندوق‌های بازنشستگی در کنار بحران آب و محیط زیست، از چالش‌ها و مسائل اصلی کشور در حوزه سیاست‌گذاری»^{۷۵} می‌شود و در «اولین مراسم اکران این فیلم مستند همراه با پنل تخصصی بحث و گفتگو ... جمعی از نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی و اعضای محترم دولت، مدیران عامل و اعضای هیئتهای مدیره صندوقهای بازنشستگی و کانونهای بازنشستگی، صاحب‌نظران حوزه رفاه اجتماعی و اساتید محترم دانشگاه ... در سالن هفده شهریور وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی»^{۷۶} جمع می‌شوند. به این صورت در وهله نخست بحران و ترکیب نیروهای منتفع از آن مشخص می‌شود.

در مراسم رونمایی از این فیلم در وزارت کار و رفاه اجتماعی، حسنی بندپی سرپرست وزارت کار پیش‌قدم می‌شود: «واقع این است که ما با چند بحران در کشور مواجه هستیم؛ بحران کم‌آبی، محیط‌زیست، آلودگی هوا، ریزگردها و ... یکی دیگر از بحران‌هایی که با آن روبه‌رو هستیم بحران صندوق‌های بازنشستگی است».^{۷۷} و راهکارش را برای گذر از بحران اینگونه طرح می‌کند:

اولین کار این بود که سن بازنشستگی را بالا بردند. دقت کنید که سن بازنشستگی کنونی ۳۰-۴۰ سال پیش تعیین شده است که در آن زمان، امید به زندگی ۵۶-۵۷ سال بوده است در حالی که امروز امید به زندگی در امروز ۷۴-۷۶ سال است. بنابراین به نظر می‌رسد که این فاصله را باید به نوعی جبران کنیم. هم‌چنین ما در مورد قوانین از کار افتادگی بسیار دل‌رحم هستیم. اکنون ۲۵ درصد مستمری بگیران سازمان تأمین اجتماعی جزو مشاغل سخت و زیان‌آور هستند و یا از کار افتاده‌اند در حالی که سن بسیار کمی دارند. اکنون چیزی در حدود ۴۸ درصد بازنشستگان

^{۷۴} محمد پوستین‌دوز، نقد فیلم بمب ساعتی (مستند). تأمین‌پرس، ۶ آبان ۱۳۹۷.

^{۷۵} تحلیل فیلم مستند بمب ساعتی با موضوع چالش‌های صندوق‌های بازنشستگی. ۲۲ مهر ۱۳۹۷. سایت صندوق بازنشستگی کشور.

^{۷۶} اولین اکران فیلم مستند "بمب ساعتی". ۲۵ مهر ۱۳۹۷. پایگاه اطلاع‌رسانی دولت.

^{۷۷} آشنا: مستند «بمب ساعتی» را برای تصمیمی سخت به رئیس‌جمهور دادم. خبرگزاری تسنیم. ۱ آبان ۱۳۹۷.

کشوری و لشگری در سن زیر ۶۰ سال بازنشسته شده‌اند. تمام این موارد نشان می‌دهد که بار مالی که بر صندوق‌ها تحمیل می‌شود از منابعی که به آن وارد می‌شود بیشتر است تعادل ندارد.^{۷۸}

اینگونه است که «صندوق‌های بازنشستگی مثل یک بحران و مانند یک بمب» تشخیص داده شده و راهکار تخصصی آن‌ها از پیش آماده است. به این ترتیب سیاست تهدید (در مقام طرح مسأله) و تخصص (در مقام پاسخ) پیاده می‌شود. این گروه متخصص که همان «حلقه رفاه مردم» هستند، خودشان را به عنوان «پاسخ‌به‌بحران» روی صحنه می‌برند. هزینه پاسخ به بحران و تثبیت جایگاه ایشان در مقام «پاسخ‌به‌بحران» قرار است از کجا پرداخت شود؟ از جیب و جان همان «مردمی» که ائتلاف داعیه نجاتش را دارد. پیشنهاد مشخص این است که «مردم» می‌توانند همزمان بمب ساعتی و منبع تولید ثروت بیشتر باشند. انتخاب با خودتان است. ترجیح می‌دهید که این گرسنه‌ها و حقوق‌-نگرفته‌ها و زحمت‌کشان غیرآگاه و غیرمتخصص جان‌به‌لب‌رسیده، به جانتان بیافتند، یا اینکه با کار بیشتر رونق و ثروت بیشتری را برای همه ما به ارمغان بیاورند؟ این پرسشی است که ائتلاف پیش‌روی همه گروه‌های حاکم سیاسی و اقتصادی گذاشته تا بر سر اینکه چه قانونی چگونه تصویب شود و چه بخش‌های برای استمرار کلیت نظام، در معنای عام آن، سرنگون شوند، یک توافق عمومی را شکل دهد.

کمیل سوهانی کارگردان تجربه‌اش از فیلم را اینگونه بیان می‌کند:

این مستند یک کار تیمی بود و نتیجه زحمات بسیاری از دوستان بود. دفعه اولی که آقای میدری معاون وزارت کار برای ساخته شدن این فیلم با من تماس گرفتند، در جملات اولیه خود به من گفتند که مساله صندوق‌های بازنشستگی مساله‌ای شبیه به مساله آب است. بدین معنی که همان‌طور که ما منابع لایزالی در ایران داریم و شتاب‌گرانه و بی‌رحمانه به آن حمله می‌کنیم، در صندوق‌های بازنشستگی نیز چنین اتفاقی رخ می‌دهد. همان‌طور که بی‌رحمانه به آب‌های زیرزمینی حمله می‌کنیم و از سهم آیندگان استفاده می‌کنیم با منابعی که در صندوق وجود دارد نیز همان رفتار را می‌کنیم. همان‌طور که آب دست‌مایه سیاسیون قرار می‌گیرد تا منافع کوتاه‌مدت خود را از آن تامین کنند، در مورد پول‌هایی که در صندوق‌های

^{۷۸} همان.

بازنشستگی نیز وجود دارد همین اتفاق رخ می‌دهد.^{۷۹} باید بگوییم که ما با منابع خود نظیر آب، نفت، معادن و ... به خوبی رفتار نمی‌کنیم. این موضوع در مورد پول‌هایی که در صندوق‌های بازنشستگی نیز وجود دارد در حال رخ دادن است. این فیلم، فیلمی است که تک تک لحظاتش را دوست دارم البته ممکن است که آقای میدری یا آقای آشنا بعضی لحظات آن را دوست نداشته باشند. از همان روز اول هم که کار را با وزارت‌خانه شروع کردم اعلام کردم که قرار نیست روابط عمومی شما باشم بلکه قرار است به عنوان فیلم‌ساز و پژوهشگر مستقل وارد شوم.^{۸۰}

صورت مسأله آماده است، پولش آماده است، جوابش مشخص است، به کارگردانش هم تلفن شده تا با حفظ استقلالش به سرکار بیاید. کارگردان و پژوهشگر "مستقل" میدری "کاملاً" بصورت اتفاقی فراموش می‌کند که یک چیز را در پژوهش‌های منتهی به فیلمش بیاورد و آن اینکه تنها «منبع لایزال» موجود در صندوق‌ها، توان نیروی کاری است که قرار است پس از «حملات» مستمری که تاکنون برای تأمین «منافع کوتاه‌مدت» به آن شده، دوباره این بار با پنج یا ده سال کار بیشتر روی هم انباشته شود تا هم جبران حملات قبلی بشود و هم ریسک حملات بعدی را کاهش دهد. اینگونه است که ائتلاف با استخدام پژوهشگران و هنرمندان و روشنفکران "مستقل"، همه تیم حمله را به اندک عقب‌نشینی برای انجام یک حمله بزرگ‌تر دعوت می‌کند. پژوهشگر و هنرمند و روشنفکر در واقع نه مزدگیرهای معمولی و پیش‌پافتاده در این ائتلاف که قهرمان‌هایی برای دوران بحران و پس‌بحران و ائتلاف‌اند. قدر این مقام شامخ را هم خودشان و هم سرائتلاف‌ها بخوبی می‌دانند. قدرشناسی‌ای که به شکلی آبرونیک در دیالوگ‌های میدری و سوهانی خود را نشان می‌دهد.

استقلالی که کارشناسان و هنرمندان و روشنفکران ائتلاف بر آن تأکید دارند را باید با نهاد دیگر سرمایه‌گذار فیلم کامل کرد. «کانون نهادهای سرمایه‌گذاری ایران» تشکلی خودانتظام به شکل

^{۷۹} اگرچه کارگردان مستقل میدری، این حقیقت را بخوبی دریافته است که موضوعات مختلف «دستمایه سیاسیون» شده تا منافع گروه مشخصی را تأمین کند، اما هنوز نتوانسته این حقیقت را دریابد که خود او نیز در یک طرف دیگر میدان دستانی برای مایه گرفتن سیاسیون از هر موضوعی است. البته چنین وضعیتی که در چنین شخصیتی متجسد شده است، نه فقط وضعیت خری است که باری او نهاده باشند که خود ناتوان از دیدن بارش باشد، بلکه همچنین وضعیت هنرمند "مستقلی" را در خود دارد که در میان سایر هنرمندان، بر خر خود سوار شده و به مقام شامخ مستندساز بحران برای ائتلاف‌گذار از بحران رسیده است.

^{۸۰} همان.

غیردولتی، غیرتجاری، غیرانتفاعی، غیرسیاسی و دارای شخصیت حقوقی و استقلال مالی است که در اجرای ماده ۳۵ قانون بازار اوراق بهادار و براساس «دستورالعمل تشکیل و ثبت کانون‌های فعال در بازار اوراق بهادار» برای مدت نامحدود تشکیل می‌شود و از مصادیق کانون‌های تعریف شده در بند ۵ ماده یک قانون بازار اوراق بهادار محسوب می‌شود. اعضای کانون عبارتند از نهادهای مالی مشمول ثبت نزد سبا (سازمان بورس و اوراق بهادار)، شامل: شرکت‌های سرمایه‌گذاری، انواع صندوق‌های سرمایه‌گذاری از جمله صندوق‌های بازنشستگی، شرکت‌های هلدینگ، شرکت‌های تأمین سرمایه‌سایر نهادهای سرمایه‌گذاری. پرسش اینجاست که چه منطقی به صورت عمومی می‌تواند برای این کانون متصور بود و ذیل این منطقی چه پژوهشگر و هنرمند و کارگردان مستقلی را می‌توان حمایت مالی کرد؟

«کانون نهادهای سرمایه‌گذاری ایران» و «جریان علامه»؛

در تاریخچه کانون نهادهای سرمایه‌گذاری ایران در صفحه اینترنتی آن آمده است:

در سال ۱۳۷۹ نهادهای سرمایه‌گذاری در کشور، تشکیلی غیردولتی و غیرانتفاعی به نام مؤسسه توسعه صنعت سرمایه‌گذاری ایران (مؤسسه) را تشکیل دادند. این مؤسسه تا بهمن‌ماه ۱۳۸۶ فعالیت داشت و از آنجا که بر اساس ماده ۵۳ قانون بازار اوراق بهادار جمهوری اسلامی ایران مصوب آذر ماه ۱۳۸۴، کارگزاران، بازارگردانان، سرمایه‌گذاران و سایر فعالان این بازار مکلف شدند هر کدام نسبت به تشکیل کانون خود اقدام کنند، در آذر ماه ۱۳۸۶ تعداد قابل توجهی از نهادهای سرمایه‌گذاری (۹۸ شرکت) که بسیاری از آن‌ها عضو مؤسسه مذکور بودند به عنوان هیأت مؤسس نسبت به تشکیل کانون اقدام کردند. پس از موافقت سازمان بورس و اوراق بهادار (سبا) با اساسنامه، کانون نهادهای سرمایه‌گذاری ایران در پانزدهم بهمن ۱۳۸۶ تحت شماره ۲۲۱۹۴ به ثبت رسید و در شانزدهم اسفند ماه ۱۳۸۶ فعالیت خود را با مجوز سبا به دبیرکلی علی ثقفی آغاز کرده و عملاً به‌عنوان جایگزین مؤسسه توسعه صنعت سرمایه‌گذاری ایران نیز تلقی گردید. در حال حاضر نیز حدود ۱۵۰ عضو با دبیرکلی سعید اسلامی بیدگلی ادامه فعالیت می‌دهد.

دبیران کل کانون نهادهای سرمایه‌گذاری از ابتدا تا به امروز: **دکتر علی ثقفی** آفریننده مکتب نظری حسابداری در ایران وی در سال ۱۳۵۶ موفق به دریافت مدرک دکتری رشته حسابداری از دانشگاه میسوری کلمبیا آمریکا شد. وی هم‌اکنون **استاد دانشگاه علامه طباطبایی**

است. **دکتر شاپور محمدی** دومین دبیرکل کانون نهادهای سرمایه‌گذاری ایران، مدرک دکتری خود را در رشته اقتصاد سنجی و توسعه اقتصادی از دانشگاه تهران اخذ کرد. شاپور محمدی اولین مدیرعامل بورس انرژی ایران بود. در دولت یازدهم ابتدا معاون اقتصادی وزارت اقتصاد و دارایی شد و از تاریخ ۵ مرداد ۱۳۹۵ هم به‌عنوان رئیس سازمان بورس و اوراق بهادار فعالیت می‌کند. **دکتر بهروز خدارحمی** که مهندسی مکانیک گرایش سیالات را در دانشگاه صنعتی اصفهان و کارشناسی ارشد حسابداری را در دانشگاه شیراز و دکتری حسابداری را در **دانشگاه علامه طباطبایی** گذراند. خدارحمی اکنون عضو هیئت‌علمی دانشگاه تربیت مدرس است. **دکتر سعید اسلامی بیدگلی** فارغ‌التحصیل کارشناسی و کارشناسی ارشد دانشگاه صنعتی شریف است و دکترای مالی از دانشگاه شهید بهشتی دارد. همچنین وی به عنوان تحلیل‌گر رسمی بین‌المللی سرمایه‌گذاری (CIIA) می‌باشد و فرزند دکتر غلامرضا اسلامی بیدگلی از اساتید به‌نام مالی و حسابداری ایران است. دکتر سعید اسلامی بیدگلی پیش از دبیرکلی کانون نهادهای سرمایه‌گذاری ایران عضو هیئت‌مدیره شرکت عمران و بهسازی شهری ایران بوده است و هم‌اکنون هم عضو **هیئت‌علمی دانشگاه علامه طباطبائی** است.

این ترکیب منسجم در کنار سرائتلاف‌های اصلی یعنی مؤمنی، شاکری، میدری، ستاری‌فر و امیدی (که به دانشگاه تهران منتقل شد)، در کنار گرایش‌های نزدیکی همچون رئیس دانا، که پایگاه اصلی-اشان در دانشگاه علامه طباطبایی پایه‌ریزی شده است را با اندکی مسامحه و برای سهولت در روند تحلیل، «**جریان علامه**» نامیدم. معرفی مختصر فرهاد مؤمنی می‌تواند تصویر نظری این جریان را روشن‌تر کند.

فرهاد مؤمنی نماینده آکادمیک نهادگراها در ایران، با تولید ادبیات نظری و تحلیلی در این حوزه زمینه‌های لازم برای استفاده سیاسیون مثل میدری و راغفر را فراهم کرده است. او در سال ۱۳۷۴، «کالبدشناسی یک برنامه توسعه» را منتشر کرد که در آن بر ضرورت برنامه‌ریزی، به معنی مداخله آگاهانه دولت جهت سامان‌بخشی، در کنار بی‌اعتنایی به مسائل توسعه‌ای، به معنی نداشتن نقش مولد در انباشت سرمایه با مخارج بسیار، تکیه مستقیم و غیرمستقیم آشکار و پنهان به خارجی‌ها تأکید کرده است. او با ارجاعی به فیروز توفیق، توضیح می‌دهد که «طی سالهای ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۷ (دوره سه ساله تهیه برنامه اول ۷ ساله) چهار منشاء نفوذ خارجی در شکل‌دادن به نتیجه نهایی، نقش عمده را داشتند: بانک جهانی، سفارت آمریکا در تهران، دو شرکت مشاوره آمریکایی و

شخصی از اتباع آمریکایی بنام ماکس وستون تورن بزرگ»، که البته به این فهرست یک عامل پنجم را نیز اضافه می‌کند که اگر از عوامل چهارگانه مورد نظر توفیق، مهمتر نباشد بی‌اهمیت‌تر هم نیست و آن هم عبارتست از «اندیشه و تفکر ترجمه‌ای» است که بدون استثنا بر همه برنامه‌های توسعه کشورمان سایه خود را گسترانده است.^{۸۱}

اگرچه تمام حرف‌های خود مؤمنی در این دوره و تمام دوره‌های بعدی از «اندیشه و تفکر ترجمه‌ای» دور نمی‌شود، اما از همان زمان در مقابل نیروهای حاکم ایدئولوژیکِ "راست" با این ادبیات چنان موضع‌گیری می‌کرده که هم خود را تألیفی و هم "غیرراست" نشان دهد. اندیشه و تفکر ترجمه‌ای که موضع‌گیری او در مقابل «تعدیل ساختاری» را مشخص می‌کند، بی‌کم و کاست همان موضع نهادگراها در بانک جهانی در دورهٔ پساfrیدمنی است. در این دوره نیروهای موافق تعدیل در دولت سازندگی و سازمان برنامه‌بودجه تمرکز یافته‌اند که در مقابل خود «شورای عالی بازسازی کشور» را می‌دیدند:

چند ماهی از طی شدن مراحل قانونی برنامه اول نگذشته بود که یک برنامه جدیدی در سازمان برنامه به نام «برنامه تعدیل اقتصادی» تدوین شد که در سطح محدودی در دولت به بحث گذاشته شد و از آن به بعد در بسیاری موارد، برنامه پنجساله مصوب، تحت الشعاع جهت‌گیری‌های این برنامه جدید و غیرمصوب، یعنی برنامه تعدیل اقتصادی قرار گرفت.^{۸۲}

... نکته خیلی مهمی که در این زمینه وجود داشت، این بود که به دنبال اعتراض‌های جسته و گریخته‌ای که درباره نقض‌های مکرر برنامه مصوب نظام مطرح شد، مسئولان اقتصادی کشور در مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های خود اصرار داشتند که این برنامه تعدیل در واقع برنامه جدیدی نیست، بلکه تأکیدی بر سمت‌گیری‌های اساسی برنامه مصوب بوده است و از همه مهمتر، گفتند: برنامه تعدیل در چارچوب مصوبه‌های شورای عالی بازسازی قرار دارد و این مصوب‌ها به تصویب امام (ره) هم رسیده است.^{۸۳}

^{۸۱} مومنی، فرهاد: ۱۳۷۴. کالبدشناسی یک برنامه توسعه. تهران: دانشگاه تربیت مدرس، موسسه تحقیقات اقتصادی،

۱۳۷۴. ص:ج

^{۸۲} همان: ۱۳۱.

^{۸۳} همان: ۱۳۲.

مؤمنی در سال ۱۳۷۹، آثار و پیامدهای فرهنگی عضویت در گات را مورد بررسی قرار داد و در سال ۱۳۸۶ دو اثر دیگر ترجمه‌ای و تالیفی با عنوان‌های «نظریه نهادگرایی در علم سیاست» و «اقتصاد ایران در دوران تعدیل ساختاری» منتشر کرد تا صراحت بیشتری به موضع‌گیری‌های جریان متبوعش ببخشد:

جالب‌ترین نکته در تجربه کشورمان به مسئله جایگاه و نقش دولت در اقتصاد بازمی‌گردد. به گواه سند پیوست برنامه اول توسعه کشور در حالی که نسبت مجمع هزینه‌های حاکمیتی و تصدی‌گری دولت به تولید ناخالص داخلی در سال ۱۳۵۶ حدود ۶۳ درصد بوده است نسبت مزبور در سال ۱۳۶۷ یعنی پس از طی شدن یک دوره طولانی اقتصاد جنگی به ۴۰ درصد رسیده است.^{۸۴}

... هنگامی که دولت پس از جنگ تصمیم به اجرای برنامه تعدیل ساختاری گرفت موج گسترده و غیرمتعارفی از تبلیغات در کشورمان به راه انداختند که مضمون اصلی آن عبارت از این بود که دخالت دولت در اقتصاد از حدود متعارف فراتر رفته و سعی کردند ضرورت اجرای برنامه شکست خورده تعدیل ساختاری را از این زاویه توجیه نمایند صرف نظر از آنکه اصل مدعای ایشان به گواه اسنادی که خود منتشر ساخته‌اند غیرواقعی و نادرست بود طنز تلخ قضیه این است که از سال ۱۳۶۸ به بعد و با بکارگیری افراطی اکثر سیاست‌های استاندارد شناخته شده برای کاهش نقش دولت در اقتصاد مانند خصوصی‌سازی، آزادسازی واردات، تعدیل نیروی انسانی، کاهش چشمگیر سوبسیدها و ... شرایطی را رقم زدند که در عمل به تولید ناخالص داخلی در کشورمان هرگز از ۶۵ درصد کمتر نبوده است.^{۸۵}

همینجاست که تأکید دارد که «درحالی که تدوین‌کنندگان برنامه تعدیل ساختاری بالاخره برخی از واقعیت‌ها را پذیرفته‌اند و به برخی از آنها در اسناد رسمی خود اذعان نموده‌اند مقلدان و دنباله‌روان وطنی آنها بعضاً همچنان بر مواضع پیشین اصرار می‌ورزند»^{۸۶} و اولین جرقه‌های بروز گرایشی که اکنون در "مقابل" «جریان نیاوران» می‌تواند «جریان علامه» خوانده شود، قدرت بیشتری می‌گیرد. در پاییز ۱۳۷۳، «همایش نقد برنامه اول و ارزیابی جهت‌گیری‌های پیشنهادی برنامه دوم

^{۸۴} مؤمنی، فرهاد؛ ۱۳۸۶. اقتصاد ایران در دوران تعدیل ساختاری. تهران: نقش و نگار، ۱۳۸۶. ص: ۱۴.

^{۸۵} همان: ۱۴.

^{۸۶} همان: ۱۷.

توسط دانشگاه اقتصاد دانشگاه علامه طباطبائی برگزار شد^{۸۷} که حول این «تفکر و اندیشه ترجمه‌ای» سوگیری داشت:

از سال های ۱۹۸۵-۱۹۸۶ به بعد، بحثی توسط صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی مطرح گردید که ناظر بر ضرورت توجه به ابعاد اجتماعی در برنامه تعدیل ساختاری بود. کتاب مشهور گای استندینک به نام «به سوی تعدیل اجتماعی» در زمره مهم ترین منابع موجود در جهت تبیین این جنبه از مسأله است. با مذاکراتی نیز که میان صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی از یک طرف و سازمان بین‌المللی کار و یونیسف از طرف دیگر صورت پذیرفت، بحث تعدیل با چهره انسانی مطرح گردید.^{۸۸}

او در سال ۱۳۸۸، مقاله «پاشنه آشیل توسعه» را در مجله جامعه و اقتصاد نوشته و در آن دلایل مختلف گرایش جهانی به «نهادگرایی» را توضیح داده است. مؤمنی که پیشتر خود را مقابل «تفکر و اندیشه ترجمه‌ای» تعریف کرده بود، این بار از این می‌نالد که چرا در ترجمه همیشه عقب افتاده‌ایم. او به شکلی آبرونیکی استدلال می‌کند که «تجربه تاریخی ما حکایت از آن دارد که از زمان موج اول انقلاب صنعتی تا امروز ما قادر نبوده‌ایم که واکنشی به موقع، سنجیده و ثمربخش با دستاوردهای جدید علمی فنی نشان دهیم.»^{۸۹} در حالی که «طی همین مدت توجه به نهادها و گرایش به ارایه تبیین‌های روش‌مند از سازوکارهای پیدایش، اثرگذاری و تغییرات نهادی افزایش چشمگیری را نشان می‌دهد»^{۹۰} و بهترین ملاک برای فهم این "توجه" کسب بیشترین جوایز نوبل توسط اقتصاددانان این جناح است. این «طنز تاریخی» که در آن یک نفر خود را در موضع پاسخگویی سریع به موضوعات جهانی قرار داده و در همان حال از اندیشه ترجمه‌ای جدا می‌کند، خود را مشخصاً اینگونه نشان می‌دهد:

نظریه پردازان مکتب تاریخی آلمان در آن شرایط توانستند با فهم درست و به موقع تفاوت و شرایط و مسائل خود با انگلستان نسبت خود را به شکل منطقی و ثمربخشی با اقتضانات زمانه تعریف نمایند. این گزینه بدیل به همان اندازه که نسبت به بنیان‌های فکری فلسفی اقتصاد

^{۸۷} همان: ۲۱.

^{۸۸} همان: ۲۶.

^{۸۹} مؤمنی، فرشاد: ۱۳۸۸. پاشنه آشیل توسعه. مجله جامعه و اقتصاد. سال ششم، شماره نوزدهم و بیستم. بهار و تابستان

۱۳۸۸. ص: ۲۵۸.

^{۹۰} همان: ۲۵۸.

کلاسیک حساس و منتقد بودند با تمرکز توجهات خود به مشاهده واقعیت‌هایی که وجوه گوناگون این تفاوت‌ها را برجسته می‌ساختند، **کوشیدند راه جبران عقب افتادگی را پیدا کنند بدون آنکه به ارزش و اعتبار اندیشه‌های کلاسیکی خدشه‌ای وارد کرده باشند**. اینگونه بود که آنها نسبت به داعیه جهان‌شمولی گزاره‌های کلاسیک انتقاد کردند و از طریق به چالش کشیدن بنیان‌های روش‌شناختی آن به جای ایده یک نظریه برای همه ساکنان جهان نظریه بدیلی ارائه کردند که با محور قرار دادن تفاوت شرایط و مسائل آلمان و انگلستان بر روی ایده «واحد» برای «شرایط یکسان» پافشاری نمودند.^{۹۱}

مؤمنی وام‌دار و هم‌زمان منتقد اندیشه ترجمه‌ای، بعد از اینکه آلمان را همچون الگوی مناسبی برای پیشرفت از طریق توسل به اصول و مبانی اقتصاد تشخیص می‌دهد، اشاره می‌کند که آمریکا نیز همین مراحل را گذرانده است. اما اهمیت این مقاله در اینجاست که مؤمنی با صراحت بیشتری برای توجیه قدرت حاکمه توضیح می‌دهد که نیاتش از استفاده از این همه واژگان «عدالت» محورانه و غیره، همه در جهت رسیدن به جایگاهی است که امروز آمریکا رسیده است. او اصرار دارد تا نظر «سرمایه» و «دولت» را به این جلب کند که برای رسیدن به آمریکای امروز نیاز به کمی صبر و حوصله است تا ایشان زمینه‌های انباشت کامل و بهره‌وری صددرصدی را فراهم نمایند. کتاب دیگر او، *اقتصاد سیاسی هدمندسازی یارانه‌ها در ایران (۱۳۹۳)*، نقد سیاست‌های عمده دوره احمدی نژاد است که تا حد زیادی با برنامه‌های مطرح بانک جهانی و البته نهادگراها در آن زمان همخوانی داشت، که "در اجرا" شکست خورد.

در سال ۱۳۹۶، جهان دوباره روی خوش خود را به این گرایش نشان داد. زمینه‌های اجتماعی موافقی نیز پیدا کرد. دو اثر تألیفی-ترجمه‌ای با عنوان‌های «عدالت اجتماعی، آزادی و توسعه در ایران امروز» و «مقاله‌هایی در باب اقتصاد نهادی»، نشانی است برای بازگشت دوباره به اوج؛ اوجی در حد قدرت‌گرفتن جریان علامه در اواخر دهه هفتاد و اوایل دهه هشتاد؛ این بار با دامنه نظری و زمینه‌های اعتراض اجتماعی مساعدتر.

در ادامه جلسه رومانی، مستند بمب ساعتی اکران شد و پس از آن جلسه‌ای با حضور حسام‌الدین آشنا مشاور رسانه‌ای رئیس جمهور و رئیس مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری، احمد میدری

^{۹۱} همان: ۲۶۰.

معاون وزارت کار و علی حیدری نایب رئیس هیئت مدیره سازمان تامین اجتماعی برگزار شد. حیدری در این نشست گفت:

بهتر بود برای این فیلم نام بمب انتحاری را انتخاب می کردند چرا که مدیرانی که روزگاری چنین تصمیماتی را گرفتند بالاخره نتایج این تصمیم گریبان شان را خواهد گرفت، مگر مدیرانی که دو تابعیتی هستند و از ایران رفته اند. در مورد این مستند باید بگویم که **موضوع بنگاه داری بیمه تأمین اجتماعی بسیار پررنگ شد**. این روزها هر کس می خواهد به بحران صندوق های بازنشستگی بپردازد اول از هر چیز سراغ تأمین اجتماعی می رود و پس از آن سراغ شستا (شرکت سرمایه گذاری تأمین اجتماعی) می روند در حالی که واقعا این چنین نیست. **مطالعات علمی ثابت کرده است** که وقتی موضوع بیمه در ایران مطرح شد به سرمایه گذاری نیز اشاره می شود و این روند تا به امروز ادامه دارد. **بحران صندوق های بازنشستگی ناشی از کارکردهای صندوق ها است**. این فیلم به گونه ای ساخته شده است که هر کس آن را ببیند از خود می پرسد که ما چرا چنین صندوق هایی را داریم؟ واقعیت این است که دلیل این مشکلات موضوع دیگری است.^{۹۲}

حیدری^{۹۳} اشاره می کند که «شستا اینقدر که به چشم می آید اصلا ربطی به موضوع ندارد. موضوع بنگاه داری و سرمایه گذاری همزاد بیمه است و نباید نگاه عجیبی به آن شود. و این نیز نتیجه کار کارشناسی و مطالعات علمی است».^{۹۴} شستا مجموعه ای از اموال کارگران است که مسأله مالکیت آن در حجابی رازآمیز فرو رفته است. اموال کارگران در شستا در اختیار مدیرانی قرار می گیرد که از

^{۹۲} آشنا: مستند «بمب ساعتی» را برای تصمیمی سخت به رئیس جمهور دادم. خبرگزاری تسنیم. ۱ آبان ۱۳۹۷.

^{۹۳} علی حیدری ژانری کمترشناخته شده از «شریک دزد و رفیق قافله» در تأمین اجتماعی است. او که نزدیک به سه دهه در پست های مختلفی در سازمان تأمین اجتماعی و شرکت های سرمایه گذاری وابسته حضور دارد، در چند سال اخیر در هیأت مدیره سازمان نه تنها از اکثر تصمیمات گرفته شده مطلع بوده، که در تصویب و اجرایی شدنشان نیز نقش داشته است. او عموماً کمی بعد از اینکه کار از کار می گذرد به انتقاد از همان تصمیماتی می پردازد که خودش در صدر تأمین اجتماعی طرح و پیگیری و مصوب کرده است. شکل عمومی انتقاداتش از او تصویر فردی بیرون از سازمان و مستقل را نشان می دهد که گویی دلسوزانه، متعهدانه، کارگروستانه و متخصصانه در چند سایت و رسانه ای که راه انداخته است سازمان تأمین اجتماعی را رصد و نقد و آسیب شناسی می کند. رضا امیدوی بیشترین پتانسیل را برای ورود به این ژانر و باز گذاشتن مسیرهای بازگشت و زیرآبی و انشعاب را از گروهی که در شرایط فعلی همراهی می کند، دارد. یعنی می تواند همزمان در تصویب و تغییر قوانین بازنشستگی و اصلاحات پارامتریک (به زبان ساده، پنج سال کار بیشتر)، چند طرح پژوهشی را تعریف و اجرا کند و همزمان منتقد آن باشد.

^{۹۴} همان.

بخش‌های مختلف نظام سیاسی و اقتصادی حاکم بر آن دست انداخته‌اند. آنچه حیدری نتیجه کار کارشناسی و مطالعات علمی می‌داند، این است که اموال خریداری شده (یا رد دیون شده از طرف دولت) از پول کارگران باید در جایی سرمایه‌گذاری شود که سود حاصل از آن به صندوق بازگردد و بدین ترتیب، اصطلاحاً، ارزش پول کارگران حفظ شود. اما در عمل شستا کاری به صندوق تأمین اجتماعی ندارد و تأمین اجتماعی هم کاری به شستا نداشته است، یعنی نمی‌توانسته داشته باشد. قدرت مدیران شستا و صندوق‌ها و بنیادهای مشابه، در شبکه‌ای از نیروهای حاکم در دولت، مجلس و سایر نهادهای پرنفوذ است که هیچ مدیری در تأمین اجتماعی، نه تنها نمی‌توانسته با آنها جدال کند بلکه حتی توان کنار آمدن و همسفر شدن را هم به سختی بدست می‌آورد. این آخرین حربه انتقال اموال کارگران از فاز بنگاه‌داری به فاز سهام‌داری، در واقع پنهان کردن مالکیت کارگران به صورت کامل بر روی تابلوهای بورس و با فروش و واگذاری بنگاه‌ها به بخش خصوصی است. شستا مجموعه‌ای بزرگ از صنایع و معادن و خدمات ایران را در اختیار دارد که به سادگی در یک مکانیزم «علمی و کارشناسی» از صاحبانش منتزع شده است. آنچه حیدری بی‌ربط به بحران صندوق‌ها می‌داند، در واقع بحران اصلی صندوق‌هاست، چراکه اموال کارگران در گذشته و آینده از آن گرفته شده و در شستا جمع شده و روی تابلوهای بورس واگذار شده است و جبران این واگذاری، از نظر این حضرات متخصص، نه با بازپس‌گیری این اموال که تنها با کار بیشتر کارگران در واحدهای صنعتی متعلق به خودشان ممکن است. یعنی برای حیدری این طبیعی است که صندوق‌ها باید سرمایه‌گذاری کنند ولی اینکه سود ناشی از سرمایه‌گذاری کجا و در دستان چه کسی برود و اینکه چگونه اموال عده زیادی از کارگران به سادگی واگذار می‌شود اصلاً برایش موضوعیت ندارد. پس چه چیز موضوعیت دارد و راهکار بحران چیست؟ پاسخ روشن است: ۱. تغییرات پارامتریک: یعنی افزایش سن بازنشستگی و ۲. تغییرات ساختاری: یعنی مداخله نکردن (به عبارتی همراهی کردن) واحدهای نظارتی در تصمیمات فنی و تخصصی صندوق‌ها مثل همین مورد سن بازنشستگی. این موضوعی است که البته معنایی پیچیده‌تر و پربارتر از وقاحت و دون و دغا دارد.

در ادامه، حسام‌الدین آشنا مشاور رسانه‌ای رئیس‌جمهور و رئیس مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری که حامی دوم پروژه است لب به سخن می‌گشاید:

من به عنوان یک شهروند باید بگویم که عمده سیاست‌گذاران ما همین مردم‌های عادی هستند که به دلایلی از این گیت‌ها عبور کردند و وارد مجلس و دولت شدند. وقتی آگاهی

عمومی و حساسیت آن نسبت به مساله‌ای بالا می‌رود، سیاستمدار نیز از این فضا متأثر می‌شود. بنابراین اگر دانش عمومی نسبت به مساله‌ای در جامعه وجود نداشته باشد سیاستمدار هم دانش عمومی در این زمینه ندارد.^{۹۵}

و اینگونه "افشاگری" می‌کند:

مساله اصلی در این فیلم، مساله **تعارض منافع خرد و کلان** است. باید دید که منافع چه کسی و تا چه اندازه‌ای باید تامین شود. متأسفانه برای تامین منافع عده‌ای، به غیرقانون، رنگ قانونی زده می‌شود و اصلیت پیدا می‌کند. موضوع دیگر نیز که باید مورد توجه قرار گیرد، **عدم شفافیت** است. مساله عدم شفافیت یک راه جدی برای تعارض منافع است. بدانید که تا وقتی که **حقوق مدیران** اعلام نشود نمی‌توان فهمید که چه خبر است و بنابراین عده‌ای کباب می‌خورند و عده‌ای دیگر فقط بوی آن را می‌شنوند. عده‌ای هستند که با پول صندوق بازنشستگی به **آلاف و علوف** رسیده‌اند و بار خود را بسته‌اند و حتی سهم نسل بعد را نیز خورده‌اند.^{۹۶}

آشنا نیز با توجه به تخصص رسانه‌ای خود سعی می‌کند با بیان اینکه «عمده سیاست‌گذاران ما همین مردم های عادی هستند» برای توجیه این نکته که تا رسانه کار خود را درست انجام ندهد تا همین «مردم عادی» نخواهند که برای رفع مشکل بازنشستگی بیشتر کار کنند و مستقیم و غیرمستقیم جبران مافات بکنند، خب سیاستمدار هم باور نمی‌کند که می‌تواند چنین باری را به آنها منتقل کند. از طرف دیگر در ادامه با طرح موضوع «حقوق مدیران» که نمودی از «تعارض منافع»، رفتارهای «فراقانونی» و عدم «شفافیت» است، در تقابل با جریان مقابله که این دولت را ام‌الفساد می‌دانند، نگاه‌ها را به مدیران فاسد، که از این پس ام‌الفساد به آن‌ها اطلاق می‌شود، معطوف می‌کند تا ائتلاف (اینجا یعنی همکاری معاونت رفاه اجتماعی وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی با مرکز بررسی های استراتژیک ریاست جمهوری) ادبیات انتقادی ویژه خود را باز یابد. در این ادبیات، پژوهش‌های علمی به روی «آلاف و علوف» مدیران متمرکز می‌شود، و نشان دادن نسبت آن با کلیتی که هم چنین مدیرانی را پس می‌اندازد و هم چنین ائتلافی را، کنار گذاشته می‌شود. تولید این ادبیات در سطوح مختلف از کنایه و کلی‌گویی و در-بوق-و-کرنا-کردن تا بر-دار-کردن سلطان‌های کف بازار در واقع

^{۹۵} همان.

^{۹۶} همان.

فراخوانی برای اجماع و ائتلاف است تا مراسم فدیة برای رفع بلا به خوبی و خوشی برگزار و اختلافها بر سر میزان و نحوهٔ "حمله" به "منابع لایزال" کنار گذاشته شود.

در ادامهٔ دوره‌می ائتلاف، میدری معاون وزیر کار و رفاه دلسوزانه و متعهدانه روی صحنه آمده و خطاب به همه به حرف می‌آید:

این مستند پژوهش‌های فراوانی داشت و از این نظر قابل تحسین است. باید بگویم که وزارت کار برای حل این مشکل از بسیاری از نهادهای جهانی دعوت کرد تا راهکارهای تحولی خود را ارائه دهند و از این جهت تجربیات دنیا به دست ما رسید. تاکنون رایزنی‌های گسترده‌ای انجام شده و فکر می‌کنم که بعد از این فیلم دستان بازتر نیز بشود و بهتر بتوانیم کار کنیم. باید بگویم که این شرایط، تنها مربوط به خطای سیاست‌گذار نیست و گاهی به دلیل اشتباه اخلاقی جامعه است. برای مثال، گروه‌های مختلف به قدری به سیاستگذار فشار می‌آورند تا در نهایت او تسلیم می‌شود. زمانی بود که ما هرجا می‌رفتیم همه بازنشستگی پیش از موعد می‌خواستند. اکنون باید بگویم که ما در تهران ۴۰۰ هزار خانواده بازنشسته داریم که از این رقم ۳۳ درصد زیر ۶۰ سال هستند، در حقیقت در سنی هستند که در هر جای دنیا سن کار است و باید به فعالیت بپردازند. **متأسفانه رفاهی ایجاد شده است که بازنشسته بازنده است، دولت بازنده است و اداره بیمه نیز بازنده است. به نظرم گذر از این بحران به یک اعتراف همگانی نیاز دارد.**^{۹۷}

میدری با بیان تخصصی می‌گوید تمام تقصیرها گردن فشاری است که نیروی کار و اخلاق از زیر کار دررو و تن‌پرور جامعه بر سیاستمداران وارد آورده‌اند. سیاستمداران دل‌رحم و بیچاره ما نیز راهی جز تن‌دادن به نگاه غیرکارشناسانه و غیرتخصصی و غیراخلاقی جامعه نداشتند و این باعث شده که تاکنون قبول کنیم مردم فقط ۳۰ سال کار کنند و بعد مستمری بگیرند و یا اینکه در مورد سختی کار و بازنشستگی پیش‌از‌موعد با بذل و بخشش بیجا اقدام کردیم. این اخلاق مفت‌خوری جامعه و شُل‌گیری دولت است که همه را بازنده کرده است. این اعترافی است که باید همگانی شود. یعنی حتی مدیران «آلف‌علوفی» و معدن‌کاران زمستان‌یورت هم باید به این اعتراف ائتلافی بیبوندند.

درست چندین هفته قبل از انتخابات برای دولتی که میدری از دو سال قبل از آن تاکنون معاون وزیر کار آن است، بود که طمع بهره‌برداران معدن برای توسعه تونل‌ها منجر به قتل معدن‌کاران شد. معلوم شد

^{۹۷} همان.

که مدیران و صاحبان معدن از همان جنس آلف و علوف حکومتی بودند که یک سرشان در ذوب آهن به تأمین اجتماعی می‌رسید و سر دیگرشان در معدن داری از بنیاد تعاون بسیج درمی‌آمد و کارگران هم همان مضمولین سختی‌کاری بودند که قرار بوده مزد و بخشش دولت قرار بگیرند. برای معدن کاران حتی بیمه‌ای که بصورت ناقص رد شده بود، بیمه آرایشگری و کتابداری بود و بعضی از آنها در کش و قوس گرفتن بازنشستگی‌اشان بعد از سی سال کار در عمقی بیش از هزار متر کشته شدند. میدری چه کسی را مقصر می‌داند؟ همه: آلف و علوفی‌ها، کارگران و بازماندگانشان، و دولت. آلف و علوفی‌ها به این دلیل که بجای زدوبند با مدیران تأمین اجتماعی و رد نکردن بیمه و سختی کار، این تقاضا را بصورت رسمی در دولت دنبال نکردند که برای حمایت از صنایع و معادن و صاحبان آنها، همانطور که در همه جهان اتفاق افتاده، بهتر است که سن بازنشستگی بالا برود و تسهیلات بیشتری داده شود. کارگران و بازماندگانشان به این دلیل که بجای داشتن اخلاق تن‌پروری و تقاضای بازنشستگی با سختی کار بعد از ۲۵ سال، دنبال این طرح نبودند که سن بازنشستگی را به ۳۵ سال برسانند^{۹۸} و به کمک نهادهای مدنی، که استاد مدنی نمایندگی ترجمه و فروشش را از سازمان ملل گرفته است، صاحبان معادن را مجبور به درست و دقیق رد کردن بیمه نکرده‌اند. تکلیف دولت هم معلوم است. اگر بجای شل گرفتن و رشوه گرفتن و کوتاه آمدن در مقابل صاحبان معادن و کارگران معادن، طرح افزایش سن بازنشستگی را محکم پیگیری می‌کرد، هم جلوی آلف و علوف بی‌حساب و کتاب و اینطور کشتارهای تابلو و به‌خطراندازنده امنیت همه را می‌گرفت و هم آگاهی و شعور کارگران را در پذیرفتن اینکه می‌توانند بیشتر از این کار کنند، بالا می‌برد، تا بفهمند بجای اینکه اینطور مظلومانه و شهیدوار بمیرند، می‌توانند تدریجی و در پستوهای سرد و سخت خانه‌هایشان بمیرند ولی خیالشان راحت باشد که دولت نمی‌گذارد که آلف و علوفی‌ها حتی یک روز از حق بیمه‌اشان را رد نکنند. علاوه بر اینکه به خانواده‌هایشان هم آنقدری امکانات و خدمات رفاهی داده خواهد شد که بتوانند نسل بعدی معدن کاران را برای معدن دارها تربیت کنند. این دعوت میدری به اعتراف همگانی و دعای عهد او با

^{۹۸} احتمالاً میدری مدعی خواهد شد که منظور من از اخلاق تن‌پروری کارگران ایران، مضمول معدن کاران زمستان یورت نمی‌شود؛ هر چند که این گروه نیز باید به این سطح از آگاهی رسیده باشد که به‌رحال با توجه به شرایط مملکت، پنج سال به سن بازنشستگی افزوده شود. باید پرسید که پس مضمول چه گروه از کارگران می‌شود؟ کارمندان بانک؟ آیا اجرای مقطعی یک طرح که بسته به ضرورت‌های مقطعی خود دولت بوده، یا اعمال قدرت چانه‌زنی گروه‌هایی که به لحاظ طبقاتی خود را از طبقه کارگر جدا کرده‌اند و توانسته‌اند امتیازهایی از دولت بگیرند، دلیلی می‌شود بر اینکه "همه نسل‌های کارگری پس از این" پنج سال بیشتر جور "تن‌پروری" ایشان را بکشد؟

ائتلاف بر سر مزار کشته‌شدگان زمستان‌پورت‌ها خواهد بود که آمین را با صدای بلند از حضار طلب می‌کند.

خدا یا مرا، از یاران و مددکاران و دفاع‌کنندگان از او^{۹۹} قرار ده، و از شتابندگان به سویش، در برآوردن خواسته‌هایش، و اطاعت‌کنندگان اوامرش، و مدافعان حضرتش، و پیش‌گیرندگان به جانب خواسته‌اش، و کشته‌شدگان در پیشگاهش.^{۱۰۰}

اما کار این فیلم با این نشست تمام نمی‌شود. اکرانه‌های مختلف در دانشگاه‌ها، جشنواره‌ها و مراکز هنری کشور باید آن‌را جا بیاورد. اکران در دانشگاه امام صادق در یکم دی ماه با حضور متخصص معروف مترجم نظام چندلایه، اسماعیل گرجی‌پور (ریاست بیمه‌های اجتماعی وزارت تعاون)، اکران در سینما دیالوگ (کافه دیالوگ) دهم دی ماهه با حضور مسئول رتق وفتق کارگران ایران پس از جنگ، علی ربیعی (وزیر سابق تعاون، کار و رفاه اجتماعی و سخنگوی فعلی دولت) و کارگردان متعهد به بحران و مستقل از دشمنان، کمیل سوهانی. اکران در دانشگاه تهران، دهم دی ماه با حضور رضا امیدی، میکائیل عظیمی، اسماعیل گرجی‌پور، احمد میدری، علی اصغر سعیدی، کمیل سوهانی. اکران در سینما حقیقت و ...

در جایی دیگر، محمد پوستین‌دوز به عنوان کارشناس تأمین اجتماعی در افزوده‌اش به فیلم می‌آورد:

در شرایط حاضر این سازمان با مشکل تأمین نقدینگی و کسری منابع روبرو می‌باشد و با اخذ وام از بانک‌ها و گروه‌گذاشتن سرمایه‌ها از پیچ خطرناک نیز عبور کرده و در حال سقوط می‌باشد و ایضاً می‌رود تا مشکل پیش روی این صندوق وارد فاز عملیاتی بحران و ناتوانی در اجرای تعهدات جاری شود. انباشت بدهی و تحمیل هزینه‌های طرح تحول سلامت و افزایش هزینه‌های درمان سازمان و ... سازمان را از چرخه طبیعی خویش خارج نموده است. سایر صندوق‌ها نیز از رمق افتاده و حال و روز خوبی ندارند. شرکت‌های سرمایه‌گذاری سازمان و سایر صندوق‌ها نیز در کلاف سردرگمی گرفتار و بحران اقتصادی ناشی از مدیریت ناکارآمد و غیراقتصادی و تحریم‌ها بعلاوه بی‌انضباطی مالی، رمقی از

^{۹۹} بنویس «او» و از زبان ائتلاف بخوان: «کار بیشتر برای بندگی بیشتر».

^{۱۰۰} دعای عهد، ترجمه حسین انصاریان.

آنها باقی نگذاشته و امید داشتن به ورود معجزه آسای آنها با مجموع شرایط موجود و در این مواقع سخت برای تزریق نقدینگی و به انتظار نجات سیستم تصویری ساده‌انگارانه می‌باشد.^{۱۰۱}

اینها اهم مشکلاتی است که گوشه‌ای از آنها در فیلم آورده شده و به بیان ایشان «بیننده در پایان فیلم درمی‌یابد که بعلت پاره‌ای از مشکلات از جمله بخشنده‌بودن بیش از حد طرحها، سوءمدیریت و بنگاهداری این شرایط رخ نموده و پیشنهاد گردیده که به دنبال مقصر نباشیم و باید چاره‌اندیشی کنیم و همه با هم از صدر تا ذیل باید برای حل مشکل کمک کنیم.»^{۱۰۲} با تکرار و طبیعی‌سازی، چاره‌اندیشی خلاصه می‌شود در تأمین نقدینگی. نقدینگی هم خلاصه می‌شود به ورودی صندوق از حق بیمه‌ها و خروجی آن در شکل مستمری و درمان و شرکت‌های سرمایه‌گذاری با پیچاندن و پیچیده‌شدن در کلافی سردرگم و لاینحل، همچون موجودیتی که «امیدداشتن به ورود معجزه‌آسای آنها با مجموع شرایط موجود و در این مواقع سخت برای تزریق نقدینگی و به انتظار نجات سیستم، تصویری ساده‌انگارانه»^{۱۰۳} است، در یک جمله براحته کنار گذاشته می‌شوند. واقع‌بینی و نگاه تخصصی ائتلاف می‌گوید که نباید انتظاری از انباشت ثروت تمام این سال‌های کارگران و منابع ملی و غیره داشت. چنین انتظار بیجایی از بزرگ‌ترین هلدینگ‌های نفت و گاز و پتروشیمی و دارو و کشتیرانی و سیمان و آهن و ... نباید داشت، چراکه غیرعلمی و رؤیاپردازانه است. این شرکت‌ها به گونه‌ای از محاسبات حذف شده‌اند که وقتی از خودش می‌پرسد که «مشخص نشد که پول‌هایی که در گذشته تجمیع می‌شد و هزینه‌ها نسبت به درآمدها کمتر بود در کجا نگهداری می‌شد»^{۱۰۴}، فضایی کمیک، عجیب، گنگ و تراژیک را می‌سازد. پوستان دوز در لیست ام‌الفسادها بر جایگاه دولت تأکید مجدد می‌کند: «دولت‌ها بطور کلی و بعلم گوناگون عامل ایجاد مشکلات و بزرگترین سهم را در این قسمت دارا می‌باشند و لیکن در این فیلم به راحتی از آن عبور شد.»^{۱۰۵} و در واقع «حق مطلب در خصوص بدهی دولت که بعلم گوناگون ایجاد شده و اتفاقاتی که پیرامون آن روی داده ادا نشد مانند پولی که در زمان جنگ به دولت داده شده و ... یا اظهارات رئیس جمهور سابق که منکر این بدهی بود و اقدام دولت تدبیر و امید در نادیده‌گرفتن سود واقعی اوراق مشارکت وفق قانون نظام جامع و میزان

^{۱۰۱} محمد پوستان دوز، سایت تأمین پرس: ۶ آبان ۱۳۹۷.

^{۱۰۲} همان.

^{۱۰۳} همان.

^{۱۰۴} همان.

^{۱۰۵} همان.

دهی.»^{۱۰۶} این یعنی بارها از جیب تأمین اجتماعی، یعنی جیب کارگران و کارمندان، برای دولت خرج شده است. از خرج‌هایی که برای دولت شده است که خبری نیست. اما به هر حال باید جبران کند. چگونه؟ واگذاری اموال دولتی و ملی، یعنی بازهم خرج کردن از جیب کارگران و کارمندان به شرکت‌های سرمایه‌گذاری. یعنی همانجایی که از بس خونس را مکیده‌اند، بی‌رمق شده است. جانی تازه به منابع لایزال ثروت برای ازسرگیری مکیدن با کمترین هزینه: «انجام اصلاحات در صندوقهای بازنشستگی کشور از بالا به پایین کمترین هزینه را دارد و اگر بطور معکوس صورت پذیرد با واکنش اجتماعی روبرو می‌شود. ناقد بعنوان یک کارشناس رفاه اجتماعی نتوانستم این پیام مهم را دریافت کنم.»^{۱۰۷} این جملات بیش از هر چیزی معنای "بمب ساعتی" و "کارشناس مستقل" را روشن کنند. تکلمه آن نیز علت‌یابی تقی‌زاده، مدیرعامل صندوق بازنشستگی کشوری، از بحران صندوق‌های بازنشستگی در کشور است: «بازنشستگی پیش از موعد، فاصله میان سن بازنشستگی تا میانگین عمر در ایران، عدم پرداختن به وضعیت صندوق‌ها، افزایش ناگهانی حقوق و دستمزد در دو سال آخر».^{۱۰۸}

در نهایت اما معامله ائتلاف با دولت به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد. افزایش سن بازنشستگی، با همه منافی که می‌توانست برای رفع بحران و همه مضراتی که در بی‌ثباتی و برانگیختن نیروهای کار در پی داشته باشد، به دولت بعدی سپرده می‌شود و بجای آن فروش شستا در دستور کار قرار می‌گیرد. روحانی، که مسائل امنیتی و شورش‌های اجتماعی را بهتر از ائتلافیون می‌شناسد، تصمیم به انجام کاری با هزینه اجتماعی پایین‌تر و البته نقدتر و توی دست‌تر می‌کند؛ برای رفع بحران، آنچه تاکنون کارگران انباشته‌اند را فعلاً می‌فروشیم تا بعد فکر اساسی‌ای برای جبران آن کنیم:

باید شرکت‌های زیرمجموعه آزاد شوند و مدیریت در دست دولت نباشد؛ من به مجلس و مردم قول داده‌ام. ... من در مجلس اعلام کردم **سال آینده سال واگذاری بزرگ شرکت‌های شستا است** و لازم است که شستا مدیریت اقتصادی نداشته باشد بلکه ۲۰ تا ۳۰ درصد سهامدار باشد. ... می‌دانم که در واگذاری‌های شستا، برخی کارشکنی می‌کنند با این وجود تأکید صددرصدی من و مقام معظم رهبری بر واگذاری شستا است. ... کسی جرئت نمی‌کند به خصولتی‌ها نظارت کند. **دولت از کار آن‌ها بی اطلاع است. مردم هم اطلاعی ندارند فقط خالق جهان**

^{۱۰۶} همان.

^{۱۰۷} همان.

^{۱۰۸} توازن ورودی و خروجی صندوق‌ها برهم خورده است. سایت صندوق بازنشستگی کشور. ۱۴ شهریور ۱۳۹۷.

به امور آن‌ها نظارت می‌کند، که آن هم کمتر در این دنیا به حساب‌ها می‌رسد و حساب‌ها را برای آخرت می‌گذارد. ... خصولتی بدترین اقتصاد است. خودش هم ضابط قوه قضائیه است و خودش دستگاه‌های دیگر را برعهده دارد. ما باید اقتصاد را اصلاح کنیم. رهبری نسبت به نیروهای مسلح هم همین نظر را دارند که دست از اقتصاد بردارند چرا که آنقدر کار و مسئولیت برعهده آن‌ها هست که به اقتصاد نمی‌رسند. **باید اقتصاد را به مردم واگذار کرد**. در زمان آقای ربیعی هم می‌گفتند تأمین اجتماعی برای بازنشستگان است، دولت چه کاری به آن دارد. در حالی که خصولتی یک مقوله بین دولتی و خصوصی است و **باید آن را جمع کنیم تا خیال مردم راحت شود**. ... باید صرفاً به شرکت‌های شستا نظارت کرد و آن‌ها را واگذار کرد. **حتی اگر بخش خصوصی می‌تواند به درستی شرکت‌ها را به سود دهی برساند باید به آن‌ها مجانی واگذار کنیم**. به آقای شریعتمداری گفته‌ام واگذاری شستا مهم است و شرط اصلی من در زمانی که ایشان تصدی وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی را برعهده گرفت این بود که **تا پایان دولت نباید شستا وجود داشته باشد**^{۱۰۹}.

روحانی البته پیش از این، آن "مردمی" را که "باید اقتصاد را به آنها واگذار کرد" اینگونه معرفی و فراخوانی کرده است:

سال ۹۸ سال عرضه بزرگ بنگاه‌های اقتصادی به بازار سرمایه خواهد بود. ثروت و دارایی فراوانی **داریم**، اما این ثروت‌ها را در گاوصندوق بوده و قفل کرده‌ایم. **دولت** دارای با ارزش‌ترین زمین‌ها در داخل و کنار شهرها و سایر مناطق مختلف کشور است که این زمین‌ها را قفل و متأسفانه دارایی‌ها را منجمد کرده ایم. بانک‌ها دارای بنگاه‌ها، املاک و اموال غیرمنقول مختلف هستند اما حاضر به فروش نیستند و از کمبود نقدینگی حرف می‌زنند. **باید همه از جمله تمام دولت ملزم به عرضه اموال شوند** و با قولی که وزیر کار داده، **سال ۹۸ سال عرضه بزرگ بنگاه‌های اقتصادی به بورس خواهد بود** و **همه زیرمجموعه‌های شستا به بازار سرمایه خواهند آمد** و در این میان برخی‌ها ضرر خواهند کرد. دولت ثروتمند و قدرتمند است و تمام مراکز و منابع نفتی و گازی می‌تواند وارد میدان شود. اعتبار نفت به اندازه دولت است و برخی شرکت‌ها و بنگاه‌های اقتصادی گاهی نفت را بهتر از کل دولت و وزارت دارایی قلمداد می‌کنند. این نفت قدرتمند باید به صحنه بیاید و سرمایه‌گذاری‌های جدید شروع شود. اگر آمریکا

^{۱۰۹} شرکت‌های «شستا» باید واگذار شوند. سخنان حسن روحانی. خبرگزاری مهر، ۶ اسفند ۱۳۹۷.

مانع سرمایه‌گذاری خارجی شده باید سرمایه‌گذاری‌های داخلی با مشوق‌های لازم برای سرمایه ایرانیان خارج از کشور دانسته باشیم. اخیراً در شورای عالی امنیت ملی در مصوبه‌ای کار همه ایرانی‌های دو تابعیتی را تسهیل و این مصوبه شورای عالی امنیت ملی را ابلاغ کردیم که هیچ ایرانی ولو دو تابعیتی برای ورود و فروش اموال در ایران هیچ مشکلی نداشته باشد.^{۱۱۰}

فکر می‌کنید چند درصد کارگرانی که صاحبان اصلی مجموعه شستا هستند، «ایرانیان دو تابعیتی‌ای» هستند که از سوی شورای عالی امنیت ملی «برای ورود و فروش اموال در ایران» مشکل دارند؟ چرا با واگذاری شستا به بازار سرمایه و امثال «ایرانیان دو تابعیتی‌ای»، یا «مردم» در معنای اخیر، و با جمع کردن آن باید خیال «مردم»، به معنای صاحبان آن یعنی کارگران، راحت شود؟ اینگونه است که واژه «مردم»، بسادگی در یک ادبیات سیاسی مشخص، جا می‌افتد و چنان قدرتی پیدا می‌کند که تمام نیروی کار انباشت‌شده و در جریان و آتی یکی را، یعنی «مردم» را، حتی اگر لازم باشد مجانی به سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی و علی‌الخصوص دو تابعیتی‌ها، یعنی باز هم «مردم»، واگذار کند. این از بزرگ‌ترین سبدهای تاریخ است که نشان می‌دهد اموال مردم را به خودشان (مردم) باز می‌گرداند، در حالی که در واقع تمام توان و نیروی کار انباشت‌شده سالیان قبل و بعد چندین نسل از چند ده میلیون کارگر را، البته با کسر آن حداقل حقوقی که برای بازتولیدشان لازم بوده است، به روشنی اعداد روی تابلوی بورس به چند ده یا چندصد نفر کارآفرین، سرمایه‌دار، و سرمایه‌گذار (فارغ از اینکه چه لباسی به تن دارند و یا چه تابعیتی و اعتقادی را بسته به شرایطشان یک می‌کشند) واگذار می‌کند. سبده تاریخ اینگونه خود را پیش‌تر از این، از زبانی دیگر به حقیقتی ابدی نزدیک کرده بود:

تا کارگران نتوانند «تصمیم‌گیرنده» و «صاحب‌اختیار» باشند، تا مسیر حرکت به سمت «سهیم-کردن» کارگران در مدیریت و مالکیت سرمایه‌ها تعریف نشود، نیروی کار، توانمند و قدرتمند نخواهد شد و توسعه پایدار که این روزها به عنوان یک الگوی جهانی رشد مطرح شده، محقق نمی‌شود. سهیم کردن کارگران در مدیریت و مالکیت سرمایه‌ها بایستی از سازمان‌ها و نهادهایی شروع شود که هسته اولیه آنها از سرمایه‌ها و انباشته‌های خود کارگران شکل گرفته است؛ سازمان‌هایی که اگر کارگران و سیستم‌مزدی و حمایتی موجود نبود، محلی از

^{۱۱۰} تقدیم لایحه بودجه ۹۸ به مجلس شورای اسلامی. سخنان حسن روحانی در صحن مجلس. سایت معاونت امور مجلس ریاست جمهوری. ۴ دی‌ماه ۱۳۹۷.

اعراب نداشتند و یکی از مهم‌ترین و کلیدی‌ترین این سازمان‌ها شرکت سرمایه‌گذاری تامین اجتماعی (شستا) است. ... **می‌دانیم که سازمان تامین اجتماعی و به تبع آن شستا از حق الزحمه کارگران سرچشمه گرفته است؛** ۲۷ درصد از دستمزد ماهانه کارگر، توسط خودش و کارفرما در صندوقی سرازیر می‌شود که قرار است آینده، سلامت و دوران کهنسالی کارگر را تامین کند و چه نیازی ضروری‌تر از این که این سرمایه‌های محترم و بسیار عزیز که از کوره‌های ذوب و دستگاه‌های جوش و معادن زغال سنگ می‌آید و حاصل عرق جبین زحمت-کش‌ترین اقشار جامعه است، نه تنها صیانت شود بلکه بر ارزش ریالی آن افزوده شده و در مسیر ترقی و تکامل بیفتد. فلسفه تأسیس شستا همین است؛ صیانت از امانات جامعه کارگری و رونق بخشی به این امانات، فلسفه وجودی شستاست و این شرکت که به یمن این سرمایه‌ها، امروز در جایگاه قابل قبولی ایستاده، نه تنها وجود خود را وامدار کارگران است بلکه در حقیقت امر، متعلق به کارگر ایرانی‌ست و به همین دلیل است که باید همه دست به دست هم بدهیم تا در این شرایط سخت، در این روزگار وانفسا که دقیقاً شمشیرها را از نیام درآورده و از رو بسته‌اند و قصد تصاحب اموال نسل‌های کارگری را دارند، شرکت‌های زیرمجموعه شستا را از لطایف الحیل دشمنان حفظ کنیم و از آسیب و گزند بدخواهان دور نگاه داریم.

«همه با هم» یعنی خانواده بزرگ شستا؛ یعنی مدیریت مجموعه شستا و کارگرانی که اگر همت کنند می‌توانند در مدیریت واحدهای زیرمجموعه شستا سهیم شوند و **این همان هدفی‌ست که جامعه شستا با دقت و سخت کوشی دنبال می‌کند. خانواده ۶۰ هزار نفری شستا** در دوره مدیریت جدید خود در پی این است که کارگران را در مدیریت و مالکیت سرمایه‌های شستا سهیم کند؛ مشارکت هرچه بیشتر جامعه کارگری معنایی جز تلاش برای سهیم کردن کارگران در سرمایه‌هایی که متعلق به خودشان است، ندارد و خانواده شستا می‌خواهد این سطح مشارکت را تا جایی که مقدور است، بالا ببرد و ارتقا بخشد. **یکی از مهم‌ترین برنامه‌های مدیریت شستا برای افزایش مشارکت کارگران و سهیم کردن آنها در مدیریت و مالکیت، واگذاری سهام واحدها و شرکت‌های زیرمجموعه شستا به کارگران متقاضی است و برنامه دیگر، فراهم آوردن امکان حضور کارگران در انتخابات هیأت مدیره و انتخاب در هیأت مدیره شستاست.** همه این برنامه‌ها که با هدف افزایش سطح مشارکت کارگران و توانمندسازی آنها تعریف شده، نیاز به یک بستر حیاتی دارد و آن ایستادگی و پافشاری جمعی برای حفظ سرمایه‌های نقدی و سهامی کارگران است. **حفظ زیرمجموعه‌های شستا یک ضرورت است؛ ضرورتی که اما و اگر ندارد و این**

باید ناگزیر، «کار مشترک» همه ماست؛ همه جامعه کارگری باید دوشادوش هم بایستند و از آنچه دارند با همه توان محافظت کنند. باید مطمئن باشیم ترسیم چشم‌انداز روشن برای آینده سخت نیست؛ این چشم‌انداز روشن فقط از مسیر همدلی و اتحاد می‌گذرد و اگر بخواهیم و دست در دست هم بگذاریم، همه چیز امکان‌پذیر می‌شود؛ می‌توانیم در قله قاف توانمندی‌هایمان بیاستیم و بخواهیم، واقعاً به **فرداهای روشن چشم بدوزیم**. می‌توانیم به آنچه جامعه کارگری ایران استحقاق آن را دارد، دست پیدا کنیم. و در پایان به نمایندگی از خانواده شستا و هیأت مدیره این مجموعه سرمایه‌گذاری، در آستانه روز جهانی کارگر به احترام زحمتکشان جامعه می‌ایستیم، کلاه از سر برمی‌دارم و به آینده‌ای روشن خیره می‌شوم؛ آینده‌ای که اگر بخواهیم و اراده کنیم چندان هم دور نیست.^{۱۱۱}

این یادداشت مدیرعامل شستا^{۱۱۲} در روز جهانی کارگر را باید همچون کتیبه‌ای بر سردر سیرکی که در آن بزرگترین شعبه تاریخ تأمین اجتماعی را به نمایش می‌گذارند، آویخت. اموال کارگران اینگونه به خودشان بازگردانده می‌شود: اول به همه آنها یک حق رأی داده می‌شود تا هر سال بهترین مدیران را برای یکی از بزرگترین هلدینگ‌های تولیدی و مالی کشور انتخاب کنند و دوم به همه آنها یک برگه سهام داده می‌شود تا بعنوان ارثیه‌ای برای فرزندانشان بجا بگذارند. یک برگ رأی و یک برگ سهام تمام آن آینده‌ای است «که اگر بخواهیم و اراده کنیم چندان هم دور نیست». کافی است که نخست در «قله قاف توانمندی‌هایمان» به‌عنوان یکی از بزرگترین شعبه‌بازهای تاریخ بیاستیم، بعد به آرامی کلاه خود را از سر برداریم، و سپس در همان حالت که به آینده‌ای روشن خیره شده و لبخندی گرم به لب بسته‌ایم، کلاه را با متانت یک مدیر-عامل در یک چشم‌به‌هم‌زدن، بر سر برهنه «زحمتکشان جامعه» بگذاریم تا «در این شرایط سخت، و در این روزگار وانفسا که دقیقاً شمشیرها را از نیام درآورده و از رو بسته‌اند و قصد» زدن گردن کارگران را دارند، سرشان را به مدد این کلاه جدید «از لطایف‌الحیل دشمنان حفظ کنیم و از آسیب و گزند بدخواهان دور نگاه داریم».



^{۱۱۱} مرتضی لطفی. با همدلی در قله قاف توانمندی‌هایمان می‌ایستیم. خبرگزاری کار ایران (ایلنا)، ۹ اردیبهشت ۱۳۹۷.
^{۱۱۲} مرتضی لطفی در همین سال (۱۳۹۸) به حکم شریعتمداری (وزیر کار) عضو هیئت مدیره تأمین اجتماعی شد.

گزارش کارشناسی تحلیل نگرش تشکل‌های کارگری و کارفرمایی در خصوص اصلاحات صندوق‌های بازنشستگی

سه روز پس از پرده‌برداری نسبتاً پخته از ائتلاف در ضمیمه و نشست فقر، مؤسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی متنی را بیرون می‌دهد با عنوان گزارش کارشناسی تحلیل نگرش تشکل‌های کارگری و کارفرمایی در خصوص اصلاحات صندوق‌های بازنشستگی. در پیشگفتار مدیر، شعار بخشی از نیروهای موجود که در تکاپوی رسیدن به قدرت مدیریت تغییراند، آمده است: «با وجود اهمیت و لزوم تغییر و اصلاح نظامات اجتماعی و اقتصادی، نمی‌توان نسبت به هزینه‌های اجتماعی و سیاسی اصلاحات بی‌تفاوت بود. با مراجعه به مباحث مرتبط با مدیریت تغییر، می‌توان این نکته را یادآور شد که اصلاح موفق و کم‌هزینه در هر سازمانی نیازمند مشارکت ذی‌نفعان آن است.»^{۱۱۳} ائتلاف که دارای شبکه روابط گسترده در سازمان تأمین اجتماعی، وزارت کار، تعاون، و رفاه اجتماعی، دانشگاه، مجلس و ... است، به چنان جنب‌وجوشی افتاده‌اند که نمونه مشابه آن‌را در سال‌های اوج‌بابی سازمان تأمین اجتماعی و تأسیس وزارت رفاه و اوج‌گیری‌های ستاری فر باید دید. اما امروز به فراخور شرایط، اگرچه نه با آن نفوذ و بودجه سابق اما شاید بشود گفت بسیار جدی‌تر می‌خواهند میدان‌داری کنند.^{۱۱۴} ائتلاف این برگ برنده را برای خود قائل است که توانایی ارتباط‌گیری و هماهنگ‌سازی، چانه‌زنی و به‌حرف-آوردن، آرام‌کردن و خشمگین‌کردن کارگران، معلمان و دانشجویان را با توجه به نفوذش در دانشگاه

^{۱۱۳} گزارش کارشناسی تحلیل نگرش تشکل‌های کارگری و کارفرمایی در خصوص اصلاحات صندوق‌های بازنشستگی، مجری: فروغ سادات مبلغ و وحید میربیگی، ناظر علمی: رضا امیدوی و یاسر باقری. نشر موسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی ۱۳۹۷.

^{۱۱۴} برای نمونه ن. ک. به بیانیه کانون اعتلای تأمین اجتماعی. در بخش‌انتهایی آن چنین آمده است: «چپ و راست»، "سازمانی و غیرسازمانی"، "درمانی و بیمه ای"، "کارگری و کارفرمایی"، "شاغل و بازنشسته"، و ... تنها و تنها دل در گروی اعتلای قلمروی رفاه و تأمین اجتماعی و سازمان تأمین اجتماعی و دوام و قوام این درخت تناور داشته و تنها ملاک تصمیم‌گیری آنها "اصول، قواعد و محاسبات بیمه ای" و رعایت صرفه و صلاح واقعی ذینفعان واقعی قلمروی رفاه و تأمین اجتماعی و سازمان تأمین اجتماعی باشد، تشکلی که فعلاً می‌توان آن را "کانون اعتلای تأمین اجتماعی" نامید که با شعار "سازمان تأمین اجتماعی برای همه و همه برای سازمان تأمین اجتماعی" فعالیت خود را آغاز می‌نماید. بدیهی است پس از انجام فراخوان و با حضور کلیه افراد علاقمند به فعالیت درخصوص نام و اساسنامه و مرامنامه و چهارچوب فعالیت این تشکل بحث و تبادل نظر و اتخاذ تصمیم مقتضی خواهد شد.»

و سازمان تأمین اجتماعی در خود می‌بندد و با در دست داشتن کلید «اصلاحات اساسی و پارامتریک» جلوی "حاکمیت" خوش‌رقصی می‌کند.^{۱۱۵}

در واقع چنانچه نشان خواهیم داد، آنچه که در تعریف پروژه و اجرای پرسش‌نامه و نتایج آن آمده است، همان اعتراف همگانی به وجود بحران است. برای رسیدن به اصلاحات اساسی، یعنی بالابردن سن بازنشستگی، اولین و آخرین کار متقاعد کردن کسانی است که قرار است بار آن را به دوش بکشند. این موضوع در ادبیات "علمی" و "تخصصی" مؤسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی اینگونه بیان شده است:

این نظرسنجی چند دسته از اطلاعات را در اختیار ما قرار می‌دهد. اطلاعاتی درباره **میزان آگاهی و اطلاع شهروندان** نسبت به نظام بازنشستگی، هزینه‌ها و چالش‌های آن؛ **میزان تمایل یا مخالفت افراد** با اصلاح نظام و تأثیر زمینه‌های اقتصادی-اجتماعی بر این پاسخ‌ها؛ همچنین درباره **امکان عملی شدن گزینه‌های اصلاح** اظهار نظر می‌کند. به علاوه نشان خواهد داد، پاسخ‌های افراد، انعکاسی از منافع فردی اقتصادی آنهاست یا نه.^{۱۱۶}

اما این پژوهش پیش و بیش از آنکه بخواهد چیزی را بسنجد می‌خواهد چیزی را بسازد. مصاحبه‌کننده‌ها نیز بیش از آنکه در مصاحبه داده‌هایی را جمع کرده باشند، داده‌هایی را منتشر و منتقل کرده‌اند. استفهام تقریری^{۱۱۷} آنها این بوده: آیا می‌دانستید که سازمان و صندوق بازنشستگی دچار

^{۱۱۵} در متنی اینترنتی با عنوان *دلالتان چپ‌گرا در تجارتخانه علوم اجتماعی* این توانایی ائتلاف بگونه‌ای با معادلات و انتزاعاتی همچون *نهادهای بورژوازی، باور به اصالت ایده، نظام بین‌المللی سرمایه، و سرمایه مالی-انحصاری* و نام‌بردن از برخی پروژه‌بگیران و عاملان ائتلاف، که چیزی جز یک سیاسی‌بازی کودکانه دانشجویی نیست، عملاً فهم مسأله را یا به افشاگری‌های شخصی فروکاسته و یا آن را در یک انتزاع از پیش موجود و نیندیشیده تمام می‌کند. وقتی رابطه نیروهای ائتلاف و شستا و مؤسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی تا این حد انتزاعی و عجولانه نشان داده می‌شود، جوابیه‌ها نیز نمی‌تواند همانقدر شخصی، انتزاعی و احمقانه نباشد: «این دو [شستا و مؤسسه] هیچ ربطی به هم ندارند و چه از حیث سازمانی و چه به لحاظ حقوقی از یکدیگر مستقل‌اند. اما افشاگر دروغ‌زن ما که یابوی خیال را در برهوت ذهن‌اش رها کرده است این دو را با شامورتی‌بازی به هم وصل می‌کند تا در سایه بدنامی شستا به افشاگری‌اش آب و تاب بدهد و برایش مشروعیت بخرد.» (از یاد شکم به شقیقه: جوابیه‌ای به یاوه گویی‌های یک افشاگری کذایی، حسام سلامت.) تنها چنین فضا و شیوه طرح مسأله‌ای است که می‌تواند این مجال را به حاملان و مؤتلفین و مصدره‌شده‌های این جریان بدهد که برطدادن این دو را با خیال راحت در یک جمله شامورتی‌بازی بخوانند.

^{۱۱۶} همان.

^{۱۱۷} استفهام تقریری به پرسش، به قصد گرفتن اقرار و اعتراف از مخاطب اطلاق می‌شود. ویکی‌فقه.

بحران است و در حال سقوط و ورشکستگی است؟ هیچ می دانستید که دیگر قرار نیست به بازنشسته‌ها مستمری یا خدمات درمانی «به این سادگی» تعلق بگیرد؟ آیا می‌دانید که هیچ راهی جز اصلاحات پارامتریک که خیلی هم کارشناسی و علمی و دقیق است وجود ندارد؟ آیا می‌دانید تمام هلدینگ‌های بزرگ ایران که زمانی به اسم شما و از پول شما خریداری یا رد دیون شده است، و تاکنون کارکرد ویژه‌ای در آلف و علوف مدیران داشته است، بی‌رمق‌اند و انتظار این‌که آن‌ها به دادتان برسند ساده-انگاری است؟ این موضوع با صراحت تمام در پرسش‌های پژوهش و جمع‌بندی تجربه نظرسنجی در کشورهای دیگر آمده است:

مطالعات نشان می‌دهد، هرچه به سمت جلو می‌رویم و به زمان حال نزدیک‌تر می‌شویم، آگاهی نسبت به نظام بازنشستگی، نحوه عملکرد و هزینه‌های آن بیش‌تر شده و افزایش موافقت با اصلاحات را در پی داشته ... آگاهی از بحران منجر به موافقت با اصلاحات است. ... حتی در برخی موارد، مخالفت با انجام اصلاحات، بر سوگیری آگاهانه پاسخ‌ها اثر می‌گذارد.^{۱۱۸}

گویه‌های پژوهش چنانچه در متن گزارش آمده است، بسته‌ی ارزش‌آماده‌ای است که تمام راهکارهایی که به سواد ترجمه کارشناسان مستقل، به سرکردگی ناظر و طراح طرح یعنی امید دست‌ودل‌پاک، برای حل "بحران" صندوق از دسترنج خود کارگران می‌رسیده را به همان صورت استفهام تقریری پیش روی مصاحبه‌شوندگان قرار داده می‌شود تا بگویند موافقت یا مخالف:

۱. افزایش تدریجی سن بازنشستگی به ۶۵ سال برای تمام شاغلان با هر میزان سابقه ۲. افزایش سن بازنشستگی به ۶۵ سال برای افراد جدید الاستخدام ۳. افزایش تدریجی سابقه بیمه-پردازی به ۳۵ سال ۴. یکسان کردن سن بازنشستگی زنان و مردان ۵. محاسبه مستمری بازنشستگی بر اساس میانگین حقوق پنج سال آخر ۶. افزایش پایه کسورات بیمه ای (آن بخش از حقوق که مشمول پرداخت حق بیمه است) ۷. افزایش نرخ حق بیمه برای همه ۸. افزایش نرخ حق بیمه بر اساس میزان درآمد ۹. افزایش نرخ حق بیمه کارفرما بر اساس میزان مخاطرات شغلی ۱۰. افزایش نظارت بر کارگاه‌ها برای جلوگیری از فرار بیمه‌ای ۱۱. جایگزین کردن حساب‌های انفرادی به جای نظام فعلی برای شاغلان جدید ۱۲. کاهش هزینه‌های اداری و پشتیبانی صندوق/سازمان ۱۳. گسترش پوشش بیمه‌ای اتباع خارجی ۱۴. گسترش پوشش بیمه ای ایرانیان خارج از کشور ۱۵. امکان انتخاب خدمات بیمه ای (بیکاری، بازنشستگی، درمانی، ازکارافتادگی،

^{۱۱۸} همان.

بازماندگان، ...) از سوی بیمه شده ۱۶. اصلاح نظام مدیریتی سازمان/صندوق ۱۷. واگذاری بنگاه های اقتصادی و پرهیز از بنگاهداری ۱۸. واگذاری بیمارستان های سازمان (درمان مستقیم) به دولت ۱۹. افزایش سهم پرداختی دولت (در حال حاضر ۳ درصد است) به سازمان ۲۰. دشوار کردن شرایط برخورداری از خدماتی نظیر از کارافتادگی، بازماندگان و ... ۱۱۹

بحران، فصل سردی است که همه باید به آن ایمان بیاورند. اما در شرایط گذار، «بازنشستگی» نمی تواند و نباید تنها بحرانی باشد که باید از مخاطبان اقرار و اعترافش گرفته شود. از این رو شورای گذار از بحران، پرده آخر خود را با هیجانی ویژه و با چیدمان هر موضوع چشم گیری در اطرافش که نمودی از بحران باشد، بازی می کند. میزانشن پرده چهارم را، همچون مطالبی که در کانال های تلگرامی شورای ائتلاف مثل راسته کانال های سیاست گذاری اجتماعی، توانمندسازی، شفافیت، پایداری و ... ردیف شده است، باید موضوعاتی کوتاه، به اندازه کافی جذاب پر کند تا ائتلاف بتواند خود را به عنوان تنها راهکار گریزناپذیر گذار از بحران جا بیاندازد.

پرده چهارم

مرغ آلاچیق: استراتژی گزیرناپذیرسازی ائتلاف

مرغ آلاچیق ساز برای فصل جفت‌گیری و جلب نظر ماده خود، به تزئین اطراف آلاچیق خود مشغول می‌شود. این مرغ برای آنکه در رقابت با سایرین خود را بیشتر نمایش دهد، تمام سعی‌اش را معطوف به جمع‌آوری اشیاء براق‌تر و رنگی‌تر از هرجایی حتی لائنهٔ رقبای هم‌نوعش می‌کند. با جذب شدن ماده به حوالی آلاچیق، مرغ نر شروع به نشان‌دادن هریک از قطعات می‌کند تا اینکه بالاخره ماده جذب کامل شود. این تکنیک رسانه‌ای، قسمتی از پروژهٔ ائتلاف و فراخوانی برای گذار از بحران است. فراخوانی تنها مربوط به نیروها نیست، بلکه فراخوانی همه چیز است. به خصوص مسائل و مصیبت‌هایی که بیش از همه در چشم اکثریت جامعه نشان از بحران دارد. ائتلاف باید بتواند تا حد ممکن چشم همه را پر کند.^{۱۲۰}

جریان‌های ائتلافی بر زمینه‌های ائتلاف رشد می‌کنند. نبود تمرکز و قدرت کافی برای بدست‌گرفتن قدرت هژمونیک کنترل اجتماعی و ناتوانی در پاسخ به بحران‌ها، باعث ائتلاف و اتحادهای کوتاه مدت برای ایجاد این تمرکز می‌شود. ائتلاف زمینه اجتماعی خود، یعنی بحران را دارد. در این وضعیت مشخص بحرانی که دارای ابعاد کلان جهانی و منطقه‌ای و ابعاد خرد ملی و محلی است، باید به "بحران" شکلی انتزاعی، عام و سراسری داد. بحران برای "همه" می‌شود و "همه" با هم گرفتار می‌شوند. حتی فقر و بیچارگی هم باید مسأله همه شود. کولبران، خزانه، بازنشستگی، معوقات کارگری، سیاست خارجی ایران در منطقه، فساد و دزدی، کالایی‌شدن آموزش، هرچیزی مسأله همه می‌شود و همه در برابرش یکسان و یکدست شده و باید در برابرش درکنار همدیگر به پا خیزند. باید کاری کرد. چه کاری؟ چه کسی یا کسانی تخصص و آگاهی کافی دارند که همه را با حداقل خسارات از بحران عبور دهند و به سرمنزل مقصود برسانند؟ چه کسی یا کسانی توان و سواد این را دارند که با یک

^{۱۲۰} این شکل از نقد «فراخوانی همه چیز و همه کس و همهٔ موضوعات و مشکلات حول بحران» با مفهوم «سیاه‌نمایی» که مدافعان جمهوری اسلامی بکار می‌برند، از این‌رو متفاوت است که شامل حال خود مدافعان نیز می‌شود. اگرچه مدافعان در مقایسه با براندازان گزینه‌های کمتر و دوازده‌دسترس‌تری برای دورخودجمع‌کردن و نیروجذب‌کردن دارند، اما به هر حال در شرایط فعلی خودشان هم نمی‌توانند وارد همین بازی نشوند. از همین‌روست که برای رفع تناقضشان شروع به اسم‌سازی برای خودشان کردند: عدالت‌خواه بجای بسیجی و سپاهی، نقدمنصفانه بجای سیاه‌نمایی. اسم‌سازی‌هایی که نمی‌تواند دم خروس هیچ یک از این شوراها را گذارازبحران را پنهان نگه دارد.

استراتژی حرفه‌ای و با حداقل ضرر ممکن، منافع همه را تأمین کنند؟ از این جهت است که برای جریان ائتلاف، فراخوانی تمامی مسائل و مصائب به گرد خود اهمیت دارد و به همین دلیل است که ائتلاف بر یک اقرار و اعتراف عمومی و بر تصویری از ویرانه‌های عمومی در مقابل یک آبادی فانتزی (مثل تصویری از سوریه در مقابل تصویری از نروژ)^{۱۳۱} استوار است. جریان ائتلاف با لیست کردن مسائل و مصائب در اطراف خود، خودش را جلوی چشم می‌گذارد و امید این را دارد که طیف‌های گسترده ناراضیان از اقشار مختلف وقتی می‌خواهند مشکلات روزمره خودشان را در رسانه پیگیری کنند، چهره سرائلاف‌های دلسوزشان را با کلیدی -سبز، سرخ، بنفش، سفیدچفیه‌ای، شیرخورشیدی، رنگ‌متغیر، و ...- در دست ببینند که وسط آلاچیق بحران، آن‌ها را به انتظار نشسته‌اند. سرائلاف‌ها نخست مثل راننده‌های تاکسی با درد همه مسافران هم‌درد می‌شوند و سپس مثل یک جراح که فاصله‌ای نجومی با بیمارش دارد با آمارها و نمودارها و کلمات تخصصی و اشاره پراکنده به بندهای قانونی، در کنار پسوند و پیشوندهای مختلفی که به یدک می‌کشند، جایگاهشان را تثبیت می‌کنند و سایر نیروها را دعوت و یا مجبور به پیوستن به خودشان می‌کنند. این تاکتیک در شرایطی که «مملکت»، «من بگاتوبگا» و «بی‌صاحب» شده و «سنگ‌رو سنگ بند نمی‌شه»، بگیرتر و پرتین‌تر است. آنچه آگاهانه یا ناآگاهانه پنهان شده این است که هیچ آمار و ارقامی حتی آنجا که با دقیق‌ترین ابزارها و برنامه‌نویسی‌های احتمالی در تخمین وضعیت به کار می‌روند و یا آنجا که با دقیق‌ترین سرشماری‌ها صورت می‌گیرند و اعلام می‌شوند، در اوج ادعای واقعی بودن، چیزی جز انتزاع کمی موضوع آماربرداری شده نیست که در دست هر ماهیگیری می‌تواند به متافیزیکی ابزاری برای پیشبرد اهدافش در فضای گل‌آلود تبدیل شود. در واقع آنجا که به عنوان محکم‌ترین زمین برای ایستادن انتخاب شده بسیار سست و فریبنده خواهد بود. چرا که هیچ عدد و رقمی و هیچ وضعیتی در خود و برای خود معنی نمی‌یابد. آنچه که در جریان ائتلاف گم می‌شود یا باید گم شود، منتزع و کنده‌شدن بحران‌ها از مناسبات اجتماعی‌ای است که آن را بوجود آورده است و تقلیل آن‌ها به انتزاعات گنگی

^{۱۳۱} اخیراً کولازهایی از دو عکس که نیمی از آن بیچارگی و بیماری و فقر و گرسنگی و خرابی است و نیمی دیگر شادابی و سلامت و ثروت و آبادانی است مرسوم شده است (برای نمونه ن. ک. به www.ugurgallen.com در اینستاگرام). که خوبی وضعیت اجتماعی مناسب برای شکل‌گیری ائتلافات را در سطح جهانی نشان می‌دهد و از آنجا که وجه پوپولیستی آن برجسته است، جزو بهترین ابزارهای ائتلاف است. چرا که در شرایط فعلی نیازی نیست نشان داده شود که چرا، در چه مناسباتی و با چه مکانیزم‌هایی انباشت خوشبختی و بدبختی در یک چرخه شتاب‌گیرنده تا این حد بارز شده است. فعلاً بحث آنجاست که این وضعیت وجود دارد و این نوعی پوستر برای فراخوانی نیروهای مختلف است تا بعد از عبور از تندباد بحران، راه نجات در فرم‌های "معقول‌تر" همان چیزی که پیش از این بود، به همه نشان داده شود.

است که معنای مشخص خود را در جدال نیروهای حاکم پیدا می‌کند. در این فضا، بحران‌های عام راه‌حل‌های خاصی پیدا می‌کنند که سرائتلاف‌های متخصص با اعتباری جهانی پیشنهاد می‌کنند.

در این فضا بی‌دلیل نیست که تیپ‌های دلواپس و نگرانی درست شود که از موضوع ارز تا فساد و هسته‌ای و بازنشستگی و آموزش و پرورش، کولبران، اتباع افغانی، آلودگی هوا، زلزله، بودجه و هر مورد مشابه‌ای از منظر بحران، را پوشش داده و لاجرم نمی‌توانند در کنار هر اتفاق جدیدی که در این راستا می‌افتد نباشند و با آن سلفی‌نگیرند. و بی‌سبب نیست که هر کدام از این مسائل را که جستجو می‌کنید، تصویری از حسین راغفر، یا یکی از همین نیروها را در اطراف آن می‌بینید.^{۱۳۲} در مقابل این بحران‌سواری، تصویری از یک «دیزنی‌لند» پیش چشم تماشاگران پخش می‌شود، بدون آنکه اهمیتی داشته باشد چه کسی و چرا چنین فیلمی را ساخته و پخش کرده و چه مناسباتی پشت آن «دیزنی‌لند» و این «بحران‌لند» وجود دارد. همه چیز در تاریکی فرورفته و تنها تصویری رؤیایی از دنیایی را در پیشگاه خود می‌بینید که در آن نه مسائل و نه راه‌حل مسائل دیگر ربطی به بیرون از خود ندارند، این می‌تواند تصویری از دموکراسی، عدالت، حقوق بشر، بهشت مؤمنان، رستگاری و آزادی باشد. تصویری ترکیبی که به فراخور شرایط می‌تواند ادبیات جدیدی پیدا کند: شفافیت، کارآیی، مدیریت تخصصی، مبارزه با فساد، لنز عدالت و آنچه پیش‌رو نهاده می‌شود چه سوئد باشد چه هر جای دیگر نباید شکلی زمینی داشته باشد، بلکه در کلیاتی آسمانی باید خود را نشان دهد تا زمینه را برای ائتلافی آسمانی فراهم کند.

حسین راغفر؛

در ویکی‌پدیای حسین راغفر به اختصار و دقت آمده است: «(متولد ۱۳۳۲) فوتبالیست ملی‌پوش سابق ایران و استاد اقتصاد دانشگاه الزهرا و اقتصاددان است. که به عنوان پژوهشگر فقر شناخته می‌شود و در حوزه رفاه اجتماعی تألیفاتی دارد. او دانش‌آموخته دانشگاه اسکس در نزدیکی شهر کولچستر، انگلستان است. او در وزارت رفاه و تأمین اجتماعی، بانک جهانی، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی و وزارت علوم، تحقیقات و فناوری ایران **فعالیت** داشته است.» درکنار بسیاری

^{۱۳۲} این را حتی نوح‌الله ائتلاف نهادگراها هم فهمیده که باید دست‌به‌کار شده و آلاچیق (کانالی) درست کند که در آن بحران را با آمار علمی مستقلی که در مؤسسه جاده‌صاف‌کن عالی تأمین اجتماعی تولید شده است به قیمت و امید منصف‌بهرتری در ائتلاف بفروشد. ن. ک. به t.me/socialpolicy

موضوعاتِ براقی که راغفر در اطراف آلاچیق خود جمع کرده است، **فساد** از جمله برجسته‌ترین - هاست. فساد دیو بزرگی است که همه چیز و همه جا را به آلودگی می‌کشاند: دولت فاسد، کشور فاسد، بوروکراسی فاسد، نظام بانکی فاسد و ... این پسوند می‌تواند به همه چیز اضافه شود تا ائتلاف دولت غیرفاسد، کشور غیرفاسد، بوروکراسی غیرفاسد و نظام بانکی غیرفاسد را از پشت‌اش بیرون بیاورد. اینکه فساد چگونه در چه ساختار و منطقی رشد کرده است چندان مهم نیست. فعلاً وجود دارد و برای رفع آن باید دوباره به قانون مراجعه کرد. کار قانون چه می‌تواند باشد؟ اینکه تا می‌تواند جلوی فاسد را با شناسایی و بستن راه‌هایی که به فساد می‌انجامد بگیرد. ساختارها به قانون تقلیل داده می‌شود و فساد به فاسد. ام‌الفساد هم می‌شود فاسدانی که از زیر نظر قانون بیرون مانده‌اند. وگرنه همین سیستمی که هست خوب است. به این ترتیب ام‌الفساد که پیش‌تر به آنها اشاره شد، در یک سطح جای فساد و در سطحی دیگر جای مناسبات اجتماعی در کلیت آن می‌نشیند. اما راغفر از این هم جلوتر می‌رود. او توانایی این را دارد که خود «فساد» را به عنوان ام‌الفساد معرفی کند. یعنی مشکل ایران، یا کلیت مناسبات اجتماعی حاکم، فساد است. فساد، ام‌الفساد است. ام‌الفساد، فاسدانی هستند که فراقانونی‌اند. فاسدانی که فراقانونی‌اند هم چند نفر محدود بیشتر نیستند. اگر سروته استدلال اقتصاددان برجسته فقر را بهم بچسبانیم این می‌شود که مشکل ایران فقط چند نفر محدودند:

در چهل سال گذشته ۴۰۰ الی ۵۰۰ **چهره اصلی در نظام** معرفی شدند که آنها تصمیم‌گیر هستند و مردم هم به خوبی آنها را می‌شناسند و قطعاً همین افراد مسئول پاسخگویی در برابر تخلف‌های اقتصادی هستند اما ندیده‌ایم که یک نفر از این افراد به دلیل بی‌کفایتی عزل شوند. در خیلی از موارد فساد صورت گرفته مسئولی را برکنار کرده‌اند اما پس از مدتی مسئولیت مهم‌تری را به وی واگذار کردند^{۱۳۳}.

آنجا که ائتلاف سعی می‌کند، بزرگترین مناره را برای خود بسازد، و بزرگترین اخبار فساد را افشا کند، درواقع رخت منجی و خلیفه درستکاری و نیک‌سرشتی را به تن کرده است. چرا که افشای فساد یعنی آگاهی بخشی، یعنی همراهی با «مردم» و با «همه»، یعنی دلواپس بودن، شجاع بودن، و برنده بودن:

گروهی به دنبال **غارت منابع عمومی با نیت منفعت‌های شخصی**، گروه‌های **مافیا** تشکیل داده‌اند و به صورت ناآگاهانه شرایط بحرانی ایجاد کرده‌اند اما گروه دیگر عامدانه از عناصر خارجی هستند که اهداف اسرائیل و آمریکا را در ایران دنبال می‌کنند. ... فقط دولت

^{۱۳۳} تصمیم‌گیران اصلی نظام ۴۰۰ تا ۵۰۰ نفر هستند که هیچ‌گاه عزل نمی‌شوند. ایلنا ۷ تیر ۱۳۹۷.

نیست که مسئول این وضعیت اقتصادی است بلکه بخش قابل توجهی از نظام اقتصادی ما از حیطة دولت خارج هستند و آنها هم مسئول این آشفتگی اقتصاد ایران محسوب می‌شوند. ...

نقش موسسات مالی و پولی که خارج از نظارت عمل می‌کنند حتماً تأثیرات مخرب خود را در بازار گذاشته است ولو اینکه با هدف تخریب دولت نسبت به کسب سودهای نامشروع اقدام کرده‌اند و همگی در یک زمین بازی می‌کنند و آن هم تأمین اهداف آمریکا و اسرائیل بوده است. ... اما نکته این است چرا بانک مرکزی که در جریان این اقدامات بوده سکوت کرده است. بانک مرکزی می‌داند که **برخی از بانک‌های خصوصی منشأ اصلی تأمین مالی قاچاق در کشور هستند**. ... روال این است که **مسئولان مردم را برای پاسخ‌دهی و معرفی مفسدان اقتصادی به آینده حواله می‌دهند** که شاید مردم دچار فراموشی شوند و این اتفاقی است که به طور متداول انجام شده و مسئولین دلخوش بودند که مردم این فساد را هم فراموش می‌کنند اما از آنجایی که این اتفاق‌ها معمولاً تکرار می‌شوند مردم دوباره به یاد خلف وعده‌های دولت و حکومت در راستای ارائه گزارش از مفسدان اقتصادی می‌افتند. ... بخشی از این افزایش قیمت‌ها را دولت می‌خواست و تصورش بر این بود که تا جایی که بتواند کسری بودجه‌ها و اهداف خود از جمله زبان‌های بانک‌ها به ویژه بانک‌های خصوصی را تأمین کند و بعد به دنبال آن و به تدریج شروع کند به کاهش قیمت‌های ارز اما به همه اهدافش نرسید و این وسط **رانت‌های بسیار بزرگ ارزی** برای بسیاری از **بنگاه‌های انحصاری و شبه انحصاری** فراهم کرد و برنده افزایش شدید قیمت‌های ارز بنگاه‌های بزرگ مثل پتروشیمی‌ها، فولاد و معدن بودند و بازنده آن **همه مردم ایران و بنگاه‌های تولیدی به خصوص تولید صنعتی در بخش خصوصی** بود. ... **عدم شفافیت‌ها به‌طور کلی و از جمله مسئله بودجه بنگاه‌های دولتی را باید در مناسبات قدرت تعریف کرد**. اینکه این بنگاه‌ها چگونه می‌توانند **لابی** کنند و مسائل خود را پیش ببرند و در نهایت پاسخگو هم نباشند، به همین مناسبات بازمی‌گردد. ما شواهدی داریم که ناکارآمدی‌های بسیار بزرگی ناشی از **سوءمدیریت و فساد** در بسیاری از بنگاه‌های دولتی صورت می‌گیرد و در نهایت با تبلیغات و فضاسازی‌هایی که انجام می‌شود؛ این‌طور وانمود می‌کنند که خدمات ارائه‌شده‌شان به مردم بسیار ارزان‌تر از آن منابعی است که از مردم دریافت می‌کنند. درحالی‌که در واقعیت خلاف آن است. ... بخش مهمی از منابع آنها و افزایش هزینه‌های این دستگاه‌ها به دلیل **ناکارآمدی مدیریتی و فساد** است که در این بنگاه‌ها وجود دارد و طبیعتاً یکی از محل‌ها و کانونی‌هایی که باید بر حسن اجرای بودجه نظارت کند، مجلس است؛ اما این افراد این قابلیت را دارند که با **لابی‌گری** با اعضای کمیسیون‌های مجلس این **شفافیت** را عملاً اجرا نکنند و پایبندی به **شفافیت** نداشته باشند. به‌همین دلیل به نظر می‌رسد اینکه مجلس

وظیفه ذاتی خود را که نظارت بر بودجه است، به خوبی انجام نمی‌دهد می‌توان در این روابط ناسالم بنگاه‌های بخش عمومی با برخی از نمایندگان و کمیسیون‌های مجلس جست‌وجو کرد.^{۱۳۴}

اینگونه است که راغفر در کنار «همه مردم ایران و بنگاه‌های تولید صنعتی در بخش خصوصی» به عزاداری می‌نشیند و انگشتش را به سمت ام‌الفساد، یعنی سوءمدیریت، فساد، لابی‌گری و عدم شفافیت نشانه می‌رود تا خود را تا پایه سرائتلاف‌ها بالا بکشد؛ هرچند که با توجه به تجربه جسته‌وگریخته دروازه‌بانی و دستمال‌کشی بدموقع‌اش برای تیم مدافعان و ناتوانیش در لابی‌گری بموقع با همان نهادها و بنگاه‌ها و نمایندگان ام‌الفساد، دست‌آخر بیشتر از این چیزی که هم‌اکنون در اختیارش گذاشته شده، دستش را نخواهد گرفت.

آموزش (و سلامت) در کنار سایر اشیاء براق، از مهمترین و چشم‌گیرترین‌ها برای آل‌چیق ائتلاف است و جایگاهی در سطح موضوع «حجاب» برای براندازان دارد. فهرست بلندی از نشست‌ها، سخنرانی‌ها، مقالات، و متن‌هایی با عناوین «خصوصی‌سازی در آموزش»، «عدالت آموزشی»، «مسئله واگذاری»، «کالایی‌سازی آموزش»، «پولی‌سازی آموزش»، «نظام آموزشی تبعیض‌آمیز»، «آموزش طبقاتی»، «نابرابری در آموزش» و از این دست در سال‌های اخیر اجرا و منتشر گردیده است. نمونه‌هایی از این مانور ائتلاف روی آموزش روشن می‌کند که چگونه اولین حامیان واگذاری بخشی از مدارس به بخش خصوصی به یکباره در برابر تصویر واقعی طرح‌ها و برنامه‌های نظام چندلایه‌اشان موضع منتقد می‌گیرند:

درحالی که معاون وزیر رفاه با استناد به بررسی‌های کارشناسی صورت گرفته در خصوص تغییرات کتب درسی در ایران معتقد است «پشت سر این امر منافع عظیمی خوابیده و بی‌زینس چند ده هزار میلیاردی در بخش خصوصی ایجاد کرده است»؛ معاون وزیر آموزش و پرورش در مقام پاسخگویی برآمده و این اظهارات را غیرکارشناسی دانسته و رد می‌کند.^{۱۳۵}

این [واگذاری] سیاستی کلی است که از دهه ۱۳۴۰ در دستور کار قرار گرفت و روند ایجاد مدارس خصوصی تا سال ۱۳۵۳ تداوم داشت و در آن سال با قانون دولتی‌شدن مدارس خصوصی، دچار وقفه شد. بسیاری، این وقفه را ناشی از افزایش شدید درآمدهای نفتی در دهه ۱۳۵۰ می‌دانند؛ وقفه‌ای که تا سال ۱۳۶۷ به دلیل انقلاب و جنگ تداوم یافت. اما تنها سه ماه پس از خاتمه جنگ،

^{۱۳۴} همان.

^{۱۳۵} از بی‌زینس چند ده میلیاردی تغییر کتب درسی تا رد وجود مافیا. ایسنا. ۱۸ بهمن ۱۳۹۶.

قانون تأسیس مدارس غیرانتفاعی تصویب شد و آموزش عمومی اولین بخشی بود که به مسیر خصوصی شدن بازگشت. ... در سال ۱۳۶۸؛ رییس‌جمهور وقت «مدارس غیرانتفاعی را راهکاری معرفی کرد برای طبقاتی که مایل‌اند برای فرزندان‌شان خدمات آموزشی بیشتر و باکیفیت‌تری را تأمین کنند». توجه دیگری که برای تأسیس مدارس غیرانتفاعی در آن مقطع بیان شد این بود که این مدارس بدیل مناسبی برای «کلاس‌های خصوصی خانگی» است چراکه دولت هیچگونه نظارتی بر این کلاس‌ها ندارد درحالی‌که مدارس غیرانتفاعی تحت کنترل و نظارت دولت تأسیس می‌شوند. ... براین‌اساس، از سال ۱۳۶۷ و همزمان با تدوین برنامه اول توسعه اقتصادی (۷۲-۱۳۶۸)، گسترش مدارس غیردولتی به‌عنوان یکی از شاخص‌های توسعه بخش آموزش عمومی ایران مدنظر قرار گرفت و این روند تاکنون ادامه داشته است. **روندی که به تدریج ماهیت کاملاً طبقاتی پیدا کرده و امروزه حوزه آموزش مهم‌ترین معرف نابرابری طبقاتی در جامعه ایران شده است؛** به‌طوری‌که براساس آخرین یافته‌های طرح درآمد هزینه خانوار، نسبت مخارج تحصیل و آموزش دهک ثروتمند به دهک فقیر در سال ۱۳۹۵ بیش از ۴۷ برابر است. این در شرایطی است که شکاف مخارج کل، بین بالاترین و پایین‌ترین دهک حدود ۱۳ برابر است.^{۱۳۶}

امیدی، در این پاراگراف اخیر، در نحوه طرح مسأله، و اشاره‌اش به توجیه رفسنجانی برای راه‌اندازی مدارس، فهمیده یا نفهمیده مسأله را وارونه نشان می‌دهد. گویا رفسنجانی همه را فریب داده و با قانونی که گذاشته است آموزشی را که غیرطبقاتی بوده طبقاتی کرده است، که اگر این کار توسط رفسنجانی نشده بود و چنین توجیهات مفیستوفلسی‌ای برای این قانون نیاورده بود اکنون با آموزش عمومی غیرطبقاتی روبرو بودیم. گویی رفسنجانی نه از دل مناسبات موجود که از آسمان انتزاعی و فریب‌کار نئولیبرالیسم پایین افتاده است. آنچه رفسنجانی در توجیه مدارس غیرانتفاعی می‌آورد و نیروهایی که از آن پشتیبانی می‌کنند، که به شکل آبرونیکی ستاری فر هم یکی از آن‌هاست، در واقع همان گرایش عمومی مناسبات اجتماعی است که خود را از حالت وضعیتی به سیاستی بیرون می‌اندازد. حتی همین نظام چندلایه رفاهی مورد حمایت شورای ائتلاف هم در واقع چیزی نیست جز گرایش نهایی همین مناسبات طبقاتی که در آن، طبقات خرد شده و لایه‌بندی می‌شوند و به هرکس به اندازه وسعش امکانات داده می‌شود. امیدی هنوز نمی‌داند که نظام طبقاتی نسبت به دوگانه‌های دولتی و خصوصی پیشینی است و برای آن تفاوتی نمی‌کند که آموزش دولتی باشد یا خصوصی. چرا که اگر

^{۱۳۶} مسئله واگذاری؛ طبقاتی شدن آموزش عمومی در ایران. کانال تلگرامی سیاست‌گذاری اجتماعی. T.me/Omidi_Reza

دولتی باشد، مناسبات طبقاتی خود را در جغرافیای فضایی مدارس دولتی و یا در تفکیک مدارس به تیزهوشان و نمونه مردمی و غیره و یا نهایتاً در کلاس‌های خصوصی و کنکور و پیداکردن کار و مهاجرت نشان می‌دهد و خصوصی‌شدن و غیرانتفاعی‌شدن چیزی بیشتر از همین نظام طبقاتی در شکل کاملاً روشن و متعین آن نیست. امیدی و هم‌اتلاف‌هایش اگرچه در فهم این موضوع ناتوانند ولی بالعکس به این موضوع اشراف کامل دارند که باید با مظاهر و سیاست‌های نظام طبقاتی در خود همین نظام جنگید و به این ترتیب آن را در یک شکل "معقول‌تر" یعنی نظام چندلایه تثبیت کرد. باید به جنگ مدارس غیرانتفاعی، خصوصی‌سازی، نئولیبرالیسم رفت، چون اگر این‌ها شکست بخورند و مدارس دولتی، دولتی‌سازی و سوسیالیسم بیاید، همه چیز درست خواهد شد. تفاوت این جنگ با مبارزهٔ دن‌کیشوت با آسیاب‌های بادی در آنجاست که ائتلاف‌چی‌ها دیوانه نیستند و دقیقاً می‌دانند که می‌خواهند کجا را چگونه بگیرند و به خوبی سانچو پانزا می‌دانند که قرار نیست از شرافت انسانی یا چیزی شبیه به آن دفاع شود و مزد خدمتکاری و پادزرکابی است که این همراهی را محقق کرده است. از آنجا که وارونه‌خوانی، وارونه‌نویسی و وارونه‌فهمی در یک یا چند مسألهٔ مشخص می‌تواند لقلقهٔ ذهنی - یعنی حساس‌شدن و پرداختن به هر نمودی از مناسبات موجود و هر آماری و اسنادی که به این بازی جنگی با تصاویر شیطان کمک کند- و خوراک ائتلاف شود، نمونه‌های آن نیز می‌تواند بی‌شمار باشد:

براساس مطالعه‌ای که در یک نمونهٔ ۶۰۰۰ نفری از فارغ‌التحصیلان سال‌های اخیر دانشگاه‌های دولتی شهر تهران انجام شده است، حدود ۶۵ درصد نمونه جزو سه دهک پردرآمد جامعه بوده‌اند که اکثر آنها دورهٔ دبیرستان را در مدارس غیرانتفاعی گذرانده‌اند. نرخ اشتغال آنها پس از فارغ‌التحصیلی حدود ۴ برابر سایر فارغ‌التحصیلان بوده و به فرصت‌های شغلی پردرآمدتری دسترسی یافته‌اند. به تعبیر مایکل والزر (فیلسوف آمریکایی)، **فقدان نرده‌های نمادین دولتی موجب شده است تا افراد دارای ثروت بیشتر بر سایر مواهب اجتماعی نظیر آموزش و اشتغال «سلطه» یابند.**^{۱۳۷}

^{۱۳۷} کانال تلگرامی سیاست‌گذاری اجتماعی. T.me/ Omid_Reza

درحالی که مجموع بودجه آموزش (اعم از آموزش عمومی و آموزش عالی) حدود ۱۰ درصد بودجه عمومی دولت ایران را تشکیل می‌دهد، عربستان سعودی در سال ۲۰۱۶ حدود ۲۳ درصد بودجه عمومی خود را به حوزه آموزش اختصاص داده است.^{۱۲۸}

مطالعات خصوصاً در نمونه دانمارک نشان می‌دهند که خصوصی‌سازی آموزش حتی اگر در مواردی به «بهبود کیفیت» منجر شده باشد، قطعاً به «نابرابری اجتماعی» انجامیده است.^{۱۲۹}

علت اینکه ما مسائل دانشگاه را بررسی می‌کنیم، ارتباط مستقیم دانشگاه با توسعه است. چون چهارچوب‌های برنامه ششم توسعه، بیشتر تأکیدش را بر روی خصوصی‌سازی گذاشته، ناچار به برگزاری چنین نشست‌هایی هستیم. خصوصی‌سازی آموزش عالی عامل پدیده‌هایی است که فرصت‌های نابرابر را به وجود می‌آورد و در نهایت باعث بی‌عدالتی در جامعه می‌شود.^{۱۳۰}

درعین‌حال تنها محلی که می‌توان امید داشت که مانع انتقال نابرابری‌های نسلی شود، همین عدالت آموزشی است؛ یعنی امکان دسترسی همگانی به آموزش. اگر جوان فقیری نتواند از طریق مجاری آموزشی رشد کند و دچار محرومیت شود، نابرابری به وجود می‌آید و به دنبال آن شورش‌های شهری و اجتماعی به وقوع می‌پیوندد. در این شرایط مسیرهای رشد سالم، آموزش و پرورش و آموزش عالی رایگان که از جمله وظایف دولت تلقی می‌شود، بسته می‌شود و مسیرهای دیگر باز می‌شود.^{۱۳۱}

از سوی دیگر از مزایای جنگ با انتزاعات این است که راهکار نیز در همانجا، یعنی در سیاست‌ها و سیاست‌گذاری‌ها و بودجه‌ریزی‌ها تعریف می‌شود. این برگ برنده ائتلاف است، چرا که اکثرشان یا در یکی از شاخه‌های تخصصی و تقلیل‌یافته علوم سیاسی، رفاه اجتماعی، جامعه‌شناسی و اقتصاد توسعه مدرک گرفته‌اند و یا در این حوزه‌ها فعال بوده‌اند:

پس از جنگ‌های جهانی خونین و ویرانگر، در اواسط قرن نوزدهم [احتمالاً منظورش قرن بیستم بوده] و از میانه ویرانه‌های جنگ، نهالی گران‌بها به تیرگی دود و تباهی در آن زمان، رنگ امید و

^{۱۲۸} همان.

^{۱۲۹} تربیت لاکچری. روزنامه ایران. ۱۹ آذر ۱۳۹۷.

^{۱۳۰} حسین راغفر: نظام آموزش و پرورش و آموزش عالی ما یک نظام غیر مساوات‌طلب است. آنا. ۱۲ اسفند ۱۳۹۴.

^{۱۳۱} نشست «عدالت آموزشی و مسئله گسترش مدارس خصوصی». با حضور دکتر ناصر فکوهی، دکتر حسین راغفر و دکتر محمد مالجو. فرهنگ امروز. ۱۴ اردیبهشت ۱۳۹۴.

روشنایی پاشید و برای نخستین بار در تاریخ مدرنیته، بخشی از این گسست‌های اجتماعی به همبستگی اجتماعی بدل شد. شاید معجزه برابر‌ساز مرگ و همسانی میان بیکرهای فقیر و غنی، عوام و خواص، روستایی و شهری که در راه حمایت از وطن (در جنگ خونین جهانی) کشته شده بودند، به این همبستگی دامن زد. محصول این همبستگی، به رسمیت شناخته شدن «حقوق اجتماعی» بود. به پشتوانه رسمیت‌یابی این حقوق، «سیاست‌گذاری اجتماعی» و «دولت رفاه» به ابزار و کوششی برای شنیدن صدای مردمان کم‌صدا و بی‌صدایی تبدیل شدند که در شکافی عمیق با سیاست‌گذاران قرار داشتند. دموکراسی این بار در پیوندی جدید با حقوق نوپدید اجتماعی به کاهش شکاف‌ها و گسست‌های اجتماعی همت گماشت. این میراث بشری که در قالب انواع نظام‌های مختلف رفاهی و به‌ویژه نظام تأمین اجتماعی به سایر کشورها تسری یافت، محصول فرخنده‌ای است که با وجود فشارهای همه‌جانبه اقتصادی و سیاسی، همچنان در کشورهای مختلف جهان پابرجاست.^{۱۳۳}

این بنده خدا هنوز نفهمیده است که محصول فرخنده‌ای که همچنان در کشورهای مختلف جهان پابرجاست، نه دموکراسی و سیاست‌گذاری اجتماعی و دولت رفاه، که ساختار مناسبات انسانی و مناسبات اجتماعی کار و تولید است که به «جنگ‌های جهانی خونین و ویرانگر»، «نابرابری اجتماعی»، «نابرابری طبقاتی»، «سلطه افراد دارای ثروت بیشتر بر سایر مواهب اجتماعی نظیر آموزش و اشتغال»، «غارت منابع عمومی با نیت منفعت‌های شخصی»، «آلاف و علوف مدیران»، «فساد» و سایر بروزات گرم‌کننده بازار همین ائتلاف، انجامیده است. احتمالاً هنوز سراتتلاف‌ها به کارآموزان نگفته‌اند که نانش را در تنور بحران برایش عمل آورده‌اند و «وجود فشارهای همه‌جانبه اقتصادی و سیاسی» همان موهبت فرخنده‌ای است که بر اساس ضوابط تعریف شوراهای ائتلافی گذار را نوشته‌اند.

^{۱۳۳} یاسر باقری. کانال تلگرامی سیاست‌گذاری اجتماعی. t.me/socialpolicy

پیش‌روی ایجابی

در این متن اگرچه سعی شد تا خطوط کلی و منطق حاکم بر ائتلاف و شوراهای ائتلافی گذار از خلال بررسی یکی از مهمترین و پنهان‌ترین اشکال آن مشخص شود و اگرچه شناخت این ائتلاف‌ها می‌تواند به نیپوستن و مرعوب‌نشدن و مصادره‌نشدن در آنها و موضع‌گیری صریح در برابرشان بیانجامد، ولی هنوز به سنتز ایجابی این وضعیت اشاره مستقیمی نداشته است. آنچه دائم در متن اشاره شده مفاهیم گنگ «کلیت مناسبات اجتماعی و انسانی» و «مناسبات اجتماعی کار و تولید» است.

اینکه چگونه ائتلاف در اشکال و سطوح مختلف آن، این کلیت را نمی‌بیند یا نمی‌خواهد که ببیند و یا می‌بیند و می‌خواهد آنرا تثبیت کند، آن وجه استمرار طلب ائتلاف را توضیح می‌دهد که راهکارش برای استمرار در شرایط بحرانی، سرنگونی یک بخش کوچک و محتضر از آن کلیت است. این مکانیزمی است که «کلیت» در مقام یک مفهوم نه تنها قادر به نشان دادن و تعریف کردن آن نبوده و نیست، بلکه کاملاً بالعکس خود این مکانیزم است که در خودابرازی و خودپیش‌برندگی‌اش، یعنی تمام آنچه در این صفحات نشان دادیم، مفهومی مثل کلیت یا هر مفهوم دیگری که بتواند نفی و فراروی و اشراف به این مکانیزم باشد را طلب می‌کند. به بیان صریح‌تر، همه آنچه از کلیت مناسبات مراد می‌شود، در واقع در نفی کلیت مناسباتی لحاظ می‌شود که دامن بحران‌هایش گسترده و وضعیت کنونی ما را رقم زده است. از این‌رو شناخت مکانیزم‌های سازنده و پیش‌برنده وضعیت کنونی، در هر تلاشی برای فهم کلیت ساختارهای حاکم بر آن، در واقع پیش‌روی ایجابی برای تغییر وضعیت کنونی است.

به همین ترتیب تقلیل‌گرایی جریان‌های سیال ائتلافی، مفهومی را طلب می‌کند که در آن شکل دادن به کلیت از خلال برقراری نسبت میان سطوح و ابعاد مختلف جریان‌ها را در شکلی غیرائتلافی بیان کند. حتی مفاهیمی مثل "اتحاد طبقاتی" و "اتحادگرایی"، وقتی در شرایط کنونی مقابل ائتلاف قرار می‌گیرند در نفی این شعبده‌بازی ائتلاف است که تضاد واقعی منافع طبقات مختلف اجتماعی را با تاکتیک‌های متعددی مثل ایجاد جبهه‌بندی‌های انتزاعی همچون دولت/مردم، یا جابجایی فساد با مفسد و ام‌الفساد با خود فساد، و یا به‌راه‌انداختن جنگ انتزاعی با چیزی به اسم فساد، دین، یا نئولیبرالیسم، پنهان می‌کند. به این ترتیب اتحاد نمی‌تواند چیزی جز آشکار کردن انضمامی این تضادها و تعارضات و روشن کردن جبهه‌گیری‌ها و متحدشدن در جبهه‌های عینی زندگی باشد.

در وجه تشکیلاتی نیز شبکه‌شدن و سازمان‌دهی کردن/شدن جریان‌های درگیر در حل یا گذار از بحران (در سطوح مختلف) از آنجا که در این شکل ائتلافی به هیچ‌کدام در عمل کمکی نمی‌کند تا از درخودماندگی و درجزءماندگی خود رها شوند و تنها امید پیگیری همان سطح بسته و تقلیل‌یافته از مطالبشان را برای دوران پس‌بحران می‌دهد و از آنجا که درعمل تنها ثمره و منطبق مصادره‌شدن و مصادره‌کردن را برایشان باقی می‌گذارد، مفهومی را طلب می‌کند که از خودبرون‌شدن و شرف‌یافتن به وضعیت و تاریخ پیش از خود را نشان دهد، به شکلی که هر فرد و گروه و جریانی که مطالباتش را از خلال فهم کلیت و روشن کردن مناسبات و جبهه‌بندی‌های موجود صراحت بخشیده و بازتعریف کرده است، بتواند نیروی خود را برای ساختن مسیری نو که در چنین فهمی بدست آمده به جریان بباندازد. در چنین شرایطی لازم نیست نیروی خاصی بدنبال پیوندها، آوندها، شبکه‌ها و هر شکل دیگری از ائتلاف بیافتد، چراکه فهم و شکلی از کلیت مناسبات موجود که برساختی انضمامی از روال عینی زندگی است، در خود تمام این شکل از ارتباطات را روشن می‌کند و به پیش می‌راند. این روشنگری و پیش‌رانی دقیقاً از این حیث مشابه ائتلاف است که ائتلاف، زاده شرایط انضمامی است و در وضعیت بحرانی و برای گذار امن از بحران‌هایی شکل می‌گیرد/دامن می‌خورد/منکشف می‌شود که نتیجه وجودی ساختارها و کلیت وضع موجود است و دقیقاً از این حیث در مقابل ائتلاف است که در مقابل کلیت وضع موجود می‌ایستد و نمی‌خواهد از آن عبور کند یا بحران‌هایش را به تعویق بباندازد، بلکه مرتفع کردن آنرا برای ساختن چیزی می‌خواهد که در نفی موجودیت فعلی‌اش است. موجودیتی که آزارش می‌دهد، غمگین، تنها و نگران‌ش می‌کند. موجودیتی که همه سال‌های عمرش را به بیگانه‌ترین شکل و با حداقل امکانات به دویدن و نرسیدن می‌گذرانند. موجودیتی که پیشرفت‌ش یا امید به پیشرفت‌ش را حتی از آنجا که می‌داند در مناسبات خدایگان-بندگی شکل گرفته و به بدبخت‌تر و همزمان خوشبخت‌ترشدن دیگری منجر می‌شود، نمی‌تواند دوست بدارد. موجودیتی که خستگی و فرسودگی و تمام‌شدگی‌اش مزمن شده است و فروغ و شوق چشمانش را به ابتدال سرگرمی و انفعال باخته است. موجودیتی که دیگر نمی‌تواند یا خود را مرده، متعفن، بازنده و واداده نپندارد و یا تمام‌قد در برابر خودش نایستد هر یک از آن نیروهای درگیر که امکان چنین فراروی از خود را در خود پروراندند، می‌توانند و باید، نفی این موجودیت فعلی را پیش روی خود و دیگران قرار دهند.

اما جدال حتی بر سر مفاهیم هم نیست. مفاهیم تنها می‌توانند به یک جریان سروشکل بدهند و کمک کنند تا به پیش برود، اما نمی‌توانند روح آن جریان باشند یا بشوند. چه آن لحظه که هر مفهوم و نامی نسبت به جریان برساننده‌اش پیشی گرفت و ورای آن ایستاد، موجودیتی متافیزیکی می‌شود که

بهترین خوراک برای انکشاف وضع موجود است. محک، همانا روال و جریان زندگی است و جدال نیز از دل همان روال برمی‌آید. از این‌رو باید مناسبات، کلیت، اتحاد و ساختن آگاهی و تاریخ نیز از دل همین روال و جریان بیرون بیایند. در این روال اینکه چگونه صبح فرد یا گروه یا طبقه‌ای شب می‌شود، در نسبت با ساختارهای اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و در نسبت با وضعیت جسمی و روحی افراد و خانه‌ها و محله‌ها و در نسبت با نیروهای متعارض و متحد و در نسبت با قوانین و اخلاقیات و آداب و رسوم و هر آنچه که در فهم وضعیت در معرض آن قرار دارد، باید تصریح، تبیین و معنادار شود. پیمودن و ساختن چنین کلیتی از زندگی برای مرتفع کردن آن، نه سهل است و نه ممتنع، و جز این راهی برای گسستن بندها و پیش‌رویِ ایجابی برای تغییر وضعیت کنونی نیست. این کاری است که در اینجا تنها گام کوچکی، هرچند سلیبی و در جهت نشان دادن بخشی از نیروهای حاضر و فعال در این عرصه و منطبق حاکم بر آنها، در آن برداشته شده و نقطه امید آنجاست که این گام یک آغاز است؛ آغاز حرکتی که نمی‌تواند گام‌های بعدی را در تکرار اثر پیشین بردارد، بلکه باید در نسبتی وثیق و ایجابی با داشته‌های قبل، یعنی از یک‌سو با فرم و ساختار سلیبی‌ای که برای شناخت و عمل در شرایط کنونی اتخاذ شده است، یعنی مواردی همچون همین متن و از سوی دیگر با مدعا و محتویاتی که در آن ساختار سلب شده است، باشد. به این معنی که در آنچه پس از این در نظر و عمل خواهد آمد، نمی‌توان و نباید همه آنچه نقد و نفی شده است را، از تقلیل‌گرایی و ازدست‌رفتن کلیت تا ایستادن در برابر شکل‌های ائتلافی استمرار/سرنگون‌طلبی و تعیین نکردن انضمامی مناسبات اجتماعی، در درون خود مرتفع نکند. هر حرکت و انتظاری کمتر از این، در غلتیدن انتزاعی و ریاکارانه به جهانی است که هرآنچه را که تمام‌قد در برابرش نایستد، به مغاک خود می‌کشد.

تهران - تیرماه ۱۳۹۸

نتیجه اینکه خون‌هایی از عاصی‌شده‌ترین و ذله‌شده‌ترین زحمت‌کشان به قیمت برانداختن بخش کوچک‌ازپیش‌تعیین‌شده «نظام» و به قیمت حفظ کل آن ریخته و پاشیده می‌شود تا ریخت‌وپاش سران ائتلاف برقرار و عیش موقتشان گرم شود. عقد موقت مؤتلفین از آنجا که تنها بر پایه حفظ منافع مشترک و جایگاه نیروهای اجتماعی مسلط و نه برپایه تعارضات و تضادهای طبقات مختلف اجتماعی و همین‌طور نه برپایه فهم روشنی از کلیت انضمامی و ساختارهای زمینه‌ای پیش‌برنده وضع موجود، بلکه بر پایه ایده‌های انتزاعی آزادی و عدالت و دموکراسی جاری شده است، عقدی است آسمانی که بر فراز هر امر زمینی و مادی و در ساحت ایده ناب به نفع نیروهای محدود و مشخصی و به نام «همه» بسته شده است. ائتلافی که از دردهای مشترک عینی همین‌قدر بهره می‌برد که آن‌را به دردهای مشترک آسمانی حواله کند. از این‌رو ائتلافی است قدسی...